

بسم الله الرحمن الرحيم

دوره مجازی

"توحید در نهج البلاغه ۲"

کانال آموزش مجازی دینکلاس

@dinclass

www.dinclass.ir

دینکلاس هدیه ای به شیعیان فارسی زبان جهان

جلسه اول :

۸۳ و من خطبه له علیه السلام و هی الخطبه العجیبه تسمى «الغراء» و فیها نعت الله جل شأنه، ثم الوصیه بتقواه ثم التنفیر من الدنيا، ثم ما یلحق من دخول القیامه، ثم تنبیه الخلق إلى ما هم فیہ من الأعراض، ثم فضله علیه السلام فی التذکیر

قال مولانا امیرالمومنین علیه السلام

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّا بِحَوْلِهِ وَدَنَا بِطَوْلِهِ مَانِحٌ كُلَّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٌ وَكَاشَفَ كُلَّ عَظِيمَةٍ وَأَزَلَّ أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ وَ سَوَابِغِ نَعَمِهِ وَ أَوْمَنُ بِهِ أَوَّلًا بِأَدْيَا وَ أَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا وَ أَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ص عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ لِنَفَاقِ أَمْرِهِ وَ إِنْهَاءِ عُدْرِهِ وَ تَقْدِيمِ نُذْرِهِ

ترجمه :

ستایش خداوندی را سزااست، که به قدرت، والا و برتر و با عطا و بخشش نعمت‌ها به پدیده‌ها نزدیک است. اوست بخشنده تمام نعمت‌ها و دفع کننده تمام بلاها و گرفتاری‌ها. او را می ستایم در برابر مهربانی‌ها و نعمت‌های فراگیرش.

به او ایمان می آورم چون مبدأ هستی و آغاز کننده خلقت آشکار است. از او هدایت می طلبم چون راهنمای نزدیک است و از او یاری می طلبم که توانا و پیروز است، و به او توکل می کنم چون تنها یاور و کفایت کننده است. و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. او را فرستاده تا فرمان های خدا را اجرا کند و بر مردم حجت را تمام کرده، آنها را در برابر اعمال ناروا بترساند.

فراز ۱:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّا بِحَوْلِهِ وَ دَنَا بِطَوْلِهِ مَانِحٌ كُلَّ غَنِيمَةٍ وَ فَضْلٌ وَ كَاشِفٌ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَ أَزْلٌ

ترجمه:

ستایش خداوندی را سزااست، که به قدرت، والا و برتر و با عطا و بخشش نعمت ها به پدیده ها نزدیک است. اوست بخشنده تمام نعمت ها و دفع کننده تمام بلاها و گرفتاری ها

شرح فراز ۱:

معنایی در روایات موجود است و آن اینکه خداوند فی علوه دان و فی دنوه عال، که در برخورد ابتدایی انسان احساس می نماید که با یک نحوه تناقض برخورد کرده است، و ظاهر تناقض اینکه چگونه است که او تعالی در عین اینکه عالی است دانی است و در عین اینکه دانی است عالی است؟!

اهل منطق گفته اند در تناقض ۸ وحدت شرط دان، لذاست که اگر چیزی بخواهد نقیض چیزی باشد شرایطی دارد، مثلاً: من الان در این مکان در منزل خودم در کرج هستم ولی در قم نیستم، ما به این تناقض نمی گوییم!! مثلاً من امروز هستم اما صد سال پیش نبودم، این هم تناقض نیست!! اگر یک شیء از همان جهت که عالی است از همان جهت دانی باشد، از همان جهت که علو دارد از همان جهت دنو داشته باشد، از همان جهت که قریب است از همان جهت بعید باشد این تناقض است، ممکن است مثلاً شما بگویید شهر قم به تهران هم دور است و هم نزدیک است، خواهیم گفت چگونه می شود در عین اینکه نزدیک است دور است و در عین اینکه دور است نزدیک است؟ آیا این معقول است؟! لذا مورد قبول نیست. اما اگر بگویید به تهران نزدیک است اما به مشهد دور است این تناقض نیست چون از دو جهت و از دو حیث بیان شده است.

خداوند عالی است و علو دارد، اما این علو از باب علو ذات است و ذات او یک ذات متعالی است از صفات محدثات و اوصاف موجودات متجزی، اما در عین حال دانی است و دنو دارد و نزدیک است، یعنی صدای بندگان را می شنود و به ندای آنها پاسخ می دهد، قطعاً موجودی پاسخگوی ندای بندگان است که به آنها نزدیک باشد، اگر او اینگونه است که إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ / و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم!، این به این معنا است

که تصور نکنید من دور هستم و با شما چند صد کیلومتر فاصله دارم، خیر من خدا در عین حال که متعالی از صفات خلق هستم، در عین حال نزدیکم یعنی صدای شما را می شنوم و اجابت می کنم، خداوند این واژه ی نزدیکی را استعمال فرموده است و در عبارت دنو در جهت معنایی خود که شنیدن دعای سائلین و بندگان است از واژه ی مجازی نزدیکی استفاده فرموده است که یک انسی ایجاد نماید تا ما بتوانیم بفهمیم .

او نزدیک است اما بطوله، طول به معنای احسان و لطف است، قرآن می فرماید خداوند ذی الطول است یعنی دارای احسان و لطف است، پس هم عالی است و هم دانی است، عالی است یعنی از جهت ذات علو دارد، دانی است یعنی صدای بندگان را می شنود و اجابت می فرماید. البته این دوری و نزدیکی در مکاتب دیگر (مکتب فلاسفه و عرفا) جور دیگری معنا می شود، آنها می گویند ما یک وجود داریم، یک حقیقت مشکک وجود (که ذو مراتب است) مانند نفس و بدن انسان که مرتبه عقل و خیال و حس دارد، خدا نیز یک حقیقت ذو مراتب است هم آن مرتبه عالی را دارد و هم مراتب دانی را دارد!

این موجودی که علا بحوله و دنا بطوله، مانح کل غنیمه و فضل است، مانح یعنی معطی و بخشنده، هر غنیمتی و هر سودی که نصیب انسان می شود آن مانح و بخشنده خداوند است و همچنین هر بلایی و هر گرفتاری و هر شدتی را او برطرف می کند .

فراز ۲:

أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ وَ سَوَابِغِ نِعَمِهِ وَأُؤْمِنُ بِهِ أَوَّلًا بِأَدْيَا وَ أَسْتَهْدِيهِ قَرِيبًا هَادِيًا وَ أَسْتَعِينُهُ قَاهِرًا قَادِرًا وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ص عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ لِنَفَازِ أَمْرِهِ وَ إِنْهَاءِ عُدْرِهِ وَ تَقْدِيمِ نَذْرِهِ

ترجمه:

او را می ستایم در برابر مهربانی ها و نعمت های فراگیرش. به او ایمان می آورم چون مبدأ هستی و آغاز کننده خلقت آشکار است. از او هدایت می طلبم چون راهنمای نزدیک است و از او یاری می طلبم که توانا و پیروز است ، و به او توکل می کنم چون تنها یاور و کفایت کننده است. و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. او را فرستاده تا فرمان های خدا را اجرا کند و بر مردم حجت را تمام کرده، آنها را در برابر اعمال ناروا بترساند.

شرح فراز ۲:

ما او را حمد می کنیم هر بار به جهتی، در اینجا او را حمد می کنم در برابر مهربانی ها و کرم های پی در پی او، کرم های مادی و معنوی و دنیوی و اخروی که تمامی ندارد، حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: قربه کرامته، قرب او بهره مندی از کرامت او است.

و سوابغ نعمه: سوابغ یعنی کوامل، سابع یعنی کامل، در قرآن شریف در سوره لقمان آیه مبارکه ۲۰ خداوند متعال می فرماید: **وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً** / و نعمتهای آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است، ما خداوند را حمد می کنیم به دلیل نعمت های کامله اش.

و اومن به اولاً بادیا: من به خدا ایمان می آورم، به این دلیل که تنها ذاتی که اول است و مخلوق نیست، و مناط و ملاک اینکه موجودی نیاز به خالق ندارد این است که اول باشد، یعنی مسبوق به عدم نباشد یعنی اینگونه نباشد که نبوده و بوجود آمده باشد به چنین ذاتی می گویند اول!! یعنی بود و کسی او را خلق ننموده است. من به این ذات ایمان می آورم به این جهت که او خالق من است، لذا تا به او اول گفتمی آخر هم باید بگویی و به مجرد آنکه به او اول و آخر گفتمی، به بلا زمان و بلا مکان بودن او نیز باید اقرار کنی. همه اول ها در ما سوی الله نسبی و قیاسی هستند، مثلاً من در این صف نانوایی نسبت به عده ای اول هستم، اما نسبت به عده ی دیگری آخر هستم لذا اول حقیقی فقط خداوند متعال است، او اولاً بادیا است یعنی بادئ است و آغاز کننده آفرینش است، همه ی مخلوقات نبودند و به وجود آمدند من به چنین ذاتی ایمان می آورم.

از سوی دیگر من از این ذات متعالی هدایت می طلبم، به این دلیل که ذاتی می تواند مرا هدایت نماید و لحظه به لحظه و آن به آن در زندگی هادی من باشد که قریب باشد و از من فاصله نداشته باشد، درون و بیرون و گذشته و آینده و کمال و ضعف و نقص مرا بداند، من از چنین ذاتی طلب هدایت می کنم و در عین حال می دانم که او اولاً هادی من است و اولاً مرا گمراه نمی نماید، **وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ** / ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد، او است که این قرآن را فرستاد هدی للمتقین، هدی للناس و هدی للمومنین.

و استعینه: و من از او کمک می جویم و کمک می گیرم به این دلیل که او قاهرراً قادراً است، ناتوان و عاجز نیست و قدرت او محدود نیست.

و اتوکل علیه کافیا ناصراً: من به او توکل می کنم و او را وکیل می گیرم در تمام امور خود به این جهت که او کافی است و ناصر و ولی من است و از من دستگیری می فرماید. قرآن شریف در سوره زمر آیه ۳۶ می فرماید: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** / آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده اش کافی نیست؟!

در سوره مبارکه یونس آیه ۷۱ از وجود مبارک حضرت نوح صلوات الله علیه نقل می فرماید: **وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ** / سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید). من بر خدا توکل کرده ام! فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید، و (لحظه ای) مهلتم ندهید! (اما توانایی ندارید!)

در جای دیگر در سوره مبارکه زمر آیه ۱۰ می فرماید که جناب نوح که قریب ۱۰۰۰ سال در بین خود به تبلیغ و دعوت به مردم به دین خدا پرداخت خطاب به خداوند متعال عرض کرد: قَدْ عَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ / او به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده‌ام، انتقام مرا از آنها بگیر!» / همین آیه ی مبارکه را که در بالا ذکر کردیم سالار شهیدان در کربلا قرائت فرمود: فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ / من بر خدا توکل کرده‌ام! فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید، و (لحظه‌ای) مهلت ندهید!

در ادامه به سراغ بخشی از خطبه اشباح (خطبه ۹۱) که باقیمانده بود می رویم:

۹۱ و من خطبة له عليه السلام تعرف بخطبة الأشباح و هي من جلائل خطبه ع

قال مولانا اميرالمومنين عليه السلام

...وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَالسَّعَةِ - [فَعَدَلَ] فَعَدَلَ فِيهَا لِيَتَلَى مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا ثُمَّ قَرَنَ بَسْعَتَهَا عِقَابِيلَ فَأَقْتَنَهَا وَبَسَلَامَتَهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا وَبِفُرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ آتَرِاحِهَا وَخَلَقَ الْآجَالَ فَاطَّالَهَا وَقَصَّرَهَا وَقَدَمَهَا وَآخَرَهَا وَوَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا وَجَعَلَهُ خَالِجًا لَأَشْطَانِهَا وَقَاطِعًا لِمَرَائِرِ أَقْرَانِهَا عَالِمُ السَّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ وَنَجْوَى الْمُتَخَفِتِينَ وَخَوَاطِرِ رَجَمِ الظُّنُونِ وَعَقْدَ عَزِيمَاتِ الْبَقِيَّةِ وَمَسَارِقَ إِيْمَاضِ الْجَفُونِ وَمَا ضَمِنَتْهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ وَغِيَابَاتُ الْغُيُوبِ وَمَا أَصْغَتْ لَأَسْتِرَاقِهِ مَصَائِخُ الْأَسْمَاعِ وَمَصَائِفُ الدَّرِّ وَمَشَاتِي الْهَوَامِّ وَرَجَعَ الْحَنِينَ مِنَ الْمُوَلَهَاتِ وَهَمَسَ الْأَقْدَامَ وَمُنْفَسِحَ الثَّمَرَةِ مِنْ وَلَاجِ غُلْفِ الْأَكْمَامِ وَمُنْقَمَعَ الْوُحُوشِ مِنْ غَيْرَانِ الْجِبَالِ وَأَوْدِيَّتِهَا وَمُخْتَبِئِ الْبَعُوضِ بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجَارِ وَالْحَيْثِهَا وَمَغْرَزِ الْأَوْرَاقِ مِنَ الْأَفْئَانِ وَمَحَطَّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ الْأَصْلَابِ وَنَاشِئَةِ الْغُيُومِ وَمَتَلَاَحِمِهَا وَدُرُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مُتَرَاكِمِهَا وَمَا تَسْفَى الْأَعَاصِيرُ بِذِيُولِهَا وَتَعْفُو الْأَمْطَارُ بِسَيُولِهَا - وَعَوَمَ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُتُبَانِ الرِّمَالِ وَمُسْتَقَرَّ ذَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بِذُرَا شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ وَتَغْرِيدِ ذَوَاتِ الْمَنْطِقِ فِي دِيَاخِيرِ الْأَوْكَارِ وَمَا أَوْعَبَتْهُ الْأَصْدَافُ وَحَضَنْتْ عَلَيْهِ أَمْوَاجُ الْبِحَارِ وَمَا غَشِيَتْهُ سُدُفُهُ لَيْلٍ أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ وَمَا اعْتَقَبَتْ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدِّيَاخِيرِ وَسُبْحَاتُ النُّورِ وَآثَرُ كُلِّ خَطْوَةٍ وَحَسُّ كُلِّ حَرَكَةٍ وَرَجْعُ كُلِّ كَلِمَةٍ وَتَحْرِيكُ كُلِّ شَفْهِ وَمُسْتَقَرُّ كُلِّ نَسَمَةٍ وَمُثْقَالُ كُلِّ ذَرَّةٍ وَهَمَاهِمُ كُلِّ نَفْسٍ هَامَةٍ وَمَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ أَوْ قَرَارَةِ نُظْفَةٍ أَوْ نَقَاعَةِ دَمٍ وَمُضْغَةٍ أَوْ نَاشِئَةِ خَلْقٍ وَسَلَالَةِ لَمْ يَلْحَقَهُ فِي ذَلِكَ كَلْفُهُ وَلَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ وَلَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيزِ الْأُمُورِ وَتَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَلَا قَتَرَةٌ بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُمْ عَدَدُهُ وَسَعَاهُمْ عَدْلُهُ وَغَمَرَهُمْ فَضْلُهُ مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ.

ترجمه:

روزی مردم را مقدر فرمود و آن را برای برخی فراوان و برای بعضی دیگر اندک قرار داد، و ارزاق را بر مبنای تنگی و فراخی قسمت نمود، و در این تقسیم بندی عدالت به خرج داد تا هر کس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش کند، و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد. آن گاه روزی فراخ را با سختی و پریشانی درهم آمیخت، و با تندرستی آفتهای دردناک قرار داد، و شادیهای غم‌زدا را با غصه و اندوه مقرون نمود. مدت عمرها را معین کرد، بعضی را طولانی و برخی را کوتاه، و بعضی را مقدم و برخی را مؤخر نمود، و رشته همه عمرها را به مرگ متصل ساخت، و مرگ را در هم پیچنده رشته‌های زندگی، و عامل گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

خداوند آگاه است از اسرار نهان مردم، و از پنهان سخن گفتن راز گویان، و از آنچه در خاطرشان به سبب گمان خطور می‌کند، و به آنچه بر آن با یقین تصمیم می‌گیرند، و از نگاه‌های خیانت آلود چشم که به صورت مخفی انجام می‌گیرد، و به آنچه در نهان دلهاست و به نادیدنیهای اعماق غیب، و به مطالبی که گوشها مخفیانه می‌شنود، و به درون لانه‌های تابستانی موران، و مراکز زمستانی حشرات، و ناله ماده شتران فرزند از دست داده، و صدای آهسته قدمها، و محل روییدن و رشد میوه‌ها که در غلاف پرده‌های شکوفه‌هاست، و به مخفیگاه بیشه‌های حیوانات وحشی در شکاف کوهها و دره‌ها، و به نهانگاه پشه‌ها در لابلای ساقه‌های درختان و پوست آنها، و جای روییدن برگها از شاخه‌ها، و محل فرود آمدن نطفه‌ها از مسیر اصلاّب، و به ابرهای بر آمده در فضا و محل به هم پیوستن آنها، و ریزش باران از ابرهای انبوه، و به آنچه گرد بادها با دامنه خود می‌پاشند، و به آنچه سیل‌های تولید شده از باران نابود می‌کنند، و بر فرو رفتن و حرکت حشرات در ریگستانها، و به جایگاه پرندگان بر قلّه‌های بلند کوهها، و نغمه سرایی نغمه سرایان در تاریکی لانه‌ها، و آنچه در صدفهاست و موج دریا آن را پرورش داده، و به آنچه تاریکی شب آن را پوشانده، یا خورشید بر آن تابیده، و آنچه را تاریکی‌ها و روشنایی‌ها به دنبال هم در بر می‌گیرند، و به اثر هر قدمی، و صدای هر حرکتی، و آوای هر سخنی، و حرکت هر لبی، و جایگاه هر جاندار، و وزن هر ذره‌ای، و همه‌ها صاحب نفسی، و آنچه از میوه درختان بر زمین افتاده، یا بر گهایی که روی زمین ریخته، و از قرارگاه نطفه، یا خون جمع شده و مضغه، یا خلقت و نسل جدیدی که صورت گرفته. در این آگاهی هیچ مشقتی به او نرسد، و در حفظ آنچه آفریده هیچ مانعی بر سر راه او قرار نگیرد، و در اجرای امور و تدبیر وضع مخلوقات هیچ ملالت و سستی به او دست ندهد، بلکه آگاهی بر همه آنها نافذ است، و بر شماره تمام مخلوقات احاطه دارد، و عدلش بر همه گسترده است، و فضل و احسانش همه را فرا گیر است، در عین حالی که تمام مخلوقات نسبت به آنچه شایسته مقام اوست تقصیر دارند.

فراز ۱:

وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضِّيقِ وَالسَّعَةِ - [فَعَدَلَ] فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غِنْيِهَا وَفَقِيرِهَا

ترجمه:

روزی مردم را مقدر فرمود و آن را برای برخی فراوان و برای بعضی دیگر اندک قرار داد، و ارزاق را بر مبنای تنگی و فراخی قسمت نمود، و در این تقسیم بندی عدالت به خرج داد تا هر کس را بخواهد با فراوانی رزق و کمی آن آزمایش کند، و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد.

شرح فراز ۱:

خداوند سبحان، روزی مردم را تقدیر فرمود و آن را برای برخی از ایشان فراوان و برای برخی دیگر اندک قرار داد، به برخی زیاد روزی می دهد و به برخی کم می دهد قرآن شریف در سوره رعد آیه ۲۶ می فرماید: **اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ** / خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع، برای هر کس بخواهد (و مصلحت بداند)، تنگ قرار می دهد.

در ادامه حضرت می فرماید: خداوند روزی را تقسیم می فرماید گاهی موسع و گاهی مضیق (وسیع و گاهی تنگ) و در آن تقسیم بندی رکن رکن عدالت کاملاً رعایت می فرماید، اما سوالی پیش می آید چرا خداوند متعال در دنیا در جایی روزی را وسیع می گرداند و در جایی تنگ می گرداند؟ در ادامه حضرت می فرماید: انگیزه و هدف و غایت ابتلاء و امتحان است و جزای محض نیست، بر خلاف عالم آخرت که اگر به کسی زیاد دادند از باب جزاء و پاداش است و اگر به کسی کم دادند نیز از باب جزاء و پاداش در برابر اعمال او در دنیا است.

در قرآن شریف در سوره مبارکه فجر می فرماید: **فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ** / اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است!» / **أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ** / و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می گیرد (مأیوس می شود و) می گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است!» / در جواب خداوند متعال می فرماید: **كَلَّا، اصْلَاحًا** اینگونه نیست که او در دنیا به هر کس نعمت داده باشد لزوماً تکریم باشد و به هر کس تنگ گرفته باشد به او اهانت کرده باشد. این از باب ابتلاء و آزمایش و امتحان است. حضرت امیرالمومنین علیه السلام در ادامه می فرماید: **لِيُخْتَبَرَ بِذَلِكَ الشُّكْرُ وَالصَّبْرُ مِنْ غَنِيَّهَا وَفَقِيرِهَا** / و بدین وسیله ثروتمندان و فقرا را از جهت شکر نعمت و تحمل سختی در مجرای امتحان قرار دهد. وظیفه غنی چیست؟ اینکه شکر نعمت به جای بیاورد، آیا شکر نعمت آسان است؟ آیا می تواند با دیدن فقراء بگوید به من چه ارتباطی دارد؟ در عین حال فقیر نیز وظیفه دارد صبور باشد و به خاطر نداری و روزی کم گناه نکند و قتل نکند و جزع و فزع ننماید. البته اینها به شرطی است که منشأ فقر و غنا گناه و معصیت و دزدی و تنبلی و سستی نباشد، بحث سر کسانی است که تلاش متعارف کرده اند و هر دو نیز مومن هستند.

به این دو روایت شریفه در باب غنا و فقر و عطای الهی در دنیا دقت فرمایید: **عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُبَارَكٍ غُلَامٍ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ**

إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْغَنَى لِكِرَامَةِ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أَفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانِ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّةَ.^۱

موسی بن جعفر علیه السلام میفرمود: خدای عز و جل فرماید: من توانگر (ثروتمند) را برای شرافتش نزد خود توانگر نساختم و فقیر را برای خواریش در نظرم فقیر نکردم، بلکه با این تفاوت توانگران (ثروتمندان) را بوسیله فقرا آزمودم، و اگر فقرا نبودند، توانگران سزاوار بهشت نمیگشتند.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا نَرَى مِنَ الْأَطْفَالِ مَنْ يُولَدُ مَيِّتًا وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْقُطُ غَيْرَ تَامٍّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُولَدُ أَعْمَى أَوْ أُخْرَسَ أَوْ أَصَمَّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُوتُ مِنْ سَاعَتِهِ إِذَا سَقَطَ عَلَى الْأَرْضِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَبْقَى إِلَى الْإِحْتِلَامِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَعْمُرُ حَتَّى يَصِيرَ شَيْخًا فَكَيْفَ ذَلِكَ وَ مَا وَجَّهَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوَّلَى بِمَا يُدَبِّرُهُ مِنْ أَمْرِ خَلْقِهِ مِنْهُمْ وَ هُوَ الْخَالِقُ وَ الْمَالِكُ لَهُمْ فَمَنْ مَنَعَهُ النَّعْمِ فَإِنَّمَا مَنَعَهُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ مَنْ عَمَرَهُ فَإِنَّمَا أَعْطَاهُ مَا لَيْسَ لَهُ فَهُوَ الْمُتَفَضِّلُ بِمَا أَعْطَاهُ وَ عَادِلٌ فِيمَا مَنَعَ وَ لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُّونَ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَيْفَ لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَفْعَلُ إِلَّا مَا كَانَ حَكْمُهُ وَ صَوَابًا وَ هُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْجَبَّارُ وَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ فَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا فِي شَيْءٍ مِمَّا قَضَى اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ أَنْكَرَ شَيْئًا مِنْ أَعْمَالِهِ جَحَدًا.^۲

از جابر بن یزید جعفری که گفت به ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله ما از اطفال کسی را می بینیم که مرده متولد می شود و از جمله ایشان کسی است که ناتمام ساقط می شود و از جمله ایشان کسی است که کور یا گنگ یا کر متولد می شود و از جمله ایشان کسی است که ناتمام ساقط می شود و از جمله ایشان کسی است که چون بسوی زمین فرود آید در همان ساعت میمیرد و از جمله ایشان کسی است که تا احتلام و حد بلوغ میماند و از جمله ایشان کسی است که عمر و زندگانی داده می شود تا آنکه پیر شود پس این چگونه باشد و جهش چیست حضرت (علیه السلام) فرمود که خدای تبارک و تعالی اولی است بآنچه تدبیر میفرماید از امر خلق خود از ایشان و او است که ایشان را خالق و مالک است پس هر که را از عمر دادن منع کرده او را از چیزی منع کرده که از برایش نیست و هر که را عمر داده باو چیزی را عطاء فرموده که از برایش نیست پس آن جناب صاحب تفضل است بآنچه عطاء فرموده و عادل است در آنچه منع نموده لا یُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُّونَ یعنی پرسیده نشود از آنچه میکند و ایشان یعنی بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جابر میگوید که بآن حضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله و چگونه پرسیده نمیشود از آنچه میکند فرمود زیرا که آن جناب نمیکند مگر آنچه را که حکمت و صواب باشد

^۱ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۲۶۵

^۲ التوحید (للصديق)، ص: ۳۹۷

و او است صاحب تکبر جبار و یگانه قهار پس هر که در نفس خود تنگی را در چیزی از آنچه قضاء فرموده بیابد کافر است و هر که چیزی از افعال او را انکار کند جاحد است که از روی دانش انکار کرده.

----- شروع جلسه دوم -----

جلسه دوم:

۹۱ و من خطبه له علیه السلام تعرف بخطبه الأشباح و هی من جلائل خطبه ع

فراز ۲:

ثُمَّ قَرْنَ بِسَعَتِهَا عَقَابِيلَ فَاقْتَتَا وَبَسَلَامَتِهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا وَبَفُرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَتْرَاحِهَا وَخَلَقَ الْآجَالَ فَأَطَالَهَا وَقَصَّرَهَا وَقَدَّمَهَا وَآخَرَهَا وَوَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا وَجَعَلَهُ خَالِجًا لِلْأَشْطَانِهَا وَقَاطَعًا لِمَرَائِرِ أَقْرَانِهَا

ترجمه:

آن گاه روزی فراخ را با سختی و پریشانی درهم آمیخت، و با تندرستی آفتهای دردناک قرار داد، و شادیهای غم‌زدا را با غصه و اندوه مقرون نمود. مدت عمرها را معین کرد، بعضی را طولانی و برخی را کوتاه، و بعضی را مقدم و برخی را مؤخر نمود، و رشته همه عمرها را به مرگ متصل ساخت، و مرگ را در هم پیچنده رشته‌های زندگی، و عامل گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

شرح فراز ۲:

خداوند سبحان در نظامی که در دنیا تنظیم فرموده به این صورت تنظیم فرموده است که اگر به کسی سعه و گشایشی می دهد در کنار آن شدائد فقر و پریشانی نیز هست و همیشه اینها کنار هم می باشد. همچنین در کنار سلامتی ها و عافیت ها، آفات و گرفتاری ها نیز وجود دارد. همچنین در عین شادی هایی که غم را از بین می برند، غصه ها نیز وجود دارند. لذا نظام این عالم بر همین اساس است و اینجا عالمی است که در آن هم گرفتاری ها و هم شادی ها وجود دارد.

این عالم یک عالم موقت است لذا در آن اجل ها معین فرمود و برخی از عمرها را در آن طولانی و برخی را کوتاه قرار داد. خداوند این اجلها را به موت متصل فرمود و این موت را قرار داد درهم پیچنده رشته های زندگی و عاملی برای گسیختن پیوندهای محکم قرار داد.

فراز ۳:

عَالَمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ وَ نَجْوَى الْمُتَخَفَتِينَ وَ خَوَاطِرِ رَجَمِ الظُّنُونِ وَ عُقْدَ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ وَ مَسَارِقِ إِيْمَاضِ الْجُفُونِ وَ مَا ضَمِنَتْهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ وَ غِيَابَاتُ الْغُيُوبِ وَ مَا أَصْغَتْ لِاسْتِرَاقِهِ مَصَائِحُ الْأَسْمَاعِ وَ مَصَايِفُ الدَّرِّ وَ مَشَاتِي الْهُوَامِّ

ترجمه :

خداوند آگاه است از اسرار نهان مردم، و از پنهان سخن گفتن راز گویان، و از آنچه در خاطرشان به سبب گمان خطور می کند، و به آنچه بر آن با یقین تصمیم می گیرند، و از نگاه های خیانت آلود چشم که به صورت مخفی انجام می گیرد، و به آنچه در نهان دلهاست و به نادیدنیهای اعماق غیب، و به مطالبی که گوشها مخفیانه می شنود، و به درون لانه های تابستانی موران، و مراکز زمستانی حشرات و

شرح فراز ۳ :

خداوند متعال عالم اسرار پنهانی مردمان است، او آگاه است به درون ما و آنچه در درون ما می گذرد، او است که از نجوای راز گویان آگاهی دارد و چیزی را نمی توان از او پنهان نمود.

او است که عالم به تمام چیزهایی است که به ذهن انسان می رسد و می داند تمام گمان هایی که انسان به خاطر می آورد، و او است که به آنچه مردمان با یقین بر آن تصمیم می گیرند آگاه است.

او است که عالم و آگاه است به تمام نگاه های خیانت آلود و دزدانه که به صورت مخفی انجام می شود و می داند تمام آنچه در دلها نهان داشته اند و او است که می داند تمام اعماق غیوب و پنهانی ها را که گاهی حتی خود انسان از آن با خبر نیست .

او است که عالم و آگاه است به تمام آنچه گوش ها مخفیانه به آن گوش می دهند و او است که عالم و آگاه است به تمام سوراخ ها و لانه هایی که مورچه ها به درون آن می روند و می داند آن مواضعی که حشرات در زمستان به آنها وارد می شوند و در آن مامن می گیرند .

فراز ۴ :

و رَجَعَ الْحَنِينَ مِنَ الْمُؤَلَّهَاتِ وَ هَمَسَ الْأَقْدَامَ وَ مَنْفَسَحَ الثَّمَرَةَ مِنْ وَلَائِجِ غُلْفِ الْأَكْمَامِ وَ مُنْقَمَعَ الْوُحُوشِ مِنْ غَيْرَانِ الْجِبَالِ وَ أَوْدِيَّتِهَا وَ مُخْتَبِئِ الْبُعُوضِ بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجَارِ وَ الْحَيْثِهَا وَ مَغْرَزِ الْأَوْرَاقِ مِنَ الْأَفْنَانِ وَ مَحَطِّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ الْأَصْلَابِ وَ نَاشِئَةِ الْغُيُومِ وَ مُتَلَحِّمِهَا وَ دُرُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مَتْرَاكِهَا وَ مَا تَسْفِي الْأَعَاصِيرُ بِذِيُولِهَا وَ تَعْفُو الْأَمْطَارُ بِسَيُولِهَا

ترجمه :

و ناله ماده شتران فرزند از دست داده، و صدای آهسته قدمها، و محل رویدن و رشد میوه‌ها که در غلاف پرده‌های شکوفه‌هاست، و به مخفیگاه بیشه‌های حیوانات وحشی در شکاف کوهها و دره‌ها، و به نهانگاه پشه‌ها در لابلای ساقه‌های درختان و پوست آنها، و جای رویدن برگها از شاخه‌ها، و محل فرود آمدن نطفه‌ها از مسیر اصلا ب، و به ابرهای برآمده در فضا و محل به هم پیوستن آنها، و ریزش باران از ابرهای انبوه، و به آنچه گرد باده‌ها با دامنه خود می‌پاشند، و به آنچه سیل‌های تولید شده از باران نابود می‌کنند

شرح فراز ۴:

عرب چون کارش با شترها بود برای هر نوع شتری یک اسم گذاشته است، مانند اسکیموهایی که در قطب زندگی می‌کنند و برای انواع برف‌ها بیش از صد اسم گذاشته اند. حضرت می‌فرمایند خداوند آگاه و عالم است به ناله‌های شترانی که فرزند خود را از دست داده اند همچنین می‌داند صداها را آهسته قدم‌ها را همچون صدای قدم‌های مورچگان که ممکن است ما اصلاً نشنویم.

او است که می‌داند محل رویدن میوه‌ها را در غلاف پرده‌های شکوفه‌ها، و به مخفیگاه‌های حیوانات وحوش در شکاف کوه‌ها و دره‌ها آگاه است و همه را می‌داند و او است که می‌داند نهانگاه‌های پشه‌ها را در میان ساقه‌های درختان و پوست آنها و او است که می‌داند و آگاه است به محل رویدن برگ‌ها از شاخه‌های آنها و او است که می‌داند و او است که آگاه است به اختلاط نطفه‌های مرد و زن و محل فرود آمدن این نطفه‌ها از مسیر اصلا ب را می‌داند.

او است که می‌داند لحظه‌ی گسترش ابرها را و محل به هم پیوستن آنها را و او است که این سیلان قطره‌های باران که از این ابرها سرازیر می‌گردد می‌داند. و او است که آگاه است به آنچه گردبادها با دامنه‌ی وجودی خود از هم می‌پاشند و او است که می‌داند آنچه باران‌های سیل آسا نابود می‌کنند و با خود می‌برند.

فراز ۵:

وَعَوْمٌ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُتُبَانِ الرَّمَالِ وَ مُسْتَقَرٌّ ذَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بَذْرًا شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ وَ تَغْرِيدِ ذَوَاتِ الْمُنْطِقِ فِي دِيَا جَبْرِ الْأَوْكَارِ وَ مَا أَوْعَبَتْهُ الْأَصْدَافُ وَ حَضَنْتْ عَلَيْهِ أَمْوَاجَ الْبَحَارِ وَ مَا غَشِيَتْهُ سُدُفَةٌ لَيْلٍ أَوْ ذَرٌّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ

ترجمه:

و بر فرو رفتن و حرکت حشرات در ریگستانها، و به جایگاه پرندگان بر قله‌های بلند کوهها، و نغمه سرایی نغمه سرایان در تاریکی لانه‌ها، و آنچه در صدفهاست و موج دریا آن را پرورش داده، و به آنچه تاریکی شب آن را پوشانده، یا خورشید بر آن تابیده

شرح فراز ۵:

خداوند کسی است که می داند و آگاه است به فرورفتن حشرات و حرکت آنها در ریگستان ها، و او است که آگاه و عالم است به جایگاه های پرندگان و محل زندگی آنها در قله های بلند کوه ها و او است که آگاه و عالم است به آوازخوانی و نغمه خوانی، نغمه سرایان در تاریکی لانه هایشان .

----- شروع جلسه سوم -----

جلسه سوم:

ادامه بحث ...

۹۱ و من خطبة له عليه السلام تعرف بخطبة الأشباح و هي من جلائل خطبه ع

فراز ۵:

وَعَوْمٌ بَنَاتِ الْأَرْضِ فِي كُتُبَانِ الرَّمَالِ وَ مُسْتَقَرُّ ذَوَاتِ الْأَجْنَحَةِ بِدُرِّ شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ وَ تَغْرِيدُ ذَوَاتِ الْمُنْطَقِ فِي دِيَاغِيرِ الْأَوْكَارِ وَ مَا أَوْعَبَتْهُ الْأَصْدَافُ وَ حَضَنْتْ عَلَيْهِ أَمْوَاجَ الْبَحَارِ وَ مَا غَشِيَتْهُ سُدُفُهُ لَيْلٍ أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ

ترجمه:

و بر فرو رفتن و حرکت حشرات در ریگستانها، و به جایگاه پرندگان بر قله های بلند کوهها، و نغمه سرایی نغمه سرایان در تاریکی لانه ها، و آنچه در صدفهاست و موج دریا آن را پرورش داده، و به آنچه تاریکی شب آن را پوشانده، یا خورشید بر آن تابیده

شرح فراز ۵:

در ادامه حضرت می فرمایند: و تغريد ذوات المنطق يعنى: و به نغمه سرایی نغمه سرایان در تاریکی لانه ها علم دارد و او است که می داند آن چه که صدف ها آن را در بر گرفته است و آنچه موج های دریاها آن ها را پرورش می دهند و این یک بحث مهم است که باید در شناخت شناسی موج و دریا و رابطه آن با پرورش موجودات دریا باید انجام بشود و آن را به اهل خود وا می گذاریم، در ادامه می فرماید: خداوند می داند آنچه را که تاریکی شب به واسطه آن پوشانده شده است و او است که می داند آنچه خورشید بر آن تابیده و علم دارد به هر آنچه خورشید به آن می تابد .

فراز ۶:

وَمَا عَتَقْتِ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدِّيَابِجِرِ وَ سُبْحَاتُ النُّورِ وَ أَثَرُ كُلِّ خَطْوَةٍ وَ حَسُّ كُلِّ حَرَكَةٍ وَ رَجْعُ كُلِّ كَلِمَةٍ وَ تَحْرِيكُ كُلِّ شَفَةِ وَ مُسْتَقَرُّ كُلِّ نَسَمَةٍ وَ مَثْقَالُ كُلِّ ذَرَّةٍ وَ هَمَاهِمُ كُلِّ نَفْسٍ هَامَةٍ وَ مَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ أَوْ قَرَارَةِ نُطْفَةٍ أَوْ نُقَاعَةِ دَمٍ وَ مُضْغَةٍ أَوْ نَاشِئَةٍ خَلَقَ وَ سَلَّالَهُ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي ذَلِكَ كَلْفَةٌ وَ لَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ وَ لَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيذِ الْأُمُورِ وَ تَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَ لَا فِتْرَةٌ بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُمْ عَدَدُهُ وَ وَسِعَهُمْ عَدْلُهُ وَ غَمَرَهُمْ فَضْلُهُ مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ.

ترجمه:

و اوست که می داند (و) آنچه را تاریکی ها و روشنایی ها به دنبال هم در بر می گیرند، و به اثر هر قدمی، و صدای هر حرکتی، و آوای هر سخنی، و حرکت هر لبی، و جایگاه هر جاننداری، و وزن هر ذره ای، و همه هر صاحب نفسی، و آنچه از میوه درختان بر زمین افتاده، یا برگهایی که روی زمین ریخته، و از قرارگاه نطفه، یا خون جمع شده و مضغه، یا خلقت و نسل جدیدی که صورت گرفته. در این آگاهی هیچ مشقتی به او نرسد، و در حفظ آنچه آفریده هیچ مانعی بر سر راه او قرار نگیرد، و در اجرای امور و تدبیر وضع مخلوقات هیچ ملالت و سستی به او دست ندهد، بلکه آگاهی بر همه آنها نافذ است، و بر شماره تمام مخلوقات احاطه دارد، و عدلش بر همه گسترده است، و فضل و احسانش همه را فرا گیر است، در عین حالی که تمام مخلوقات نسبت به آنچه شایسته مقام اوست تقصیر دارند.

شرح فراز ۶:

اوست که میداند و علم دارد به تمام آن ظلمت ها و تاریکی ها که پشت سر هم و به دنبال هم می آیند و اوست که علم دارد به تمام روشنایی ها که از پس هم و به دنبال هم می آیند و اوست که می داند و علم دارد اثر هر قدمی را مثلاً حتی اگر یک مورچه پای خود را بلند می کند و بر زمین می گذارد حتی اثر آن را نیز می داند و تمام این آثار علم دارد لذا اوست که تمام آثار و تاثرات را ریز به ریز و جزء به جزء می داند و اوست که می داند صدای خفی و مخفی هر حرکتی را (نکته ای اینجا هست که ضعف و شدت مراتب بی نهایت لا یقفی دارند یعنی هر شدیدی اشد از آن قابل فرض است و هر ضعیفی ضعیف تر از آن قابل فرض است) و اوست که می داند اثری که امواج کلمات در هوا می گذارند و اوست که می داند حرکات هر لبی را (چه سخنی بلند بگوید و چه به آرامی سخن بگوید) و اوست که می داند جایگاه و مستقر هر جاننداری کجاست و به کجا می رود و اوست که می داند وزن و سنگینی هر اتمی را و همه هر صاحب نفسی را (هر رفت و برگشتی که در قصد و همت انسان یا سایر موجودات می گذرد می داند) و خداوند می داند هر آنچه از میوه ها روی زمین می افتند (آیا می شود با این نگاه اتفاقی در عالم شانس و اتفاقی باشد و از دست خدا العیاذ بالله در برود ؟) و می داند هر برگگی که روی زمین می افتد و جایگاه و قرارگاه

هر نطفه ای را می داند و خون جمع شده و مضغه ها را می داند (تمام مراحل که نطفه برای تبدیل شدن به انسان طی می کند جزء به جزء می داند) و اوست که هر نطفه ای که به فرزند تبدیل می شود و هر نطفه ای که منتج به انسان کامل نمی شود می داند و نسلی که از تمام ایشان به وجود می آید می داند .

اما احساس نکنید که خداوند با دانستن تمام این جزئیات دچار مشکل و سختی می شود چرا که مشقت وصف موجود متجزی است که نیازمند حرکت است . در مورد ما سوی الله علمشان هر چقدر گسترده هم که باشد ممکن است دچار نقص و فراموشی شود اما در رابطه با خدا معنا ندارد که آنچه را که آفریده و ابتداء فرموده است نسبت به آن دچار نسیان شود و یا مانعی برای خداوند پیش بیاید تا نسبت به آن موجود دچار فراموشی گردد .

وقتی خداوند می خواهد امری را تنفیذ کند و یا کن فیکون چیزی را ایجاد کند و یا تدبیری بنماید ملالت و خستگی و سستی در او ایجاد نمی شود بلکه او است خدایی که علم او بر تمام اشیاء و در تمام اشیاء نافذ است قبل از آنکه آنها را بیافریند و چیزی از تحت سیطره ی علم او خارج نیست .

خداوند کسی است که شمارش فرموده است و می داند عدد تمام مخلوقات را و چون هیچ موجودی از تحت سیطره ی او خارج نیست به ایشان ظلم نیز نمی نماید چرا که گاهی منشأ ظلم جهل است و در خداوند هیچ جهلی راه ندارد .

لذا می بینید خداوند گاهی اوقات چیزهایی به انسان عطا می کند که چون بنده از آن ها علم ندارد فریاد و مصیبتا بر می آورد که خدایا این چه مشکلی است که در زندگی من ایجاد شده است اما وقتی سراغ این معارف الهی می آییم متوجه می شویم خداوند متعال یک پادشاه بی خبر نیست که جاهل به مصالح و مشکلات و نیاز مخلوقات باشد او کسی است که تمام مصالح عباد را در دقیقترین و ریزترین نیازهای او می داند .

فضل خداوند همه را در برگرفته است و از همگی دستگیری می نماید و هر کس را مناسب حال و مصلحت خودش دستگیری می نماید و با اینکه مخلوقات همگی نسبت به حقیقت آنچه خداوند شایسته اوست تقصیر دارند و نمی توانند حق عبودیت او را آنگونه که هست به جای آورند با این حال خداوند عادل است و می داند در بسیاری از مواقع این تقصیر از روی ضعف و ناتوانی موجودات است .

نکاتی در رابطه با خطبه فوق :

ابن ابی الحدید سنی معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه خود جمله ای جالب ذیل این خطبه بیان می دارد و می گوید :
لو سمع هذا الكلام ارسطو طاليس القائل بأنه تعالى لا يعلم الجزئيات لخشع قلبه و وقف شعره و اضطرب فكره ... لا اری كلاما يشبه هذا الا ان يكون كلام الخالق سبحانه فان هذا الكلام نبعه من تلك الشجرة و جدول من ذلك البحر و جذوة من تلك النار

یعنی: اگر بشنود این خطبه را ارسطاطالیس (ارسطویی) که قائل است خداوند علم به جزئیات ندارد قلبش خاشع می شد و موهای تنش سیخ می شد و فکرش به اضطراب می افتاد. و بعد در ادامه می گوید: من کلامی شبیه این کلام ندیده ام الا کلام خداوند سبحان و این کلام ریشه گرفته از کلام خدا است و جدولی است و حسه ای است از آن دریا و شعله ای است از آن آتش.

متأسفانه در بحث علم حرف های عجیبی زده شده است و تقسیمات عجیبی به نام علم ذاتی و علم فعلی درست کرده اند و برای علم او مراتب درست کرده اند در حالیکه علم او مراتب ندارد و حقیقت آن است که سوال می کنیم خداوند یا می داند و یا نمی داند، که البته او ذاتی است که می داند و عالم السِّر است که این وصف او است، تمام چیزها را می داند، آیا کسی که می آفریند می شود به آفریده های خود علم نداشته باشد؟! حاشا و کلاً، وقتی ما آثار علم را در مخلوقات می بینیم و به آیات خلقتش نظر می کنیم حُکم می کنیم که او عالم است و همه چیز و همه ی جزئیات علم دارد و علم او علمی است که لا جهل فیه (جهلی در او راه ندارد) و این خطبه ی مبارکه ی این حرف های ناتمام را در رابطه با علم خداوند متعال ردّ می کند.

----- شروع جلسه چهارم -----

جلسه چهارم:

۱۰۱ و من خطبه له علیه السلام و هی إحدى الخطب المشتملة على الملاحم

قال امیرالمومنین علیه السلام:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ

ترجمه:

حمد خدای را همان اول پیش از هر اول، و آخر بعد از هر آخر. اولیتش موجب آن است که قبل از او اولی نباشد، و آخریتش موجب آنکه بعد از او آخری نباشد. و شهادت می دهم معبودی جز او نمی باشد، شهادتی که باطن و ظاهر و دل و زبان در آن متحد است.

شرح فراز ۱:

ستایش و سپاس مر خدایی را سزااست که اول است و اول فقط اوست به این معنا که این اول هایی که در عالم و در بین مخلوقات داریم همگی اول نسبی هستند و اول حقیقی نیستند. شما هر مجموعه ای را که ببینید بالاخره برای آن

اولی و آخری در نظر می گیرید و همیشه اول آن غیر از آخر است پس نمی شود این اول مانند آخر باشد و به این علت به آن اول می گوییم چون نظر به قبل از آن نداریم و به این علت به آن آخر می گوییم چرا که کاری به بعد آن نداریم مثلاً در یک صف نماز جماعت با یک نگاه امام جماعت اول است و آن مامومی که در انتهای صفوف قرار گرفته است در قیاس با امام جماعت و در مقایسه با محراب آخر است یعنی اگر محراب مبدأ قیاس ما باشد اینگونه است حال اگر مبدأ قیاس را عوض کنیم ممکن است نقش ها عوض شده و دیگر مأموم اول باشد و امام جماعت آخر باشد. در مثال دیگری ممکن است بگوییم فلان شخص اول است و از شما سوال می کنند که در چه چیز اول است ؟ شما خواهید گفت در مسابقه دو و میدانی اول است. پس آنچه ما لحاظ می کنیم مهم است و نکته ی دیگر این است که اگر یک اولی را در نظر می گیرید دیگر با قبل او کاری ندارید و وقتی چیزی را آخر در نظر می گیرید دیگر با بعد او کاری ندارید.

هرگاه انسان عالمی را اول در نظر بگیرید همیشه بهتر از او قابل فرض است و هرگاه انسان تنبلی را آخر در نظر بگیرید باز بدتر از او و تنبل تر از او قابل فرض است لذا هر آخری آخر تر از او و هر اولی اول تر از او قابل فرض است .

پس در میان ما سوی (مخلوقات) هیچ گاه نه اول و نه آخر اول و آخر حقیقی نیست، اما اینکه خداوند سبحان اول است به چه معنا است ؟ به این معناست که خدا اول مطلق است یعنی هیچ چیز نبود و همه معدوم بودند ولی خدا بود و خدا هم که بود قبلی نداشت و قبلی برای او قابل فرض نبود و او اولی نبود که بتوان برای او قبلی در نظر گرفت به این دلیل که ذاتی که منزله از زمان است نمی توان برای او قبل در نظر گرفت چرا که قبل امتداد است و شیئی که ممتد الوجود است و محدود الوجود است می توان برای آن قبل و بعد فرض کرد اما برای ذاتی که هیچ امتدادی ندارد و وجودش متجزی نیست فرض قبل و بعد اشتباه است لذا او اول قبل کلّ اول است و آخر بعد کلّ آخر است یعنی هر آخری که شما فرض کنید دیگر بعد از آن آخر که شما فرض کردید آن وجود تمام می شود و خداوند می تواند به آن وجود وجود دیگری اضافه کند .

خلاصه آنکه خداوند متعال وجودی است که نه مسبوق به عدم است و نه ملحق به عدم است یعنی نه قبلاً نبود و به وجود آمد و نه بعداً از بین می رود و تمام می شود .

عَلَىٰ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ مَيْمُونِ الْبَّانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ الْأَوَّلِ وَ الْآخِرِ فَقَالَ الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ وَ لَا عَنْ بَدْءٍ سَبْقَهُ وَ الْآخِرُ لَا عَنْ نِهَائِهِ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ بَلَاءُ بَدْءٍ وَ لَا نِهَائِهِ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ وَ لَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلَىٰ حَالٍ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.

ترجمه :

چون از امام صادق (ع) راجع به اول و آخر سؤال شد، فرمود: اولی است که پیش از او اولی نبوده و آغازی او را سبقت نگرفته [از چیزی پیش از خود په دید نیامده] و آخریست که آخریتش از ناحیه پایان نیست چنان که از صفت مخلوقین فهمیده می شود (چنان که گوئیم جمعه آخر هفته است که آخر بودن جمعه از ناحیه پایان هفته بودنش می باشد) ولی خدا قدیمست، اولست، آخر است، همیشه بوده و همیشه می باشد بدون آغاز و بدون پایان پدید آمدن بر او وارد نشود و از حالی بحالی نگردد، خالق همه چیز است.

شما هر موجودی را اول فرض کنید قبل از آن موجود دیگری به عنوان اول قابل ترسیم و فرض است ولی خداوند بدء و آغاز و شروع ندارد و خداوند آخر است نه به معنای موجودی که پایان دارد پس همانطور که ذات او شروع ندارد پایان نیز ندارد به این جهت که وجود او همانند مخلوقات وجود امتدادی و مقداری نیست از طرف دیگر باید دقت شود که منظور از هو الاول و الاخر این نیست که وجود او یک وجود بی نهایت بی سر و ته است چرا که سعه ی بی نهایت عقلاً مُحال است. هر امتداد و سعه ای زیاده و نقصان پذیر است و هر زیاده و نقصان پذیری محدود است. اما ذات باری ذات امتدادی و مقداری نیست همانند دریایی که سر و ته آن نامشخص است، اما در حقیقت و مشخصاً هر دریایی ابتدا و انتها دارد و می توان به آن افزود و یا از آن کاست.

این مخلوقات هستند که همگی بدء و نهایت و شروع و پایان دارند و لکن خداوند ذات قدیم و اول و آخر است یعنی لم یزل و لا یزال است، نه شروع و نه پایان دارد، حالات او تغییر نمی کند مانند مخلوقاتی که از حالی به حال دیگر منتقل می شوند و تغییر می کنند (اصلاً حالات در خداوند راه ندارد) و او خالق همه ی اشیاء و ماسوی است و خالق نباید از سنخ مخلوقات باشد و یک خالق بیشتر نداریم و او آفریدگار و پروردگار واحد است.

در ادامه ی خطبه ی نهج البلاغه حضرت می فرمایند: **وَبِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ** این چه اولیتی است؟ این اولیتی است که اوّل ندارد، وقتی می گوییم اول است به معنای آن است که شروع ندارد و دیگر اوّل به معنای ابتدا ندارد یعنی می خواهیم بگوییم قبل ندارد، لذا یکی از معانی اول به این معنا است که چیزی شروع دارد خیر خدا شروع ندارد اما معنای دیگر اول یعنی آنکه چیزی قبل ندارد، پس به این معنا خداوند قبل ندارد و مراد ما از استعمال اوّل برای خداوند سبّحان همین است که او قبل ندارد.

در ادامه می فرماید: **وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ** و آخریتش موجب آنکه بعد از او آخری نباشد، او ذاتی است که نهایت و پایان و تمام ندارد لذا ذاتی که شروع ندارد پایان هم ندارد چرا که اصلاً ذات خداوند سبّحان زمان ندارد، ما به چیزی که زمانمند است می گوییم از کی شروع شده و تا کی موجود است؟! در پاسخ می گویند: از این موقع و تا فلان موقع باقی است. پس هر چیز زمانمندی را می توانیم سوال کنیم از کی شروع شده و تا کی باقی است؟!

در ادامه حضرت می فرمایند: و شهادت می دهم معبودی جز او نمی باشد، شهادتی که باطن و ظاهر و دل و زبان در آن متحد است. من چنین خدایی را می پرستم و عقیده ی من این نیست که بگوییم همه ی عالم خدا پرست هستند و فطرتاً خدا را می شناسند لکن برخی فکر می کنند این خدا بُت است برخی دیگر فکر می کنند این خدا یک ذات

دارای سعه‌ی بی‌نهایت است که همه‌جا را پر کرده و جایی برای وجود غیر خود نگذاشته است، خیر من به خدایی شهادت می‌دهم که اینچنین است (و حضرت بیان فرمودند) شهادتی که درون و بیرون آن هماهنگ است نه آنکه زبانی بگویم و قلب من از آن غافل باشد.

به این روایت در معنای هو الاول و الآخر دقت فرمایید:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: - سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَقُلْتُ أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ وَأَمَّا الْآخِرُ فَيُنِّ لَنَا تَفْسِيرَهُ فَقَالَ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا يَبِيدُ أَوْ يَتَغَيَّرُ أَوْ يَدْخُلُهُ التَّغْيِيرُ وَالزَّوَالُ أَوْ يَنْتَقِلُ مِنْ لَوْنٍ إِلَى لَوْنٍ وَمِنْ هَيْئَةٍ إِلَى هَيْئَةٍ وَمِنْ صِفَةٍ إِلَى صِفَةٍ وَمِنْ زِيَادَةٍ إِلَى نُقْصَانٍ وَمِنْ نُقْصَانٍ إِلَى زِيَادَةٍ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ بِحَالِهِ وَاحِدَهُ هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْآخِرُ عَلَى مَا لَمْ يَزَلْ وَلَا تَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ كَمَا تَخْتَلِفُ عَلَى غَيْرِهِ مِثْلُ الْإِنْسَانِ الَّذِي يَكُونُ تَرَابًا مَرَّةً وَمَرَّةً لَحْمًا وَدَمًا وَمَرَّةً رِفَاتًا وَرَمِيمًا وَكَأَلْبَسَ الَّذِي يَكُونُ مَرَّةً بَلَحًا وَمَرَّةً بَسْرًا وَمَرَّةً رُطْبًا وَمَرَّةً تَمْرًا فَتَبَدَّلَ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ وَاللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ بِخِلَافِ ذَلِكَ.^۳

ابن ابی یعفور گوید: از حضرت صادق علیه السلام راجع بقول خدا «او اول و آخر است» پرسیدم و گفتم. معنی اول را فهمیدم و اما آخر را شما تفسیرش را برایم بیان کنید. فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود و دگرگون گردد یا نابودی و دگرگونی از خارج باو راه یابد یا رنگ و شکل و وصفش عوض شود و از زیادی بکمی و از کمی بزیادی گراید، تنها اوست که همیشه بیک حالت بوده و باشد اوست اول و پیش از هر چیز و اوست آخر برای همیشه، صفات و اُسماء گوناگون بر او وارد نشود چنان که بر غیر او وارد شود، مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوسیده و نرم شده است و مانند غوره خرما که گاهی بلح و گاهی بسر و گاهی خرماي تازه و گاهی خرماي خشک است که اسماء و صفات مختلف بر آن وارد شود و خدای - جل و عز - بخلاف آنست -.

شرح:

حضرت امام صادق علیه السلام توضیح می‌فرمایند هیچ چیز غیر از خدا نیست مگر اینکه چنین خصوصیتی دارد که نابودشدنی است و دگرگون می‌گردد و تغییر می‌کند و زائل می‌شود و از رنگی به رنگ دیگر در می‌آید و از شکلی به شکل دیگر در می‌آید و صفاتش تغییر می‌کند (تغییرات روحانی و جسمانی در تمام ما سوی راه دارد) اگر کوچک است بزرگ می‌گردد و بالعکس و اگر مثلاً دانا است نادان می‌شود و یا بالعکس پس همه‌ی ما سوی اینگونه هستند و اینچنین خصوصیتی دارند الا خداوند عالمیان و برهان این مسأله این است که ما سوی همگی محدود هستند و مقداری و متجزی هستند و می‌توان به آنها افزود و از آنها کاست لذا دیگر چیزی به نام روح مجرد نداریم و تنها

^۳ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱۵

ذات مجرد ذات خداوند سبحان است، حتی روح نیز امتدادی و مقداری و مکانمند و قابل زیاده و نقصان و کاهش و افزایش است. صفات و اسماء خدا اینگونه نیست که الان بگوییم خداوند حی و الان میت، الان عالم و الان جاهل، خیر در ذات او تغییر و دگرگونی راه ندارد همانند انسان که گاهی خاک، گاهی خون، گاهی گوشت و ... است.

خطبه ۱۵۵

۱۵۵ و من خطبه له ع یدکر فیها بدیع خلقه الخفاش

حمد الله و تنزیهه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتْ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلًا خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ وَلَا مَشُورَةَ مُشِيرٍ وَلَا مَعُونَةَ مُعِينٍ فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ وَأَذَعَنَ لِبَطَاعَتِهِ فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ وَ انْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ

ترجمه:

حمد خدایی را که اوصاف از رسیدن به حقیقت معرفتش مانده‌اند، و عظمتش عقول را باز داشته پس راهی برای رسیدن به نهایت ملکوتش نیافتند. اوست الله آن پادشاه حق آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر است از هر چه دیده‌ها می‌بینند. قدرت عقول به حد و اندازه‌ای برای حضرتش نرسیده تا ماندی برایش بیابد، و اوهاام به تقدیری برای او راه نیافتند تا ماندش در و هم در آمده باشد. موجودات را بدون نقشه قبلی، و مشورت با مشاور، و کمک مدد کار آفرید. آفرینش او به دستورش کامل شد، و به طاعتش گردن نهاد، فرمانش را اجابت کرد و رد نمود، و تسلیم او شد و به مخالفتش برنخواست.

شرح فراز ۱:

ستایش خدایی را که وصف‌ها و اوصاف ناتوان هستند از آنکه کنه معرفت او را بیابند و بشناسند، تعطیل باطل است، تشبیه نیز باطل است و اکتناه نیز باطل است. بازداشته است عظمت او عقل‌ها را از شناخت او، در جایی که افضل مخلوقات عقل است و تمیز بین انسان و حیوان همین عقل است این عقل در برابر عظمت الهی بال و پری ندارد تا به کنه معرفت او برسد و او را آنگونه که هست بشناسد پس در مقابل پروردگار بیش از آنچه خود خودش را برای ما وصف فرموده نمی‌تواند بگوید (سوره ی مبارکه ی توحید) لذا او راهی پیدا نمی‌کند تا به کنه ذات پروردگار متعال برسد و عظمت سلطه و جبروت او را دریابد و اما در عین حال اینگونه نیست که کسی بگوید ما در رابطه با خداوند سبحان هیچ چیز نمی‌توانیم بگوییم و باید لال شویم، خیر!! حضرت می‌فرماید: **هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ** یعنی اوست الله آن پادشاه حق آشکار، ثابت‌تر و آشکارتر است از هر چه دیده‌ها می‌بینند! ما در حدی که

اقرار کنیم به ذاتی که لیس کمثله شیء و لم یلد و لم یولد و شیء بخلاف الاشیاء معرفت به او داریم نه آنکه معتقد باشیم در رابطه با او هیچ چیز نمی توانیم بگوییم و هرگونه صحبت در رابطه با او را تعطیل کنیم . خداوند روشن تر و واضح تر است از آنچه با چشم هایمان می بینیم به این جهت که آنچه با چشم هایمان می بینیم ممکن است توهم و خیال باشد (مانند آنکه گاهی رنگ ها را به اشتباه تشخیص می دهیم و یا شیئی را چون از ما دور است کوچک می بینیم و پی به اندازه ی واقعی آن نمی بریم و هزاران اشتباه با این حواس انجام می دهیم) اما در آنچه با چشم عقل می بینیم و بر وجود آن برهان و دلیل داریم یعنی خداوند سبحان هیچ گاه اشتباه نمی کنیم .

فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرَ وَأَوْضَحُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأَنَّكَ لَا تَعْدَمُ صُنْعَهُ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ وَفِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ^٤

پس چه ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا هر سو که توجه کنی صنعت او موجودست و در وجود خودت از آثار او بقدر کفایت هست

خداوند به همه ی اشیاء مهر زده است و مخلوقات او اینگونه است که هر جا نظر کنیم آثار قدرت او را می بینیم و آن چیز دلالت بر خداوند سبحان می کند .

در ادامه باید دانست عقول هیچ گاه به معرفت ذات خداوند سبحان نمی رسند **لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا** او هیچ گاه به تحدید ما در نمی آید و ممثل نمی گردد و مجسم نمی گردد همچون مخلوقات که برای عقول و اوهام مجسم می گردند همچون زمانی که شخصی از شهری که به آن مسافرت کرده به شما خبر می دهد و کیفیات و صفات و اوصاف آن را برایمان تعریف می کند و ما معرفت تحدیدی و تشبیهی و مثالی به آن پیدا می کنیم خیر چنین معرفتی به ذات خداوند متعال برای ما ممتنع و محال است و **لَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونُ مُمَثَّلًا** وهم که همان قوه ی ذهنی ما است که به واسطه ی آن تحلیل و بررسی عقلی می کنیم نیز به ذات خداوند سبحان راهی ندارد و نمی تواند ذات او را به تقدیر در بیاورد .

او موجودات را بدون نقشه قبلی، و مشورت با مشاور، و کمک مدد کار آفرید. آفرینش او به دستورش کامل شد، و به طاعتش گردن نهاد، فرمانش را اجابت کرد و ردّ ننمود، و تسلیم او شد و به مخالفتش برنخاست لذا خداوند سبحان نیاز به کمک کار و واسطه فیض ندارد اما چنانچه اراده فرموده است که فیض را از مجرای حجج الهی و برگزیدگان به مخلوقات عنایت فرماید به معنای نیازمندی خداوند سبحان به ایشان نیست بلکه به معنای کرامت خداوند سبحان به حجج الهی و نشان دادن جایگاه و مقامات ایشان و مانند آن به مخلوقات است .

----- شروع جلسه پنجم -----

جلسه پنجم :

۱۶۰ و من خطبه له عليه السلام

خطبه ۱۶۰

أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحَكْمُهُ وَرِضَاهُ أَمَانٌ وَرَحْمَتُهُ يَقْضِي بَعْلَمَ وَيَعْفُو بِحِلْمٍ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي وَ عَلَى مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدُ لَكَ وَ أَحَبُّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ وَ أَفْضَلُ الْحَمْدِ عِنْدَكَ حَمْدًا يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ حَمْدًا لَا يُحْجِبُ عَنْكَ وَ لَا يَقْصُرُ دُونَكَ حَمْدًا لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ وَ لَا يَفْنَى مَدَدُهُ فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سَنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ لَمْ يَنْتَه إِلَيْكَ نَظَرٌ وَ لَمْ يَدْرِكْكَ بَصَرٌ أَدْرَكَتْ الْأَبْصَارُ وَ أَحْصَيْتِ الْأَعْمَالَ وَ أَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ وَ مَا أَلْذَى نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ نَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَ نَصْفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ وَ مَا تَغِيبُ عَنْنَا مِنْهُ وَ قَصَرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ وَ انْتَهَتْ عَقُولُنَا دُونَهُ وَ حَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ أَعْظَمُ فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ وَ كَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ وَ كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ رَجَعَ طَرَفُهُ حَسِيرًا وَ عَقْلُهُ مَبْهُورًا وَ سَمْعُهُ وَ الْهَأُ وَ فِكْرُهُ حَائِرًا

ترجمه :

فرمان حق حکم لازم و حکمت است، و خشنودیش امان و رحمت، به علم حکم می کند، و به حلم گذشت می نماید. خداوندا، تو را سپاس بر آنچه می گیری و بر آنچه می بخشی، و تو را سپاس بر عافیت و بر بیماری و بلا، سپاسی که پسندیده ترین و محبوبترین و برترین حمد به سویت و در پیشگاهت باشد. سپاسی که تمام فضای آفرینش را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد. سپاسی که از قبول رحمت محجوب نشود، و از رسیدن به محضرت قاصر نباشد. سپاسی که عددش به پایان نرسد، و پشتوانه اش فانی نگردد. ما کنه عظمت را نمی دانیم، جز اینکه می دانیم تو زنده و قائم به ذاتی، چرت و خواب تو را نمی گیرد. هیچ نظری به تو نمی رسد، و دیده ای تو را درک نمی کند. تو دیده ها را درک کرده و اعمال را شماره نموده، و مهار حیات همگان را به دست داری و آنچه از آفریده های تو می بینیم، و از آثار قدرتت به شگفتی می آییم، و آنچه از عظمت قدرت تو وصف می کنیم چه قدر و منزلتی دارند؟ حال آنکه آنچه از ما پوشیده است، و دیده ما از دیدنش قاصر است، و عقول ما به درک آن نمی رسد، و پرده های غیب بین ما و آنها حایل شده بسی عظیم تر است! از این رو هر که دلش را از هر چیز فارغ کند، و اندیشه اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرشت را به پا داشته ای، و چگونه موجودات را آفریده ای، و چسان کرات را در هوا معلق نموده ای، و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده ای، دیده اش وامانده، عقلش قرین شکست، و گوشش حیران، و فکرش سرگردان می شود.

شرح فراز ۱:

در قرآن کریم توجه فرمایید خدای متعال می فرماید: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** / یعنی: فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی درنگ موجود می شود!، درواقع پیام این آیات از این سنخ این است که اگر خداوند چیزی را مشیت کند، صرف مشیت او همان و به وجود آمدن آن شیء نیز همان، و خداوند در فعلش همانند مخلوقات نیازمند حرکت درونی و چیدن مقدمات و اسباب و مانند این ها نیست. توجه دارید در دادگاه ها قاضی حکمی را می دهد که فلانی باید اینچنین شود، آیا می توانیم بگوییم که آن امره قضاء و حکمه خیر ممکن است حتی آن چیزی که آن قاضی بر آن حکم می کند در خارج واقع نشود!! چه بسا منظور امیرالمومنین علیه السلام این باشد که امر او قضاء است یعنی هیچ گونه فاصله ای بین امر او و تحقق آن نمی افتد و البته هرآنچه در عالم واقع تکوینا و بر اساس مشیت الهی رخ می دهد بر مدار و اساس حکمت است.

شرح فراز ۲:

رضا و خشنودی الهی همان امنیتی است که خداوند به بنده اش می دهد و همان رحمتی است که شامل حال بندگان می شود و آنچه مرآت و آیت و نشانه ی رضای الهی است از بندگان که تبلور اصلی آن در بهشت است این است که انسان کاملاً احساس امنیت می نماید و غرق در رحمت الهی می گردد. رضای الهی به این معنا نیست که در درون ذات حضرت حق تغییر و تبدیلی حاصل شود خیر رضای او به معنای پاداش او به مخلوقات است و یکی از ویژگی های بهشت این است که آنجا دار امن الهی است و عالمی نیست که در آن اضطراب و نگرانی و تشویش وجود داشته باشد.

شرح فراز ۳:

او خداوندی است که حکم می کند بر اساس علم و حکمت، و حکمت نیز به معنای علم متقن است و علمی است که به همراه آن جهل و نادانی نیست. و اوست که اهل العفو و المغفره است و یکی از اوصاف او این است که حلیم است و موجودی تندخو و عجول نیست، او است که افعالش حکیمانه است و اهل بخشش و مغفرت است.

فراز ۴:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَ تُعْطِي وَ عَلَى مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ وَ أَحَبُّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ وَ أَفْضَلُ الْحَمْدِ عِنْدَكَ حَمْدًا يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ

ترجمه:

خداوند، تو را سپاس بر آنچه می‌گیری و بر آنچه می‌بخشی، و تو را سپاس بر عافیت و بر بیماری و بلا، سپاسی که پسندیده‌ترین و محبوب‌ترین و برترین حمد به سبوت و در پیشگاهت باشد. سپاسی که تمام فضای آفرینشت را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد

شرح فراز ۴:

این واژه ی حمد در قرآن شریف و در ادعیه ما و هم در خطب امیرالمومنین علیه السلام چقدر تکرار می‌شود برخی از بزرگان حرف مهمی دارند و می‌گویند آنچه فصل انسان و حیوان است و انسان را از حیوان جدا می‌کند همین حامد بودن انسان است. انسان حقیقی و قرآنی انسانی است که حیّ حامد است و اهل حمد است، امام سجاد علیه السلام در دعای اول صحیفه می‌فرماید شما مانند حیوانات نباشید خدا را حمد کنید، **لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»** / و سپاس خدای را که اگر بندگانش را از شناختن سپاسگزاری خود بر نعمتهای پی در پی که به ایشان داده و بخششهای پیوسته که برای آنها تمام گردانیده باز میداشت (امر نفرموده بود که شکر نعمتهایش بجا آورند) هر آینه نعمت‌هایش را صرف نموده او را سپاس نمی‌گزاردند، و در روزی که عطا فرموده فراخی می‌یافتند و شکرش بجا نمی‌آوردند-] و اگر چنین می‌بودند (شکر نمی‌کردند) از حدود انسانیت بمرز بهیمیت (چارپایان، که مرتبه بی‌خردی است) روی می‌آوردند و چنان بودند که در کتاب محکم و استوار خود وصف فرموده: **إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا،** یعنی) ایشان (ناسپاسان) جز مانند چارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.^۵

ستایش مر تو را سزااست که می‌گیری و من بر آن تو را ستایش می‌کنم و بر آنچه عطا می‌کنی نیز تو را ستایش می‌کنم و بر عافیت تو، تو را ستایش می‌کنم و اگر مرا مبتلا می‌کنی نیز تو را ستایش می‌کنم به این جهت که امر تو قضاء و حکمت است و تمام افعال تو بر اساس حکمت است. وقتی سالار شهیدان در روز عاشورا همه ی فرزندانش کشته می‌شوند چه می‌گوید؟ خدا را حمد می‌گوید. انسان متقی و مومن خدا را حمد می‌کند در همه ی احوال و حالات. وقتی وجود مقدس عقیده ی بنی‌هاشم می‌فرماید: ما رایت الا جمیلاً نسبت به افعال الهی ما رایت الا جمیلاً نه آنکه فعل شمر و عیدالله را جمیل بداند.

حضرت می‌فرماید **حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ وَ أَحَبُّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ وَ أَفْضَلُ الْحَمْدِ عِنْدَكَ** به آن حمدی تو را ستایش می‌کنم که پسندیده ترین حمدها باشد و کمترین شائبه در آن باشد نه آن حمدی که مولوی شاعر از زبان چوپان می‌سازد و می‌گوید: خدایا تو کجایی تا شوم من چاکرت، چارقت دوزد کنم شانه سرت و خدا را تشبیه میکند، خیر. خدایا من تو را ستایش می‌کنم و حمد می‌گویم به آن حمدی که پسندیده ترین حمد نزد تو است و محبوب‌ترین

حمد ها نزد تو است . ارضی الحمد و احب الحمد آن حمدی است که پشتوانه اش معرفت الهی باشد و نه تنها انسان بداند بلکه با قلب نیز با آن معرفت انس بگیرد و به آن گرایش داشته باشد . لذا مومنین کسانی هستند که **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ** / مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. سیدالشهداء علیه السلام از عمر بن سعد وقت می‌گیرد تا یک شب خدا را عبادت کند و با خدا مناجات نماید و این به دلیل محبوب بودن مناجات و عبادت نزد امام حسین علیه السلام است.

بعد حضرت می‌فرمایند: **حَمْدًا يَمَلُّ مَا خَلَقْتَ وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ** یعنی : سپاسی که تمام فضای آفرینشت را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد، من تو را حمد می‌گویم آن حمدی که چنین بُردی داشته باشد و تمام عالم و اطراف و اکناف را پر کند، هر چه تو مشیت کردی تکویناً و تشریعاً بر تو حمد باد و ستایش مخصوص تو است در تمام چیزهایی که اراده فرمودی .

فراز ۵:

حَمْدًا لَا يُحْجَبُ عَنْكَ وَلَا يُقْصَرُ دُونَكَ حَمْدًا لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ وَلَا يَفْنَىٰ مَدَدُهُ

ترجمه:

سپاسی که از قبول رحمت محجوب نشود، و از رسیدن به محضرت قاصر نباشد. سپاسی که عددش به پایان نرسد، و پشتوانه‌اش فانی نگردد

شرح فراز ۵:

من تو را حمد می‌گویم آن حمدی که تو به آن نظر کنی و قبول بنمایی، نه آن حمدی که از روی اخلاص نباشد و از قلب منافق و کافر نشأت گرفته باشد. آن حمدی که به سوی تو بالا رود و تو آن را قبول فرمایی. **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** / سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند، و عمل صالح را بالا می‌برد. مثلاً وقتی عیدالله بن زیاد ملعون خطبه می‌خواند و خدا را ستایش می‌کند آیا تصور می‌کنید که این حمد مقبول است خیر این حمدی است که محجوب است این حمدی است که ظاهرش حمد و باطنش بغض اهل بیت علیهم السلام و حجج الهی است.

من تو را ستایش می‌کنم و حمد می‌گویم آن حمدی که تمام نشود و منقطع نگردد، بهشتیان در بهشت نیز خدا را حمد می‌گویند و من ای خدای سبحان تو را حمد می‌گویم آن حمدی که لا یفنی مدده یعنی آن حمدی که فانی نشود و تمام نگردد، خداوند مدد و عنایت کند و به من نیرو بدهد تا او را حمد کنم، من جوارح و نیرو را می‌خواهم تا تو را حمد کنم و ستایش بگویم .

فراز ۶:

فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَّا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّمْ يَنْتَهُ إِلَيْكَ نَظَرٌ وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ أَذْرَكَتِ
الْأَبْصَارَ وَأَخْصَيْتِ الْأَعْمَالَ وَأَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ

ترجمه:

ما کنه عظمت را نمی دانیم، جز اینکه می دانیم تو زنده و قائم به ذاتی، چرت و خواب تو را نمی گیرد. هیچ نظری به تو نمی رسد، و دیده ای تو را درک نمی کند. تو دیده ها را درک کرده و اعمال را شماره نموده، و مهار حیات همگان را به دست داری

شرح فراز ۶:

ما کنه عظمت را نمی دانیم و لکن قائل به تعطیل نیستیم و قائل به تشبیه هم نیستیم اما اینگونه نیست که هیچ چیز از تو ندانیم، آنقدر می دانیم که حی و قیوم هستی می دانیم تو زنده ای هستی که لا یموت هستی، می دانیم قیومی و قیوم یعنی حاکم به عدل هستی و پیادارنده ای و همه ی موجودات به اراده ی تو موجودند و چرت و خواب تو را فرا نمی گیرد، نمی خوابی و حالت غفلت نداری و لو یک لحظه، چرا که تو اصلاً زمانمند نیستی بلکه خالق زمان هستی.

هیچ نظر و اندیشه و دیده ای نمی تواند به تو برسد و کنه عظمت را ببیند و هیچ دیده ای راهی به تو ندارد و این آیه ی قرآن است که لا تدرک الابصار و هو یدرک الابصار و می دانیم که به تمام بصیرت ها علم داری.

خدایا تو تمام اعمال ما را ثبت و ضبط می نمایی و روز قیامت تمام این اعمال را به ما نشان می دهی و تو کسی هستی که به فرمایش قرآن شریف: مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا / هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او بر آن تسلط دارد، هر جنبنده ای را تو ناصیه اش را گرفته ای و ناصیه به موی جلوی پیشانی می گویند که وقتی ناصیه کسی را بگیری کاملاً بر او تسلط پیدا می کنی و این تعبیری است مجازی که دلالت می نماید که مهار همه ی جنبندگان و ما سوی الله در ید قدرت خداوند است و کسی نمی تواند از حکومت خداوند خارج شود.

فراز ۷:

وَمَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَنَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَنَصْفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ وَمَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ وَقَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ
وَأَنْتَ هَتْ عَقُولُنَا دُونَهُ وَحَالَتْ سَتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ

ترجمه فراز ۷:

و آنچه از آفریده‌های تو می‌بینیم، و از آثار قدرتت به شگفتی می‌آییم، و آنچه از عظمت قدرت تو وصف می‌کنیم چه قدر و منزلتی دارند؟ حال آنکه آنچه از ما پوشیده است، و دیده ما از دیدنش قاصر است، و عقول ما به درک آن نمی‌رسد، و پرده‌های غیب بین ما و آنها حایل شده بسی عظیم‌تر است!

شرح فراز ۷:

آنچه از قدرت تو و آفریده‌های تو می‌بینیم که همگی جلوه‌ی قدرت تو هستند، آن سلطنت عظیم تو را که می‌بینیم در آن متحیر مانده ایم و حال آنکه آن چیزهایی که از ما پنهان است و ما نمی‌بینیم و دیده‌هایمان قاصر از دیدن آنها است و عقل ما در درک آنها باز می‌ماند بسیار عظیم‌تر و بزرگ‌تر است.

فراز ۸:

فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبُهُ وَ أَعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ وَ كَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ وَ كَيْفَ عَلَّقْتَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ كَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ رَجَعَ طَرَفُهُ حَسِيرًا وَ عَقْلُهُ مَبْهُورًا وَ سَمْعُهُ وَالِهًا وَ فِكْرُهُ حَائِرًا

ترجمه:

از این رو هر که دلش را از هر چیز فارغ کند، و اندیشه‌اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرش را به پا داشته‌ای، و چگونه موجودات را آفریده‌ای، و چسان کرات را در هوا معلق نموده‌ای، و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده‌ای، دیده‌اش و امانده، عقلش قرین شکست، و گوشش حیران، و فکرش سرگردان می‌شود.

شرح فراز ۸:

هر که قلبش را فارغ نماید و آزادانه فکر نماید (مستحضر هستید که قلب جایگاه فکر و اندیشه است و امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: نَبِّهْ بِالْفِكْرِ قَلْبَكَ) که خداوند چگونه این خلق عظیم را با این دقت و ظرافت آفریده است؟ چگونه این موجودات سماوی معلق در آسمان‌ها هستند و چگونه روی موج آب این زمین را قرار داده‌ای؟ عقل انسان متحیر می‌ماند و گوشش حیران و فکرش سرگردان می‌شود و همین اعترافات به عظمت خلقت و عجز و ناتوانیمان تربیت اهل بیت علیهم السلام است برای ما که همین که انسان احساس عجز و ناتوانی کرد انسان را به خضوع و خشوع و سجده در برابر خداوند متعال می‌اندازد.

----- شروع جلسه ششم -----

الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِعِ الْمِهَادِ وَ مُسِيلِ الْوَهَادِ وَ مُخْصِبِ النَّجَادِ لَيْسَ لَأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَ لَا لِأَزَلِّيَّتِهِ انْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ لَمْ يَزَلْ وَ الْبَاقِي بَلَا أَجَلٍ خَرَّتْ لَهُ الْجِبَاهُ وَ وَحَدَتْهُ الشَّفَاهُ حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبْهَهَا لَا تُقَدَّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَ الْأَدَوَاتِ لَا يُقَالُ لَهُ مَتَى وَ لَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بَحْتِي الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ مِمَّ وَ الْبَاطِنُ لَا يُقَالُ فِيمَ لَا شَيْخٌ فَيَتَقَصَّى وَ لَا مَحْجُوبٌ فَيُحَوَّى لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ وَ لَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ وَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُحُوصٌ لِحِظَةٍ وَ لَا كُرُورٌ لَفْظَةٍ وَ لَا اِزْدِلَافٌ رُبُوعَةٍ وَ لَا اَنْبِسَاطٌ خُطُوعَةٍ فِي لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا عَسَقٌ سَاجٍ يَتَفَيَّأُ عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ وَ تَعْقِبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ الثُّورِ فِي الْأُفُولِ وَ الْكُرُورِ وَ [تَقْلِبُ] تَقْلِبُ الْأَزْمَنَةِ وَ الدُّهُورِ مِنْ إِبْقَالٍ لَيْلٍ مُقْبِلٍ وَ إِدْبَارٍ نَهَارٍ مُدْبِرٍ قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مُدَّةٍ وَ كُلِّ إِخْصَاءٍ وَ عُدَّةٍ تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُّهُ الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ وَ نَهَايَاتِ الْأَقْطَارِ وَ تَأْتِلُ الْمَسَاكِنُ وَ تَمَكُنُ الْأَمَاكِنُ فَالْحَدُّ لَخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَ إِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ وَ لَا مِنْ أَوَائِلٍ أَبَدِيَّةٍ بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ وَ صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ وَ لَا لَهُ بَطَاعَةٌ شَيْءٌ اِنْتِفَاعٌ عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى

حمد خدای را که آفریننده بندگان، و گستراننده زمین، و جاری کننده آب در زمین‌های گود، و رویاننده گیاه در زمینهای بلند است. اولیتش را ابتدایی، و ازلیتش را پایانی نیست. و اول بی آغاز، و باقی بی آخر است. جبین‌ها به تعظیمش بر زمین، و لبها به توحیدش گویاست. اشیاء را به وقت آفریدن حدی معین نمود تا جدا بودن حقیقتش از شباهت با آنها را روشن سازد. اندیشه‌ها را توان آن نیست که او را به داشتن حدود و حرکات، و اعضاء و ابزار کار به سنجش آرند. گفته نمی‌شود از کی بوده، و تا چه زمان خواهد بود؟ ظاهری است که نتوان گفت از چه آشکار شده؟ و باطنی است که گفته نمی‌شود در چه چیز پنهان است؟ جسم نیست که زوال پذیرد، مستور نیست تا چیزی او را پوشانده باشد. از روی اتصال به اشیاء نزدیک نشده، و دوریش از موجودات به جدایی نیست. نگاه خیره بندگان، و تکرار سخن آنان و نزدیک شدن و در نظر آمدن تپه‌ها، و برداشتن قدم در شب سیاه، و شب آرام تیره‌ای که ماه درخشان بر آن سایه می‌اندازد، و خورشید تابان در غروب و طلوع از پی آن می‌آید، و دگرگونی زمانها و روزگاران از آمد و شد شب و روز هیچ یک از او پنهان نیست. پیش از هر نهایت و مدتی، و هر ضبط کردن و شمردنی وجود داشته. از حدود و اندازه‌هایی که تحدیدکنندگان به او نسبت می‌دهند، و از داشتن نهایت اقطار مختلف، و قرار گرفتن در مساکن، و جای گرفتن در اماکن که برایش خیال می‌کنند منزّه است. حدود و اندازه برای آفریدگان او قرار داده شده و مخصوص غیر اوست. اشیاء را از موادی که ازلی و دارای پیشینه باشند نیافرید، بلکه آنچه را به وجود آورد خودش حدّش را معین نمود، و آنچه را صورت داد نیکو صورت داد. چیزی از فرمانش امتناع نرزد، و او را از طاعت چیزی سودی

نرسد. آگاهی به مردگان گذشته همچون آگاهی به زندگان باقی است، و دانش او به آنچه در آسمانهاست همچون دانش اوست به آنچه در طبقات پایین زمین است.

فراز ۱:

الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَ سَاطِحِ الْمِهَادِ وَ مُسِيلِ الْوَهَادِ وَ مُخْصِبِ النَّجَادِ لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَ لَا لِأَزَلِّيَّتِهِ انْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَ لَمْ يَزَلْ وَ الْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ

ترجمه:

حمد خدای را که آفریننده بندگان، و گستراننده زمین، و جاری کننده آب در زمین های گود، و رویاننده گیاه در زمین های بلند است. اولیتش را ابتدایی، و ازلیتش را پایانی نیست. و اول بی آغاز، و باقی بی آخر است.

شرح فراز ۱:

ستایش خداوندی را سزااست که خالق بندگان است و این خلقت بالاترین نعمت الهی است یعنی اگر خداوند سبحان ما را خلق نمی کرد جداً تا چه حد محروم بودیم و البته معدوم بودیم و لکن حال که موجود هستیم متوجه عظمت این نعمت می شویم!! همه ی عالم عبد و مطیع خداوند هستند یعنی نمی توانند در برابر اراده خداوند مانعی داشته باشند.

خداوند سبحان ساطح و گستراننده ی زمین است (قرآن می فرماید: الم نجعل الارض مهاداً) این زمین همانند گهواره حرکاتی دارد اما این حرکات به قدری نرم است که متوجه آن نمی شویم و برخی گفته اند از این جهت زمین مهد است که ممهد شده است و انسان می تواند بسیاری از کارها را روی آن انجام دهد.

خداوند سبحان مسیل الوهاد است یعنی جاری نموده است آبها را در زمین های گود که اگر زمین های گود نبودند رودی جاری نمی شد و اگر رودی جاری نمی شد دیگر باغ و بستانی نبود. او است که رویاننده گیاهان در زمین های مرتفع است و به سبب باران این زمین ها سرسبز می شوند و پربرکت می گردند.

ذات مقدس حقّ گرچه اول است و لکن آن اولی نیست که ابتدا داشته باشد، اولیت خداوند به معنای آغاز داشتن خدا نیست و این واژه در رابطه با خداوند سبحان به معنای بی آغازی است اما در ما سوی الله هر اولی آغاز دارد و برای ازلیت او یا آخریت او پایان و انقضایی نیست بنابراین خداوند ابتدا و انتها ندارد چون امتداد ندارد، او است که اول بی آغاز است و الاول فقط اوست و ما سوی الله همگی اولیتشان نسبی است حتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله که ایشان هم آغاز و شروع دارند و میشد پیش از ایشان خداوند کس دیگری را بیافریند.

خداوند سبحان باقی است اما بقای او همانند بقای بهشت نیست، مستحضرید که عمر بهشت هرچقدر که باشد خداوند بر آن می افزاید اما ذات خداوند سبحان یک ذات بدون اجل و مدت است.

فراز ۲:

خَرَّتْ لَهُ الْجَبَاهُ وَوَحَدَتْهُ الشَّفَاهُ حَدَّ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةٌ لَهُ مِنْ شَبَّهَهَا لَا تُقَدَّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدَوَاتِ

ترجمه:

جبین ها به تعظیمش بر زمین، و لبها به توحیدش گویاست. اشیاء را به وقت آفریدن حدی معین نمود تا جدا بودن حقیقتش از شباهت با آنها را روشن سازد اندیشه‌ها را توان آن نیست که او را به داشتن حدود و حرکات، و اعضاء و ابزار کار به سنجش آرند.

شرح فراز ۲:

همه در مقابل او ساجد و خاضع هستند و این همان خضوع تکوینی است به معنای آنکه در برابر اراده ی او کسی مقاومتی ندارد و قرآن کریم می فرماید: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ / تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند -از روی اطاعت یا اکراه- و همچنین سایه‌هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند. سوال اینجاست این چه نوع سجده و خضوعی است؟ آیا این همان سجده اختیاری است در حالی که بسیاری از کفار او را تکذیب می‌کنند و استهزاء می‌نمایند! این همان سجده ای است که همه در مقابل اراده او خاضع هستند.

تمام زبان ها و لبها و دهانها به توحید حق گویا است و او را واحد می‌دانند و هر که را نگاه کنید می‌گوید وحده لا شریک له و لا واحد الا هو.

خداوند تعالی وقتی اشیاء را آفرید به آنها حد زد و نمی‌شود خداوند چیزی را بیافریند و آن حد نداشته باشد چون همین که می‌آفریند آن چیز از یک جا شروع و آغاز دارد و این حد آن چیز است و وقتی شروع داشت پایان دارد. و همین حد داشتن اشیاء، اشیاء را از خداوند سبحان جدا می‌کند و بینونت ایجاد می‌کند و خداوند غیر محدود است و همگی ما سوی امتداد دارند. وقتی خداوند به اشیاء حد داد پس خود دیگر نباید حد داشته باشد و مبدا ذهن ها که می‌خواهند خدا را تصور کنند در او حرکات در نظر بگیرند و خداوند جوارح و ادات ندارد.

فراز ۳:

لَا يُقَالُ لَهُ مَتَى وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بَحْتِي الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ مِمَّ وَالْبَاطِنُ لَا يُقَالُ فِيمَ لَا شَبَحٌ فَيَتَفَصَّى وَلَا مَحْجُوبٌ فَيُحَوَّى لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتِّصَاقِ وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ

ترجمه :

گفته نمی شود از کی بوده، و تا چه زمان خواهد بود؟ ظاهری است که نتوان گفت از چه آشکار شده؟ و باطنی است که گفته نمی شود در چه چیز پنهان است؟؟ جسم نیست که زوال پذیرد، مستور نیست تا چیزی او را پوشانده باشد. از روی اتصال به اشیاء نزدیک نشده، و دوریش از موجودات به جدایی نیست

شرح فراز ۳ :

این سوال غلط است که خداوند از کی بوده است چرا که خود کی و کجا مخلوق او است و او است که آفریننده زمان و مکان است و خود در ظرف مخلوقات خودش قرار نمی گیرد! او تا ندارد و نمی توان به او گفت که او هست تا ...، او تا ندارد چرا که ذات بلا زمان است .

او ظاهر است اما نه ظاهری که بگوییم از چه آشکار شده است، توضیح آنکه مثلاً می گوییم خورشید پشت ابرها پنهان بود و یک دفعه آشکار شد، وقتی می گوییم خداوند آشکار است به این معنا نیست که او پنهان بود و یکباره آشکار شد همانند خورشید پشت ابر که یکباره آشکار می شود . آن ذاتی که مکان ندارد نمی تواند همانند خورشید پشت ابر ظاهر و آشکار شود .

خداوند جسم و شبح نیست که قابل زوال و انقضاء باشد و متجزی و مقداری باشد، او پنهان و مستور نیست که در چیزی قایم شده باشد تا او را با سیر و سلوک پیدا نماییم و بیاییم، او قریب به اشیاء است اما قرب او به اشیاء به معنای چسبیدن او به اشیاء نیست و اگر می گوییم از رگ گردن به ما نزدیکتر است تصور نکنید که وجودش در همه جا پخش شده است و همه جا را مثل نور و شیشه پر کرده است ! خیر! حال اگر به اشیاء نجسیده است به معنای دور شدن او از اشیاء هم نیست که تصور کنید اگر آن معنا نبود این معنا است که خدایی را قبول داریم که پشت کوه رفته است ! خیر!

فراز ۴ :

وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شَخْصٌ لِحِظَةٍ وَلَا كُرُورٌ لَفْظَةٍ وَلَا اِزْدِلَافٌ رُبُوعَةٍ وَلَا اِنْبِسَاطٌ خُطْوَةٍ فِي لَيْلٍ دَاجٍ وَلَا عَسَقٌ سَاجٍ يَتَفَيَّأُ عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ وَتَعْقِبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي الْاُفُقِ وَالْكُرُورُ وَالتَّقْلِبُ [تَقْلِبِ الْاَزْمَنَةِ وَالِدُّهُورِ مِنْ اِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ وَادْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَمُدَّةٍ وَكُلِّ اِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ

ترجمه :

نگاه خیره بندگان، و تکرار سخن آنان و نزدیک شدن و در نظر آمدن تپه ها، و برداشتن قدم در شب سیاه، و شب آرام تیره ای که ماه درخشان بر آن سایه می اندازد، و خورشید تابان در غروب و طلوع از پی آن می آید، و دگرگونی زمانها

و روزگاران از آمد و شد شب و روز هیچ یک از او پنهان نیست پیش از هر نهایت و مدّتی، و هر ضبط کردن و شمردنی وجود داشته

شرح فراز ۴:

شخص (شخص بصره : چشمش را باز کرد) لحظه، یعنی نگاه خیره بندگان در یک لحظه از خدا پنهان نیست، چرا که او مکان ندارد که چیزی از او پنهان باشد لذا چیزی از او پنهان نیست، همچنین تکرار سخنان بندگان و رفتن به مکان های مرتفع از او پنهان نیست، و اگر در شب سیاه و ظلمانی که ماه منیر بر آن سایه می اندازد قدم برداری از او پنهان نیست، و این اختلاف لیل و نهار و آمدن خورشید و ماه هیچ کدام از او پنهان نیست و او همه را می داند.

قبل از آنکه نهایت و مدتی باشد و پیش از آنکه شمارش و شمارشگری باشد او بود .

فراز ۵:

تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُّهُ الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ وَ نِهَایَاتِ الْأَقْطَارِ وَ تَأْتِلُ الْمَسَاكِنِ وَ تَمَكِّنُ الْأَمَاكِنِ فَالْحَدُّ لَخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ وَ إِلَى غَيْرِهِ مَنَسُوبٌ

ترجمه:

از حدود و اندازه هایی که تحدید کنندگان به او نسبت می دهند، و از داشتن نهایت اقطار مختلف، و قرار گرفتن در مساکن، و جای گرفتن در اماکن که برایش خیال می کنند منزّه است.

شرح فراز ۵:

خدا منزّه است از آنچه که افراد او را تقدیر می کنند و صفات اقدار به او نسبت می دهند و او نهایت اقطار ندارد و جسم نیست که طول و عرض و سعه و ضیق داشته باشد و او ذاتی است که مسکن ندارد و در مکان جای نمی گیرد که بسیاری به اشتباه می گویند او همه ی مکان ها را پر کرده است و جایی برای غیر خود نگذاشته است !! خیر او اصلاً مکان ندارد چرا که حدّ ندارد و امتدادی برای او نیست و مقدار ندارد، حدّ و اقطار و مقدار برای مخلوقات او است و همه ی ما سوی الله اقدار و مقدار و اقطار دارند و او است که تنها ذاتی است که مقدار و اقطار و مکان ندارد.

----- شروع جلسه هفتم -----

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُؤَارَى عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءٌ وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا

ترجمه :

حمد خدایی را که آسمانی آسمان دیگر را، و زمینی زمین دیگر را از دید او نمی پوشاند.

شرح فراز:

موارات به معنای پوشاندن است و حضرت می فرمایند خداوند سبحان اینگونه نیست که آسمانی او را از آسمان دیگر و زمینی او را از زمین دیگر بپوشاند و اینگونه نیست که به عنوان مثال مخلوقات بتوانند با پنهان شدن پشت اشیاء دیگر از او مخفی و پنهان گردند و در قرآن هست که یهودیان به قدری در خداشناسی راجل بودند که می گفتند به مسلمانان اسرارشان را فاش نکنید چرا که چون وقتی به ایشان بگویید ایشان علیه شما در روز قیامت احتجاج می کنند در حالی که این جمله علم الهی را زیر سوال می برد و این یهودیان غافلند از علم خداوند سبحان .

این مساله ی علم الهی ممکن است امروز برای ما روشن باشد اما برای برخی روشن نبوده است لذا بدانیم در روایات فراوانی به تبع قرآن شریف اسرار جدی بر آن است که خداوند می داند و عالم است به همه چیز و به ما کان و ما یکون و بما هو کائن عالم است و همه چیز را خداوند سبحان علی السویه می داند و اینگونه نیست که همانند مخلوقات چیزی را بیشتر و چیزی را کمتر بداند و این علم مخلوقات است که در آن شخصی چیزی را از شخص دیگر بیشتر می داند و علوم بشری همیشه قابل دقیق و ادق شدن است اما در رابطه با خداوند سبحان چنین معانی قابل تصور نیست.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ

آنچه در زمین فرومی رود و آنچه را از آن برمی آید می داند، و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود؛ و او مهربان و آمرزنده است.

۱۷۸ و من خطبه له ع فی الشهادة و التقوی. و قيل: إنه خطبها بعد مقتل عثمان فی أول خلافته الله و رسوله

لَا يَسْغُلُهُ شَأْنٌ وَلَا يُغَيِّرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ لَا يَعْرُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومِ السَّمَاءِ وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ وَلَا دَيْبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأَوْرَاقِ وَخَفِيَّ طَرْفِ الْأَحْدَاقِ

ترجمه :

اشتغال به کاری او را سرگرم نمی‌سازد، زمان باعث دگرگونی او نمی‌گردد، مکانی او را فرا نمی‌گیرد، و زبانی قدرت و صفش را ندارد. شماره قطرات باران، و ستارگان آسمان، و ذرات خاکی که باد در هوا پراکنده ساخته، و نیز حرکت مورچه بر سنگ صاف، و خوابگاه موران کوچک در شب تار از او پوشیده نیست. محل افتادن برگها، و نگاه‌های زیرچشمی را می‌داند. و شهادت می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، همتایی ندارد، در وجودش تردیدی نیست، نمی‌توان دینش را کافر شد، و آفریدن او را منکر گشت، شهادت آن که نیتش صادقانه، و باطنش پاک، و یقینش خالص، و میزانش سنگین است.

شرح فراز ۱:

می‌فرمایند خداوند متعال آن ذاتی نیست که اگر به عنوان مثال تدبیر زمین می‌فرماید از آسمان مشغول می‌شود، بشر اینگونه است که وقتی حواسش به چیزی متمرکز است از چیزهای دیگر بی‌اطلاع می‌ماند و حواسش متمرکز در چیزهای دیگر نخواهد بود پس بالاخره اگر بشر بتواند حتی به شکل اغراق آمیز ۴۰۰ کار انجام بدهد این ۴۰۰ کار او را از کار ۴۰۱ باز می‌دارد لذا بشر محدودیت دارد.

خداوند سبحان را زمان تغییر نمی‌دهد چرا که او در زمان نیست و موجود زمانی نیست بلکه زمان مخلوق او است پس بعد و قبل در او معنا ندارد و نیز مکانی حاوی او نیست و مکان یار او در بر نمی‌گیرد که مکانی از مکانی او را مانع و شاغل و حائل شود.

زبان قدرت ترسیم و تصویر چنین ذاتی را فاقد است و حتی عدد قطره‌های آبها از او پنهان نیست و نه عدد ستارگان آسمان از او پوشیده است!! دیدنی‌ها و نه نادیدنی‌ها هیچ کدام از او پوشیده نیست، قرآن کریم می‌فرماید: فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَ مَا لَا تَبْصِرُونَ

این ذرات خاک که باد آنها را در هوا پراکنده می‌کند که بسیار چیز جزئی است و گاهی ممکن است پراکندگی آنها را شانس و اتفاقی بدانیم خداوند آنها را می‌داند.

مورچه‌هایی که روی سنگ صافی راه می‌روند (با کمترین فرکانسی که پاهای کوچکشان تولید می‌کنند) می‌داند و به همه‌ی ایشان علم دارد.

و خوابگاه موران کوچک در شب تار از او پوشیده نیست آیا رازق نباید از کسی که به او رزق می‌دهد خبر داشته باشد؟ آیه‌ای در قرآن کریم است که بسیار عجیب است، می‌فرماید: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ / هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست! او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند؛ همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است!

آیا می شود خدایی که مورچه را فراموش نمی کند بشر مومن را فراموش کند ؟ او است که می داند محلّ سقط برگها را و نگاه های زیرچشمی و مخفی را می داند .

لذا این علم خدا است که همه ی جزئیات، کلیات، معدومات، آینده، گذشته و ... همه را می داند اما سوال اینجاست که در رابطه با علم حق متعال بحثی مطرح است که سنخ علم حضرت حق چگونه است ؟ یک تقسیم بندی که در علوم عقلی نسبت به علم می شود می فرمایند علم یا حضوری است یا حصولی و می گویند علم حصولی این است که شما به شیئی علم پیدا می کنید از طریق صورت آن شیء و از طریق عکسی که از آن شیء دارید به عنوان مثال : چشمهایمان را می بندیم و تصویری از کربلاء در ذهنمان داریم، و البته خود کربلا که در ذهن ما نیامده است لکن ما ملتفت به تصویر آن هستیم و این علم حصولی است !! اما علم حضوری این است که خود معلوم نزد عالم حاضر است مانند آنکه درد می کشم و احساس گرسنگی و تشنگی می کنم یا اینکه یک مثلث را در ذهن خود تصویر می کنم آیا این علم من به مثلث چگونه علمی است ؟ در حالیکه خود مثلث را بدون واسطه می بینم و نزد من حاضر است این علم حضوری است . مثال دیگر : شما به شهر کربلا از طریق تصویر آن علم دارید، حال به آن تصویر چه علمی دارید دیگر به آن تصویر که از طریق تصویر دیگر علم ندارید لذا علم به آن تصویر می شود علم حضوری چون تصویر نزد ما حاضر است. برخی فلاسفه و حکما می گویند علم خدا به ما سوی از این دو نوع علم خارج نیست، یا علم او حضوری است و آن درخت و دیوار و خورشید و قمر در ذات خدا است و این لازم می آید که خداوند آثار آن موجود را پیدا نماید !! و اگر علم حصولی باشد و بگوییم خداوند از موجودات عکس می گیرد لازم می آید که خداوند پر از کثرات باشد چرا که در این صورت او یک عکس از یک شیء یک عکس از شیء دیگر و همینگونه تا صدها میلیارد عکس نزد او است .

حال نظر ما در رابطه با علم چیست ؟ در رابطه با علم آنچه در معنای آن خوابیده است و اصل معنای آن است، کاشفیت است یعنی علم زمانی علم است که معلوم را نشان بدهد و ما چیزی بیشتر از این توقع نداریم و علم زمانی علم است که معلوم را نشان بدهد ولی لازم نیست آن ویژگی که معلوم دارد به علم نیز سرایت نماید و آیا اگر مثلاً من زوج و خط و عدد و رنگ سیاه را تصور می کنم خود ذهن من نیز ویژگی های معلول را به خود می گیرد ؟ یعنی اگر من عدد ۵ را تصور می کنم ذهن من باید عدد ۵ شود ؟ اگر من عدم و نیستی را تصور می کنم ذهن من هم باید نیست شود و رنگ معلوم را بگیرد ؟ یعنی خود ذهن من باید رنگ معلوم را بگیرد یا فقط باید معلوم را نشان بدهد ؟ اگر من شیء بخلاف الاشياء را تصور می کنم ذهن من نیز باید بخلاف الاشياء بشود ؟! اگر من بلا مکان بودن خدا را اقرار می کنم و تصور می کنم ذهن من هم باید بدون مکان شود ؟ اگر من اجتماع نقیضین را مثال می زنم و می گویم مُحال است که یک چیزی هم باشد و هم نباشد، یا می گوئیم نمی شود جزء از کل بزرگتر باشد آیا با تصور این ذهن من نیز کلّ و جزء می شود ؟ جواب « خیر، شان علم فقط نشان دادن و کاشفیت است و خود شبیه معلوم نمی شود بلکه معلوم را نشان می دهد. مثال دیگر آیا اگر الان بنده کلاس را تصور می کنم خودم کلاس می شوم ؟ خیر .

خداوند از ازل و پیش از خلقت مخلوقات به ایشان علم دارد، بلکه علم دارد و این چه اشکالی دارد آیا در علم حتما باید معلوم موجود باشد؟ خیر، آیا خود شما می خواننده به عدم علم ندارید؟ چرا می گوید عالم نبود، بود پیدا کرد پس علم به عدم دارید، مثال دیگر: ما علم داریم به فردا، در حالیکه هنوز فردا نیامده است پس در حالیکه فردا موجود نیست ما به آن علم داریم. لذا در معنای علم نشان دادن و کاشفیت خوابیده است و کار علم کاشفیت از معلوم است و خود علم لزوماً شبیه معلوم نمی شود.

پس خداوند سبحان علم احدی دارد و به همان علم احدی همه حقایق بر او مکشوف است و اگر کسی سوال کند که اگر همه حقایق بر او مکشوف باشد که در خدا کثرت ایجاد می شود. میگوییم: خیر نمی شود، خداوند مکان و زمان را می داند اما خود زمانی و مکانی نمی شود و لازم نیست اگر علم به زمان و مکان پیدا کرد خودش زمانی و مکانی شود و لازم نیست اگر علم به قبل و بعد پیدا کرد خود قبل و بعدی بشود.

پس در بسیاری جهات که اندیشمندان به مشکل خوردند دلیل همین است که تصور کردند علم باید حتماً شبیه معلوم باشد. پس مشکل علم این بوده است که بیان شد فلذا خداوند نه علم حضوری دارد و نه علم حصولی دارد به این معنا که در او عکس های متفاوت باشد و او یک علم واحد، لا ینقسم احدی دارد و به همان علم احدی لا یتجزی تمام مخلوقات را ازلاً و ابداً می داند.

----- شروع جلسه هشتم -----

جلسه هشتم:

بحثی نیمه مفصل در رابطه با رویت خداوند سبحان

۱۷۹ و من کلام له علیه السلام و قد سأله ذعلب الیمانی فقال هل رأیت ربک یا أمیر المؤمنین فقال علیه السلام أ فأعبد ما لا أری فقال و کیف تراه فقال

لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ [مَلَامِسٍ] مُلَابَسٍ بَعِيدٍ مِنْهَا غَيْرِ مَبَايِنٍ مُتَكَلِّمٍ [بَلَا رَوِيَّةٍ] لَا بَرَوِيَّةَ مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةَ صَانِعٍ لَا بِجَارِحَةٍ لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَةِ رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ وَ تَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ

ترجمه:

دیده ها او را آشکار نیستند، اما دلها به حقیقت های ایمان او را درک کنند. به اشیاء نزدیک است بدون مماس بودن با آنها، و دور است از اشیاء بدون جدایی از آنان، گویاست نه با اندیشه، اراده کننده است نه با تصمیم، سازنده است نه با عضو، لطیف است ولی به پنهانی وصف نشود. بزرگ است و به خشونت و ستمکاری تعریف نگردد، بیناست ولی

به داشتن چشم معرفی نگردد، مهربان است ولی به نازکدلی توصیف نمی شود. چهره ها برای عظمتش خاضعند، و دلها از بيمش لرزانند.

فراز ۱:

لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَاقَتِ الْإِيمَانِ

ترجمه:

دیده ها او را آشکار نیستند، اما دلها به حقیقت های ایمان او را درک کنند

شرح فراز ۱:

روزی شخصی که ظاهرا یهودی بوده است از حضرت امیرالمومنین علیه السلام سوال می نماید که آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت در پاسخ می فرماید که آیا من عبادت می کنم کسی را که ندیده باشم یا نمی بینم؟ از حضرت سوال می کند که چگونه او را دیده ای؟ حضرت در پاسخ نحوه ی رویت خداوند سبحان را توضیح می فرماید که شما خواننده محترم توجه داشته باشید این رویت در هر سه عالم (ذرّ، دنیا و آخرت) به یک وزن و به یک نحو است و این که در روایات مختلف بحث رویت خداوند سبحان مطرح است یک مسئله ی مهم است و معنای آن را حضرت توضیح می فرماید اولاً حضرت توجه می دهند که: لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ یعنی چشم ها او را درک نکنند بالعیان و آشکارا، یعنی همانطور که ماه شب چهارده را می بینی بتوانی خداوند سبحان را بینی!! این باطل است و خداوند به مشاهده عیان دیده و رویت نمی گردد و به حس نمی آید، خداوند متعال نه با چشم باطن و حس باطنی دیده می شود و نه با چشم سر به رویت و شهود می رسد بلکه: تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَاقَتِ الْإِيمَانِ دلها به حقیقت ایمان او را درک می کنند، این ادراک از طریق ایمان مومنانه و از طریق حقیقت الایمان است و نه از طریق رویت حسی اعم از حس ظاهری یا باطنی، این رویت همان ایمان است که انسان مومن نسبت به ذات حق پیدا می کند، ایمان مستحکم و محکمی که هیچ شکی آن را همراهی نمی کند.

او خداوندی است که أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ^۶ ثابت تر و آشکارتر است از هر چه دیده ها می بیند، خداوند از هر آنچه چشم ها می بینند واضح تر و روشن تر است، اما ممکن است در اینجا ابهامی وجود داشته باشد و آن اینکه ایمان و درک قلبی به چه معنا است و این نیازمند توضیح است، چه بهتر که برای دانستن معنای ایمان به خود اهل بیت علیهم السلام رجوع کنیم، در روایتی از حضرت رضا علیه السلام است که در رابطه با معنای ایمان فرموده اند:

^۶ نصح البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۲۱۷

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ الْحَاكِمُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُطَوَّعِيُّ الْبُخَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي دَاوُدَ بَيْغَدَادِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَرْبٍ الْمَلَائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقُلُوبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

ترجمه :

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ایمان معرفت و شناسائی به قلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و جوارح است.

با توجه به این روایت یکی از مهمترین مراحل ایمان شناخت و معرفت است و نمی توان گفت که انسان ایمان دارد اما معرفت به آنچه به آن ایمان دارد ندارد!! پس می توان سوال کرد که انسان به چه چیزی ایمان دارد لذا اینجا لزوم معرفت در ایمان بر ما مشخص می گردد. حال سوال اینجاست این معرفت به قلب چه ابزاری دارد؟ شاید در پاسخ بگویید به قلب معرفت پیدا کن و با این ابزار خدا را بشناس، اما سوال دیگر اینجاست که خود قلب در روایات چگونه معنا شده است؟! کار اصلی قلب چیست؟ در بحث های ریشه شناسی در بحث فهم عرب در عصر نزول از قلب فرموده اند آنها معتقد بوده اند انسان ادراک را با همین قلب صنوبری انجام می دهد و در کنار این مطلب قرآن نیز از همین اعتقاد عرب استفاده می کند و تفقه و تعقل را به قلب اسناد می دهد مثلاً:

أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونْ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^۷

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که با آن تعقل کنند؛ یا گوشهای شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ^۸

در این تذکری است برای آن کس که قلب دارد، یا گوش دل فرادهد در حالی که حاضر باشد!

حضرت امام کاظم علیه السلام در رابطه با این آیه شریفه فرمودند:

^۷ الحج : ۴۶

^۸ ق: ۳۷

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلٌ^۹

دقت فرمایید ما قائل نیستیم که تنها کار قلب تعقل است، خیر خشیت و محبت و ... نیز کار قلب است اما یکی از کارهای اساسی قلب ادراک و فهم است. اما در روایاتی دیگر معرفت به عقل ارجاع داده شده است و عقول را وسیله ی شناخت و معرفت معرفتی فرموده اند. مثلاً:

وَبِالْعُقُولِ تَعْتَقَدُ مَعْرِفَتَهُ وَبِالْفِكْرِ تَنْبُتُ حِجَّتُهُ^{۱۰}

به وسیله مخلوقات و ساخته های خدا میتوان به وجود او استدلال کرد، و توسط عقل است که معرفت و شناخت او پا میگیرد.

لذا توجه می فرمایید که معرفت خداوند سبحان به واسطه ی عقل صورت می گیرد و باز در روایات دیگر ضیاء قلب، عقل معرفتی شده است یعنی اگر عقل را از قلب بگیرند این قلب دیگر قدرت درک ندارد.

فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ^{۱۱}

با عقل بندگان خالق خود را بشناسند

شیخ مفید در کتاب الارشاد این روایات را به نوع دیگری نقل فرموده اند که حضرت در ادامه ی فرازهای این خطبه ی نورانی در آنجا فرموده اند:

...يَا وَيْحَكَ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ مَعْرُوفٌ بِالذَّلَالَاتِ مَنُوعٌ بِالْعَلَامَاتِ^{۱۲}

وای بر تو، چشمها او را با دیده آشکار نبیند، ولی دلها بوسیله حقیقتهای ایمان او را ببینند، او بوسیله دلیلهای راهنماها شناخته شده و بسبب نشانه ها وصف شده

پس چگونه می توان خدا را شناخت و به او ایمان آورد؟ جواب: از طریق دلالات، آیات و نشانه ها و او است که وصف می شود به علامات و نشانه ها

۹ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۳

۱۰ تحف العقول، النص، ص: ۶۲

۱۱ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۹

۱۲ الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۲۲۵

در روایاتی دیگر بحث از سر معرفت به خداوند متعال که او این معرفت را در عالم ذرّ به انسان ها عطا فرموده است و خود را به ایشان شناسانده است آمده است که :

...فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ صُنْعَهُ...^{۱۳}

پس ایشان را چون ذره و ذرات خارج کرد و خود را به ایشان معرفی کرد و شناسانید و صنع خود را به ایشان نشان داد.

و در روایتی دیگر آمده است آنکه به خودش شناخته شود خدا نیست :

لَيْسَ بِيَالِهِ مَنْ عُرِفَ بِنَفْسِهِ هُوَ الدَّالُّ بِالِدَلِيلِ عَلَيْهِ^{۱۴}

اگر این روایات را در کنار یکدیگر بگذارید معنای رویت کاملاً واضح می گردد و باز در کتاب شریف محاسن برقی آمده است :

عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ فَقَالَ مَا كُنْتُ بِالَّذِي أَعْبُدُ إِلَهًا لَمْ أَرَهُ ثُمَّ قَالَ لَمْ تَرَهُ الْعَيْنُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ غَيْرَ أَنَّ الْإِيمَانَ بِالْغَيْبِ بَيْنَ عَقْدِ الْقُلُوبِ^{۱۵}

در این روایت که به وضوح دلالت دارد ایمان به غیب از طریق عقد قلبی حاصل می شود نیز باز معنای رویت برای ما روشن تر می گردد و ایمان عقد است و این گره را عقول می زنند که بالعقول تعتقد معرفته .

لذا با در نظر داشتن این روایات معنای آن روایت معروف دیگر که شخص جناب ابوبصیر خدمت حضرت علیه السلام رسیدند و در رابطه با رویت خداوند در قیامت سوال کردند نیز روشن می شود که :

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ

۱۳ التوحيد (للصديق)، ص: ۳۳۰

۱۴ الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۲۰۱

۱۵ المحاسن، ج ۱، ص: ۲۳۹

قَالَ لَهُمْ- أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُحَدِّثُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مِنْكَ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهِ كُفْرٍ وَلَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ.^{١٦}

ترجمه :

از ابو بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) که گفت به آن حضرت عرض کردم که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند فرمود آری و پیش از روز قیامت او را دیده اند عرض کردم در چه زمان فرمود در هنگامی که بایشان فرمود که اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى یعنی آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مائی پس حضرت ساعتی ساکت شداند بعد از آن فرمود که و مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت او را می بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را بینی ابو بصیر میگوید که بآن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من باین از تو حدیث کنم فرمود نه زیرا که تو هر گاه باین حدیث کنی پس منکری که جاهل باشد بمعنی آنچه ما میگوئیم آن را انکار کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی تو خواهی بود و دیدن به دل چون دیدن به چشم نیست خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می کنند.

اینکه حضرت می فرمایند مگر همین الان خدا را نمی بینی به این معنا است که آیا مگر همین الان ایمان به خداوند متعال نداری؟ معنای رویت خداوند سبحان همین ایمان و علم قطعی یقینی به او است. این عبارت مگر همین الان او را نمی بینی به معنای این نیست که آیا مگر همین لحظه او را شهود و وجدان نمی کنی؟! خیر العیاذ بالله. دیدن به معنای ایمان و یقین به خداوند سبحان است و خود مرحوم صدوق که این روایات را در کتاب شریف التوحید در باب ما جاء فی الرویه آورده است می فرماید :

و الأخبار التي رويت في هذا المعنى و أخرجها مشايخنا رضي الله عنهم في مصنفاتهم عندی صحيحة و إنما تركت إيراداتها في هذا الباب خشية أن يقرأها جاهل بمعانيها فيكذب بها فيكفر بالله عز و جل و هو لا يعلم ... و معنى الرؤية الواردة في الأخبار العلم و ذلك أن الدنيا دار شكوك و ارتياب و خطرات ... فمعنى ما روى في الحديث أنه عز و جل يرى أى يعلم علما يقينا كقوله عز و جل- أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ و قوله أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ و قوله أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و هُمْ أُولُو حَذَرِ الْمَوْتِ و قوله أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ و أشباه ذلك من رؤية القلب و ليست من رؤية العين.^{١٧}

^{١٦} التوحيد (للصدوق)، ص: ١١٧

^{١٧} التوحيد (للصدوق)، ص: ١٢٠

و اخباری که در این معنی روایت شده و مشایخ ما رضی الله عنهم آنها را در مصنفات خویش اخراج نموده‌اند در نزد من صحیح است و جز این نیست که من ایراد آنها را در این باب ترک نمودم بجهت ترس آنکه کسی که جاهل بمعانی آنها است که معانی و مقصود از آنها را نمیداند آنها را بخواند و بآنها تکذیب کند و باور ندارد و بخدا کافر شود و او نمی‌داند ... و معنی دیدنی که در اخبار وارد شده علم است و بیانش آنست که دنیا خانه شکها و در شک افتادن و اندیشه‌ها است که در خاطر گذرد ... پس معنی آنچه در حدیث روایت شده که خدای عز و جل دیده می‌شود آنست که دانسته شود دانستن یقینی بجهت قول خدای عز و جل أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ يَعْنِي آيَا نَدِيدِي و ننگریستی بسوی پروردگار خود یعنی دیدی و دانستی که چگونه کشیده و گسترانیده سایه را و قول آن جناب أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ يَعْنِي آيَا نَدِيدِي بسوی آن کسی که با ابراهیم محاجه کرد و حجت آورد در باب پروردگارش و قول آن جناب أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ يَعْنِي آيَا نَدِيدِي بحال آن کسانی که بیرون رفتند از خانه‌ها و منزلهای خویش و حال آنکه ایشان چندین هزار کس بودند و قول آن جناب أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ يَعْنِي آيَا نَدِيدِي که چگونه کرد پروردگار تو با خداوندان پیل که ابرهه و لشکر اویند و امثال این آیات از دیدن دل و از دیدن چشم نیست.

این روایات در کنار یکدیگر هماهنگ است و اگر بد معنا شود احساس تناقض بوجود می‌آید.

فراز ۲:

قَرِيبٌ مِّنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرَ [مُلَامِسٍ] مُلَابِسٍ بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرَ مُبَايِنٍ

ترجمه:

به اشیاء نزدیک است بدون مماس بودن با آنها، و دور است از اشیاء بدون جدایی از آنان

شرح فراز ۲:

او به اشیاء نزدیک است اما نزدیکی او به مانند نزدیکی شیئی با شیء دیگر به شکل قرین بودن با آنها نیست، او قرین با اشیاء نیست مثل نور و شیشه و مثالی برای قُرب او نیست چرا که ذاتی که مکان ندارد شبیهی ندارد تا بتوانیم برای او مثالی بزنیم، او دور است از اشیاء نه به معنای مباینت اُزلی که ذاتش از عالم اُزلت گرفته باشد و جدا شده باشد و به مکانی دور از اشیاء رفته باشد مانند مباینت اُزلی بین دو شهر قم و تهران از یکدیگر که هر کدام یک مکان را اشغال کرده اند !!

فراز ۳:

مُتَكَلِّمٌ [بَلَا رَوِيَّةٌ] لَا بَرَوِيَّةَ مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةَ صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَةِ رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَةِ تَعْنُو الْوَجْهَ لِعَظَمَتِهِ وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ

ترجمه:

گویاست نه با اندیشه، اراده کننده است نه با تصمیم، سازنده است نه با عضو، لطیف است ولی به پنهانی وصف نشود. بزرگ است و به خشونت و ستمکاری تعریف نگردد، بیناست ولی به داشتن چشم معرفی نگردد، مهربان است ولی به ناز کدلی توصیف نمی شود. چهره ها برای عظمتش خاضعند، و دلها از بیمش لرزانند.

شرح فراز ۳:

خداوند متکلم است و با بندگان می تواند سخن بگوید همانطور که با حضرت موسی کلیم الله سخن گفت اما متکلم بودن خدا به این معنا نیست که مثل ما فکر می کند (خلق همگی برای سخن گفتن نیاز به فکر کردن دارند) او مرید است و اراده می کند و تمام عالم جلوه اراده و مشیت خداوند است اما اراده می فرماید نه به همت (او مانند مخلوقات همت ندارد) اراده او نفس ایجاد است .

او صانع است لکن نه با دست و پا و قوای بیرونی و درونی، ما نیز صانع هستیم اما با جوارح و آلات و ابزار و در این رابطه برخی مثال های بی ربط و باطلی زده اند و گفته اند همانطور که نفس در درون خودش صورتی می آفریند خدا نیز به همین نحو عالم را آفریده است !! خیر این مثال غلط است چرا که این صور از درون نفس منبث می شوند و از درون نفس بیرون می آیند و اینچنین آفرینشی یک آفرینش تولیدی است نه ایجاد بی صورت لا من شیء!!

او لطیف است نه به معنای لطافتی که فرشته ها و یا اشیاء لطیف دارند و دیده نمی شوند، فرشته ها با ابزار آلات فعلی ما دیده نمی شوند چرا که قوه ی باصره ی ما توانایی دیدن آنها را ندارد و اما اینکه می فرماید خدا لطیف است نه به معنای آنکه آنقدر لطافت دارد که با چشم شهود نمیشود خیر! ذات او ذات مقداری و مکانمند نیست که قابل شهود و رویت باشد!

او کبیر است اما نه به معنای داشتن سعه ی وجود در ذات بلکه به معنای بزرگ بودن شان او است، و با این توضیح که شخص کبیر و صاحب قدرت در بین مخلوقات معمولاً سرانجامش به ظلم می رسد و به دیگران ظلم می کند لکن خداوند سبوحان شانش کبیر است و اهل ظلم نیست و به احدی جفا نمی کند .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ^{۱۸}

خداوند هیچ به مردم ستم نمی کند؛ ولی این مردمند که به خویشان ستم می کند!

... وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ^{۱۹}

و بخاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی کند.

او بینا است و بصیر است اما نه با حس و چشم و ابزار، رحیم است و به مومنین نیز رحمت ویژه دارد اما تصور نکنید رحمت او همانند رحمت مادر است که با دیدن فرزند دلش به رحم می آید و می لرزد خیر خداوند نه سنگ دل است و نه رقیق القلب است و عاطفی است این تعبیر همه در رابطه با خداوند غلط است، اما او واقعا رحیم است و دست بندگان را می گیرد و مشکلاتشان را حل می فرماید و بندگان را غرق در نعمت ها می نماید .

صورت ها در برابر عظمت او خاضعند و البته عده ای که خدا را نمی شناسند در برابر او خضوع ندارند اما چنانچه هر کس بداند که او کیست و او را بشناسد در برابر او خاضع می گردد و این قلب ها هستند که از بیم او ترسند و به قول قرآن کریم : إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ / مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان میگردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فروتر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.^{۲۰}

----- شروع جلسه نهم -----

جلسه نهم :

۱۸۲ وَمَنْ خُطِبَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رُؤِيَ عَنْ نَوْفِ الْبَكَالِيِّ قَالَ خُطِبْنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ع بِالْكُوفَةِ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيَّةُ وَعَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَحِمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ وَكَانَ جَبِينُهُ تَفْنَهُ بَعِيرٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -

حمد الله و استعانته

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَيْرِ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ أَمْتِنَانِهِ حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً وَ لَشُكْرِهِ آدَاءً وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤَمِّلٌ لِنَفْعِهِ وَ آثِقٌ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطَّوْلِ مُدْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ وَ تَوَكِّلُ بِهِ بِإِيمَانٍ مِنْ رَجَاءٍ مُوقِنًا وَ أَنَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَ خَنَعَ لَهُ مَدْعِنًا وَ

۱۸ یونس : ۴۴

۱۹ آل عمران : ۱۸۲

۲۰ الانفال : ۲

أَخْلَصَ لَهُ مُوحِّدًا وَعَظَمَهُ مُمَجِّدًا وَلَازَبَهُ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا لَمْ يُؤَلِّدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَلَا زَمَانٌ وَلَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ

ترجمه:

از خطبه‌های آن حضرت است از نوف بکالی روایت شده

که امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه برای ما بیان فرمود، و به وقت ایراد خطبه به روی سنگی که آن را جعده فرزند هبیره مخزومی نصب کرد ایستاده بود، و جبه‌ای از پشم بر تن داشت، و بند شمشیر و کفش پایش از لیف درخت خرما بود، و پیشانی مبارکش از سجده مانند پینه زانوی شتر می‌نمود، و بدین گونه آغاز سخن فرمود:

حمد خدای را که بازگشت خلق و عواقب امر به اوست، او را بر احسان عظیم، و برهان روشن و فراوانی فضل و نعمتش حمد می‌کنیم، حمدی که حقش را بجای آورد، و شکرش را ادا نماید، و نزدیک کننده به ثوابش، و موجب حسن مزید نعمتش باشد. و از او طلب یاری می‌نماییم یاری کسی که فضلش را امیدوار، و بهره‌اش را آرزومند، به دفعش از بلا مطمئن، و عطایش را معترف، و مطیع او به کردار و گفتار است. و ایمان می‌آوریم به او ایمان کسی که با حالت یقین به او امید دارد، و با حال ایمان به او روی آورده، مقرّانه در برابر او خاشع شده، و با اعتقاد به یگانگی او برایش اخلاص ورزیده، و با تمجید او بزرگش شمرده، و با رغبت و کوشش به او پناه آورده است.

خدا از کسی متولّد نشد تا در عزّت و توانایی دارای شریک باشد، فرزندی ندارد تا وارث او باشد، وقت و زمان از او پیشی نگرفت، و زیادی و نقصان در او راه ندارد، خدا با نشانه‌های تدبیر استوار، و خواسته‌های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت‌ها، آشکارا جلوه کرده است.

فراز ۱:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَعَوَاقِبُ الْأَمْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَنَيِّرُ بُرْهَانَهُ وَنَوَامِي فَضْلِهِ وَامْتِنَانِهِ

ترجمه:

حمد خدای را که بازگشت خلق و عواقب امر به اوست، او را بر احسان عظیم، و برهان روشن و فراوانی فضل و نعمتش حمد می‌کنیم

شرح فراز ۱:

ستایش مر خدایی را سزااست که بازگشت خلق به اوست و قرآن شریف فراوان دارد که الیه المصیر و اینکه بازگشت خلق همه به سوی خداوند است و این جمله در ذیلش هم تهدیدی نهفته است و هم یک نوع تبشیر، تهدید است از این جهت که به خلائق تذکر می دهد که در انتها بازگشت شما به سوی خداوند است پس بی خبرانه و از روی هوس و غفلت زندگی نکنید و در عین حال تبشیری در آن نهفته است که بازگشت امور به سوی خداوندی است که حکیم است و به بندگان ظلم نمی کند و این آرامش آور است بر عکس دادگاه هایی که معمولاً در جوامع وجود دارد که انسان از رفتن به آن از این جهت نگرانی دارد که حقش را بخورند و به او ظلم کنند !!

در ادامه می فرماید عاقبت امور بازگشتش به سوی خداوند است و همه باید به عالمی بروند که حاکم آن خداوند سبحان است و به تعبیر شیرین قرآن: **لله عاقبة الامور** .

در ادامه می فرماید نحمده علی عظیم احسانه، چرا ما خدا را ستایش می کنیم؟ یکبار او را ستایش می کنیم به این علت که الیه تصیر الامور و یکبار دیگر او را ستایش می کنیم به این دلیل که احسان او عظیم است و احسان و عنایت او که یک عنایت ساده و عادی نیست، ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها اگر بخواهی نعمت های الهی را بشماری نمی توانی بشماری، و از بالاترین این نعمات و احسان خداوند متعال وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و عترت طاهرین و انبیاء علیهم السلام و قرآن شریفه است و چه نعمتی بالاتر از این وجود دارد؟ **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** / خداوند بر مؤمنان منت نهاد [=نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

انسان نمی تواند شکر نعمت امیرالمومنین علیه السلام و نهج البلاغه را به جا بیاورد و کجا چنین گوهر گرانبهائی پیدا می شود که الحمدلله ما به آن متنعیم؟!

و در ادامه می فرماید: و نیر برهانه، ما خدا را شاکریم که هر معرفتی که به ما داد همگی برهانی و نورانی بود و این برهان است که نور دارد، اگر دقت فرمایید در کلمات حضرت امیرالمومنین علیه السلام به وضوح می بینید تمام این خطب توحیدیه حضرت برهانی است یعنی قلب را روشن می کند و عقل را می پروراند و در حقیقت مکتب قرآن و عترت مکتب دلیل و برهان است و به فراوانی می بینید که اصحاب حضرات معصومین علیهم السلام نزد ایشان می آیند و سوال می کنند و ایشان پاسخ های برهانی روشن همراه با دلایل آشکار و واضح بیان می فرمایند و این شاگردان و اصحاب با دلیل و برهان روشن تربیت می شوند .

و نوامی فضله و امتثانه: نوامی جمع نامی است به معنای فراوانی و ما خدا را شاکریم به خاطر فراوانی و فضل و نعمت های بزرگ او و بیان کردیم که یکی از بزرگترین نعمت های الهی نعمت امیرالمومنین علیه السلام اهل بیت اطهار علیهم السلام است .

فراز ۲:

حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءٌ وَلِشُكْرِهِ أَدَاءٌ وَإِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَلِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا

ترجمه:

حمدی که حَقِّش را بجای آورد، و شکرش را ادا نماید، و نزدیک کننده به ثوابش، و موجب حسن مزید نعمتش باشد.

شرح فراز ۲:

حمدی که حق الهی را بجای آورم، آیا می شود حق حمد خدا را بجای آورد؟ در حالیکه روایاتی داریم که می فرمایند: ما عبدناك حق عبادتك و ما عرفناك حق معرفتك که می فرمایند ما حق عبادت و معرفت تو را از خدای بزرگ به جای نیاورده ایم!! چگونه این تناقض ظاهری قابل جمع است؟! جمعی که به نظر می رسد صحیح است این است که یک جایی و در یک مقامی هست که شخصی می خواهد بگوید خدایا حق عبادت تو را با عبادتی به جای می آورم که تمام نعمات را جبران کنم، این عبادت در عوض تمام این نعمات خانه و ماشین و سلامتی و ... است و دیگر حساب من با خداوند صفر می شود العیاذ بالله!! به این معنا و در این مقام احدی نمی تواند حق خدا را به جای بیاورد!! اما مقام دیگر این است که در چندین روایات داریم مثلاً مرکب امام گم می شود و امام می فرماید اگر مرکب پیدا شود حق حمد خدا را بجای می آورم و بعد که مرکب پیدا می شود حضرت سجده می روند و حمد خداوند را می کنند و می فرمایند الحمد لله علی کل حال

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مَشْعَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ يَوْمِهِ وَمَنْ قَالَهَا إِذَا أَمْسَى فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ لَيْلَتِهِ.^{۲۱}

ابو مسعر (در برخی از نسخه ها ابو مشعر) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر کس به هنگام صبح، چهار بار (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) بگوید، از عهده شکر (نعمتهای) آن روز برآمده است؛ و هر کس همین ذکر را در شب بگوید، شکر (نعمتهای) آن شب را بجا آورده است.

پس حق به یک معنا آری و به یک معنا خیر، آن مقداری که از بشر بر می آید و اذعان می کند من شکر تو را به جای نمی توانم بیاورم در عین حال الحمد لله رب العالمین می گوید این ادای حق حمد خداوند است درست همانند جهاد

۲۱ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۱۳

که اوج آن در سالار شهیدان سلام الله علیه است که هر کاری می توانست در راه دفاع از مکتب انجام داد و حق جهاد را به جای آورد.

بعد امام می فرمایند: (آن حمدی که) نزدیک کننده به ثوابش، و موجب حسن مزید نعمتش باشد، در روایات داریم قرب الهی، نیل به ثواب الهی است و وقتی بنده به ثواب الهی نائل می شود در حقیقت به قرب الهی نائل شده است و البته اگر بپرسند بالاترین ثواب الهی چیست؟ خواهیم گفت محبت الله چون چیزی بالاتر از این نیست که خداوند محبتش را در دل شما بیندازد.

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أَمْ عَلَى يُسْرٍ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود، با عبادت دست بگردن شود و آن را از دل دوست دارد و با تن خود انجام دهد و برای آن فارغ شود (بکار دیگر دل مشغول ندارد) چنین شخصی باک ندارد که زندگی دنیایش بسختی گذارد یا به آسانی.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام از عمر سعد ملعون مهلت گرفتند تا شب را تا به صبح خداوند را عبادت کنند و نماز بخوانند و قرآن تلاوت فرمایند و انسان تعجب می کند از کسانی که آشنا با این معارفند اما می گویند ما حبّ خداوند نداریم و حبّ خداوند به معنای حبّ به نعمات خداوند است !!

و این حمد من باید زمینه ای بشود که خداوند نعمت هایش را بر من زیاد فرماید.

فراز ۳:

وَنَسْتَعِينُ بِهٖ اسْتِعَانَهُ رَاجٍ لِّفَضْلِهِ مُؤْمِلٌ لِّنَفْعِهِ وَآتِقٌ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٌ لَّهٗ بِالطَّوْلِ مُدْعِنٌ لَّهٗ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ وَتُؤْمِنُ بِهٖ إِيْمَانٌ مِّنْ رَّجَاءٍ مُّوَقِنًا وَآثَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَخَنَعَ لَّهٗ مُدْعِنًا وَأَخْلَصَ لَّهٗ مُوَحِّدًا وَعَظَّمَهُ مُمَجِّدًا وَكَأَذَبَ بِهٖ رَاغِبًا مُّجْتَهِدًا

ترجمه:

و از او طلب یاری می نمایم یاری کسی که فضلش را امیدوار، و بهره اش را آرزومند، به دفعش از بلا مطمئن، و عطایش را معترف، و مطیع او به کردار و گفتار است. و ایمان می آوریم به او ایمان کسی که با حالت یقین به او امید دارد، و با حال ایمان به او روی آورده، مقررانه در برابر او خاشع شده، و با اعتقاد به یگانگی او برایش اخلاص ورزیده، و با تمجید او بزرگش شمرده، و با رغبت و کوشش به او پناه آورده است.

شرح فراز ۳:

من در همه امور از خدا کمک می گیرم اما چه نحو استعانت و کمک گرفتی؟! گاهی انسان از کسی کمک می گیرد اما کمک گرفتنش همراه با ناامیدی و یاس است چرا که امیدی به او ندارد که کاری بتواند برایش انجام بدهد!! لکن استعانت انسان مومن از خدا استعانتی است که همراه با امید به فضل او است، مومن آرزو دارد به نفع الهی و از فضل او ناامید نیست و هرگاه گرفتاری برایش پیش می آید اطمینان دارد خداوند اگر بخواهد می تواند بلا را دفع فرماید و بنده مومن معترف است به عطای الهی و به حرف هایی که می زند در عمل و کردار مطیع است و خداوند متعال را هم در گفتار و هم در کردار اطاعت می نماید و به خدا ایمان دارد و امید دارد با امیدی که همراه با یقین است و دائماً به خدای متعال بازگشت و توبه دارد و این توبه لزوماً توبه از گناهان کبیره نیست بلکه به معنای روی کردن به خداوند متعال است چون می داند که اگر رحمت خداوند متعال نباشد کاری از دست او بر نمی آید.

مومن مقرانه در برابر خداوند سبحان خاضع است که بنده و عبد و فقیر است و چیزی از خود ندارد و مُخلص خداوند است به این معنا که تمام اعمالش بر اساس اخلاص است و در شائبه ی شرک و خودبینی و عجب و خودپرستی نیست و به یک خدای واحد دل بستگی دارد.

مومن خداوند را تعظیم می کند در حالیکه او را مجید و ممجد می داند و بزرگ می شمارد، سبحان ربی العظیم می گوید و پناه و کھف خود را خداوند می داند و نه آن پناه بردنی که چون کسی نیست که به او پناه ببرد از روی ناچاری به خداوند سبحان پناه برده است خیر مومن پناه حقیقی را خدای سبحان می داند و مانند بچه ای که با رغبت به آغوش مادر می رود به پناه خداوند سبحان می رود.

فراز ۴:

لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارَكًا وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونْ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَلَا زَمَانٌ وَلَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ

ترجمه:

خدا از کسی متولد نشد تا در عزّت و توانایی دارای شریک باشد، فرزندی ندارد تا وارث او باشد، وقت و زمان از او پیشی نگرفت، و زیادی و نقصان در او راه ندارد، خدا با نشانه های تدبیر استوار، و خواسته های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت ها، آشکارا جلوه کرده است.

شرح فراز ۴:

خدای سبحان از کسی متولد نشده است که اگر متولد می شد سنخ والد می شد پس در عزّ و عظمت و جلال و جبروت شریک داشت!! همچنین خدای سبحان فرزندی ندارد (نه حضرت عیسی و نه عزیر و نه هیچ کس دیگر) که در این صورت وارث پیدا نماید و اگر فرزندی برای او باشد باز، هم سنخ پیدا می کند چرا که وارث و موروث از

سنخ هم هستند، علاوه بر این کسی که ارث بر جای می گذارد و میزاید از بین رفتنی است اما خدای سبحان ذاتی است که هیچ گاه از بین نمی رود و متجزی و مقداری نیست !! و به این جهت او منزله از داشتن فرزند یا داشتن پدر و مادر است .

----- شروع جلسه دهم -----

جلسه دهم :

ادامه جلسه قبل ...

۱۸۲ و مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رُوي عَنْ نَوْفِ الْبَكَالِيِّ قَالَ خَطَبَنَا بِهِذِهِ الْخُطْبَةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ع بِالْكُوفَةِ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعَدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيُّ وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَ حِمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ وَ كَانَ جَبِينُهُ تَفْنَهُ بَعِيرٌ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -

حمد الله و استعانته

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نِيرِ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ اِمْتِنَانِهِ حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً وَ لَشُكْرِهِ آدَاءً وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤَمِّلٌ لِنَفْعِهِ وَ آثِقٌ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطُّوْلِ مُدْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ وَ تَوْمِنٌ بِهِ إِيْمَانٌ مَنْ رَجَاهُ مُوقِنًا وَ آتَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَ خَنَعَ لَهُ مَدْعِنًا وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا وَ لَازِمًا بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا كَمْ يُولَدُ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ كَمْ يَلِدُ فَيَكُونُ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَ كَمْ يَتَقَدَّمُهُ وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ وَ كَمْ يَتَعَاوَرُهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتْقِنِ وَ الْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ مُوْطِدَاتٍ بَلَا عَمَدَ قَائِمَاتٍ بَلَا سِنْدَ دَعَاهُنَّ فَاجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ غَيْرِ مُتَلَكِّئَاتٍ وَ لَا مُبْطِنَاتٍ وَ لَوْ لَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ وَ لَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ وَ لَا مَصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ كَمْ يَمْنَعُ ضَوْءُ نُورِهَا اِذْلَهَامًا سُجُفَ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ وَ لَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ عَسَقِ دَاجٍ وَ لَا لَيْلِ سَاجٍ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِمَاتِ وَ لَا فِي يَفَاعِ السُّفْعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ وَ مَا يَتَجَلَّجَلُّ بِهِ الرِّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَ مَا تَلَاشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْغَمَامِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَ انْهِطَالُ السَّمَاءِ وَ يَعْلَمُ مَسْقَطُ الْقَطَرَةِ وَ مَقَرَّهَا وَ مَسْحَبُ الدَّرَّةِ وَ مَجَرَّهَا وَ مَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا وَ مَا تَحْمِلُ [مِنْ] الْأَثْنَى فِي بَطْنِهَا

از خطبه های آن حضرت است از نوف بکالی روایت شده

که امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه برای ما بیان فرمود، و به وقت ایراد خطبه به روی سنگی که آن را جعده فرزند هبیره مخزومی نصب کرد ایستاده بود، و جبهه‌ای از پشم بر تن داشت، و بند شمشیر و کفش پایش از لیف درخت خرما بود، و پیشانی مبارکش از سجده مانند پینه زانوی شتر می‌نمود، و بدین گونه آغاز سخن فرمود:

حمد خدای را که بازگشت خلق و عواقب امر به اوست، او را بر احسان عظیم، و برهان روشن و فراوانی فضل و نعمتش حمد می‌کنیم، حمدی که حَقّش را بجای آورد، و شکرش را ادا نماید، و نزدیک کننده به ثوابش، و موجب حسن مزید نعمتش باشد. و از او طلب یاری می‌نماییم یاری کسی که فضلش را امیدوار، و بهره‌اش را آرزومند، به دفعش از بلا مطمئن، و عطایش را معترف، و مطیع او به کردار و گفتار است. و ایمان می‌آوریم به او ایمان کسی که با حالت یقین به او امید دارد، و با حال ایمان به او روی آورده، مَقْرَّنه در برابر او خاشع شده، و با اعتقاد به یگانگی او برایش اخلاص ورزیده، و با تمجید او بزرگش شمرده، و با رغبت و کوشش به او پناه آورده است.

خدا از کسی متولّد نشد تا در عزّت و توانایی دارای شریک باشد، فرزندی ندارد تا وارث او باشد، وقت و زمان از او پیشی نگرفت، و زیادی و نقصان در او راه ندارد، خدا با نشانه‌های تدبیر استوار، و خواسته‌های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت‌ها، آشکارا جلوه کرده است.

از نشانه‌های آفرینش او، خلقت آسمان‌های پا بر جا بدون ستون و تکیه گاه است. آسمانها را به اطاعت خویش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت کردند اگر اقرار آسمان‌ها به پروردگاری او، و اعترافشان در اطاعت و فرمانبرداری از او نبود، هرگز آسمان‌ها را محل عرش خویش و جایگاه فرشتگان، و بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک و صالح بندگانش قرار نمی‌داد

ستارگان را نشانه‌های هدایتگر بیابان ماندگان سرگردان قرار داد تا به وسیله آنها راهنمایی شوند، ستارگانی که پرده‌های تاریک شب مانع نور افشانی آنها نمی‌گردد، و نمی‌تواند از نور افشانی و تَلَأْلؤ ماه در دل آسمان جلوگیری کند.

پس پاک است خدایی که پوشیده نیست بر او سیاهی تیره و تار بر روی ناهمواری‌های زمین، و قله‌های کوتاه و بلند کوه‌ها

و برقه‌های ابر که پراکنده و نابود می‌گردد (از انظار پوشیده می‌ماند) و برگی که (بر زمین) می‌افتد و آنرا بادهای جهنده که بسقوط ستارگان نسبت می‌دادند و باریدن باران از جای خود دور می‌گردانند (چون بادیه نشینان اعراب جاهلیّت از روی عقیده نادرست آثار سماویّ مانند باد و باران و سرما و گرما را بسقوط ستارگان نسبت می‌دادند و آنها را مؤثّر می‌دانستند، لذا امام علیه السلام به عقیده آنها اشاره فرموده)

و میدانند هر قطره باران کجا افتاده و کجا قرار می‌گیرد، و مورچه ریز از کجا می‌کشد و به کجا می‌برد، و روزی پشه را چه چیز کفایت میکند، و ماده در شکمش (هنگام آبستنی) چه بار دارد (نر یا ماده).

لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارَكًا وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونْ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَلَا زَمَانٌ وَلَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ

ترجمه:

خدا از کسی متولد نشد تا در عزّت و توانایی دارای شریک باشد، فرزندی ندارد تا وارث او باشد، وقت و زمان از او پیشی نگرفت، و زیادی و نقصان در او راه ندارد، خدا با نشانه‌های تدبیر استوار، و خواسته‌های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت‌ها، آشکارا جلوه کرده است.

ادامه شرح فراز ۴:

حضرت می‌فرماید: و لم يتقدمه وقت ولا زمان، هیچ وقت و زمانی بر خداوند سبحان مقدم نیست یعنی وجود مقدس خداوند سبحان در بستر زمان موجود نیست که حالا آن زمان متناهی یا نامتناهی باشد بلکه او فوق زمان و ورای زمان و بلا زمان و بلا وقت و بلا مکان است وقتی ذات او اینگونه است دیگر زمان نه مقدم بر او است و نه موخر از او است بلکه زمان مخلوق است و به ایجاد او موجود شده است. هر چیزی که وجودش وجودی باشد که چیزی را تولید کند قهراً وجودش زمانی است چون تولید و تولّد در بستر زمان محقق می‌شود و وجود بلا زمان (که تنها ذات خداوند سبحان اینگونه است) نه مولّد است و نه مَوْلَد است.

بعد در ادامه می‌فرماید: وَلَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ، می‌بینید که این عنوان زیاده و نقصان در روایات ما به عنوان یک ملاک در مباحث توحیدی به آن اشاره شده است و این ملاک تباین و جدایی و غیریت بین خالق و مخلوق است که ما سوی الله همگی زیاده و نقصان پذیرند و کمالاتشان قابل افزونی و کاهش است و لکن خداوند سبحان از این نقیصه مبرا است و چون موجودی نیست که مقداری و امتدادی باشد قهراً کمالات او قابل زیاده و نقصان نخواهد بود.

بعد سوالی پیش می‌آید که چنین ذاتی که زمانی، مکانی، امتدادی و مقداری نیست آیا قابل شناخت است و راهی برای معرفت به او هست؟ حضرت می‌فرماید: بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ، حضرت راه خداشناسی را در این خطبه مبارکه تعطیل نمی‌کند یعنی نمی‌گوید که ما در رابطه با خداوند سبحان هیچ چیزی نمی‌توانیم بگوئیم، خیر این سخن باطل است، خداوند برای عقول آشکار می‌شود که تنها راه خداشناسی همین عقل است، وقتی شما سراسر آفرینش را نگاه می‌کنید آثار تدبیر و نظم و حکمت را با چشم عقل خودتان بالعیان و آشکارا می‌بینید، انسان با عقل می‌بیند که عالم یک عالم مُدبّر است و آثار حکمت را می‌بیند، تمام عالم آیه مدبر بودن و حکیم بودن خداوند است، وقتی چشم باز می‌کنید و این همه اتقان و نظم می‌بینید نمی‌توانید به خود بقبولانید و عقل خود را قانع کنید که اینها اتفاقی است!! خیر، لذا برهان نظم معروف که برخی از الهیون مطرح کرده اند اگر

درست تقریر شود هم خداوند سبحان را اثبات می کند و هم علم و حکمت و تقدیر خداوندی را و این برهان یک برهان بسیار متینی است. بعد می فرماید قضاء المبرم، که این اتفاقاتی که در عالم می افتد همه بر اساس قضاء مبرم او است که تا او مشیت نکند چیزی در عالم رُخ نمی دهد و عالم جلوه مشیت و اراده و قضاء او است و این قضاء الهی جلوه حکمت و عزت و علم الهی است .

فراز ۵:

فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ مُوَدَّاتٍ بَلَا عَمَدَ قَائِمَاتٍ بَلَا سِدِّ دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ غَيْرِ مُتَلَکِّنَاتٍ وَلَا مُبْطِنَاتٍ وَلَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَإِذْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَّا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ وَلَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ وَلَا مَصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ

ترجمه:

از نشانه های آفرینش او، خلقت آسمان های پا بر جا بدون ستون و تکیه گاه است. آسمانها را به اطاعت خویش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت کردند اگر اقرار آسمان ها به پروردگاری او، و اعترافشان در اطاعت و فرمانبرداری از او نبود، هرگز آسمان ها را محل عرش خویش و جایگاه فرشتگان، و بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک و صالح بندگانش قرار نمی داد.

شرح فراز ۵:

پرسشی پیش می آید و آن اینکه چگونه خداوند بر عقول ظاهر می شود ؟ الحمد لله المتجلی لخلقہ بخلقہ یعنی چه ؟ فمن شواهد خلقه در این فراز یعنی من شواهد ظهوره لعقول خلقه، از جمله آیاتی که نشان می دهد و بر عقول ما ظاهر شده است همین خلقت آسمان است که به مانند سقفی است در قالب تمثیل و خلقت همین خورشید و فواصلی که بین این سیارات تنظیم شده است و این هوش عجیب ریاضی که بین این سیارات و ستارگان تقدیر و تنظیم شده است و یک فیزیکدان هم دقیق درک می کند که چه ربط ریاضی عجیبی بین این ها وجود دارد که عقل مبہوت می شود هیچ انسان عاقلی نمی تواند بگوید اینها اتفاقی است !!

اینکه خداوند سبحان آسمانها را آفریده است پابرجا و اما در عین حال بدون ستون، این از شواهد خلق و خلقت خداوند است و او است که آسمانهای هفتگانه را که او میداند که چه پهنا و عظمتی دارد همه به امر کُن الهی ایجاد شده است و او در خلقت آنها نیازمند به ابزار و آلات نبوده و نیست .

قرآن شریف می فرماید: اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.^{۲۲}

خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت)؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می کند؛ آیات را (برای شما) تشریح می نماید؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید!

بعد حضرت می فرمایند: دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُّذْعَنَاتٍ غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ یعنی: آسمانها را به اطاعت خویش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت کردند، و این فراز بیان دیگری است از یکی از آیات قرآن که قبلاً در این مباحث در رابطه با آن صحبت کردیم و آن آیه این است: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^{۲۳} سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان پذیر آمدیم. / خداوند ایشان را خلق فرمود و همه ی عالم ساجد و تسلیم و عبد حق است و همه ی اینها در برابر ربوبیت او بحثی ندارند و این تعبیرها همه تمثیل است و قرآن می فرماید: وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ^{۲۴} و فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن! / یعنی خداوند اگر بخواهد کاری انجام بدهد هیچ معطلی ندارد و به نفس اراده این مخلوقات موجود شدند.

بعد حضرت می فرمایند: وَلَوْ لَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَإِدْعَائُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِّعَرْشِهِ وَلَا مَسْكَنًا لِّمَلَائِكَتِهِ یعنی خداوند سبحان آسمان ها را موضع عرش خود قرار داد و اگر اینگونه نبود که اینها مطیع خدا نباشند مسکنی برای ملائکه و جایگاهی برای عرش الهی نبود و تعبیر به عرش، که عرش یک نماد است برای فرماندهی و سلطنت و در رابطه با خداوند سبحان هم وقتی خدای سبحان می فرماید من صاحب عرش و رب العرشم به معنای آن است که او فرمانده ی کل است و امر می کند و هر چه اراده فرماید موجود می شود.

اینکه گفته می شود آسمان مسکن ملائکه است یک معنا و تعبیر آن این است که همین آسمانی که در بالای سر می بینیم مسکن ملائکه است ولی ما با چشم نمی بینیم، و اینکه ملائکه همه جا حاضر باشند هیچ مانعی ندارد اما این نحوه ی حضور را ما درک نمی کنیم و اینکه نسبت ملک با خورشید و قطره های باران چیست ما متوجه نمی شویم و البته اینها کنایه از آن است که ملائکه در حدّ خودشان بر عالم اشراف دارند و خداوند تدبیر عالم را به اینها سپرده است.

بعد حضرت می فرمایند: وَلَا مَصْعَدًا لِّلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ، وقتی شما حرف خوبی می زنید و یا عمل خوبی انجام می دهید این به آسمان می رود، خوب معنای این جمله چیست؟! یعنی وقتی انسان انفاق می کند این

^{۲۲} الرعد: ۲

^{۲۳} فصلت: ۱۱

^{۲۴} القمر: ۵۰

اتفاق به آسمان می رود؟! یا معنای دیگر اینکه خوب می دانیم که روح عمل انسان نیت انسان است، این نیت ها برخی بالا می روند و برخی بالا نمی روند و پذیرفته نمی شوند .

فراز ۶:

جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيَّرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءُ نُورِهَا ادْلِهَمَامُ سُجُفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَلَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ

ترجمه:

ستارگان را نشانه‌های هدایتگر بیابان ماندگان سرگردان قرار داد تا به وسیله آنها راهنمایی شوند، ستارگانی که پرده‌های تاریک شب مانع نور افشانی آنها نمی‌گردد، و نمی‌تواند از نور افشانی و تلالؤ ماه در دل آسمان جلوگیری کند.

شرح فراز ۶:

خداوند متعال ستاره را نشانه‌های هدایت برای گمشدگان در بیابان قرار داده است، در بخش بعدی از این فراز نورانی به خوبی استفاده می‌شود که تاریکی و ظلمت همانند نور مخلوق خداوند است و خداوند سبحان طوری بین نور و ظلمت پیوند برقرار کرده است که آن سیاهی ظلمت شب مانع از ضوء ستارگان نمی‌شود و درخشندگی آنها به ما می‌رسد. در ادامه می‌فرماید این جلاباب و ملحفه‌ی سیاهی ظلمت و تاریکی نمی‌تواند جلوی آن تلالؤ نور ماه را بگیرد.

اگر کسی این تدبیر در آفرینش را ببیند ولی پی به خداوند متعال به عنوان خالق مدبر نبرد از دیدن حقایق کور است، آیا شما باور می‌کنید که شخصی پشت کامپیوتری بنشیند و چشم بسته تایپ نماید و نتیجه گلستان سعدی و یا یک کتاب ادبی بشود؟ پرواضح است کسی که کتاب گلستان را نوشته است ادیب بوده است و خود به خود چنین اثری به وجود نیامده است، یا مثلاً نقاشی از یک نقاش چون داوینچی را ببینید آیا ممکن است کسی چشم بسته دست به قلم مو ببرد و رنگ و بوم را به هم برساند و اثری چون اثر داوینچی خلق کند؟ قهراً هر کس به نقاشی داوینچی نگاه می‌کند پی به نقاشی ماهر می‌برد که این اثر را به این زیبایی صورت داده است .

فراز ۷:

فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقِ دَاجٍ وَلَا لَيْلٍ سَاجٍ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطَاتِ وَلَا فِي يَفَاعِ السُّعَى الْمُتَجَاوِرَاتِ وَمَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَمَا تَلَّاسَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعِمَامِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَأَنْهَاطُ السَّمَاءِ وَيَعْلَمُ مَسْقَطُ الْقَطَرَةِ وَمَقَرُّهَا وَمَسْحَبُ الدَّرَّةِ وَمَجَرُّهَا وَمَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ الْأَثَنِ فِي بَطْنِهَا

ترجمه :

پاک است خدایی که پوشیده نیست بر او سیاهی شبهای تار، و تاریکی شب آرام در زمینهای پست و قلّه کوههای تیره رنگ نزدیک به هم و غرشی که از رعد در افق آسمان بر می خیزد، و آنچه که در برق ابرها آشکار می شود

و برقه‌های ابر که پراکنده و نابود می گردد (از انظار پوشیده می ماند) و برگی که (بر زمین) می افتد و آنرا بادهای جهنده که بسقوط ستارگان نسبت می دادند و باریدن باران از جای خود دور می گردانند (چون بادیه نشینان اعراب جاهلیت از روی عقیده نادرست آثار سماوی مانند باد و باران و سرما و گرما را بسقوط ستارگان نسبت می دادند و آنها را مؤثر می دانستند، لذا امام علیه السلام به عقیده آنها اشاره فرموده)

و میدانند هر قطره باران کجا افتاده و کجا قرار می گیرد، و مورچه ریز از کجا می کشد و به کجا می برد، و روزی پشه را چه چیز کفایت میکند، و ماده در شکمش (هنگام آبستنی) چه بار دارد (نر یا ماده).

شرح فراز ۷:

خوب دقت نمایید اگر به این حیواناتی که در کوه ها زندگی می کنند چون بز کوهی و پلنگ دقت کرده باشید می بینید این خلقت در ایشان به نوعی تدبیر شده است که کاملاً مناسب با حال و هوا و خلقت کوهستان است و این بزهای کوهی در جاهایی زندگی می کنند که بسیار بسیار صعب العبور و حضور در آنجا در غایت دشواری است خوب سوالی که اینجا برای بیننده پیش می آید این است که چه کسی اینچنین خلقت این موجودات را تدبیر کرده تا در نهایت هماهنگی در چنین جایی به سادگی زندگی کنند و به حیات خود ادامه بدهند؟!

آن صدای رعدی که در آسمان غرش می نماید و همین صدا تسبیح رعد است از خداوند پوشیده نیست .

او خداوندی است که جزئی ترین جزئیات را می داند او است که می داند برگ هایی که از بالای درختان می افتند و به واسطه ی بادهای حرکت می کنند به کجا می روند و به کجا می افتند همچنین او است که می داند قطره های باران از کجا می آیند و به کجا می روند و چه عاقبتی دارند و چه تبدیل و تبدلاتی دارند و چه اهدافی در عالم دارند!!؟

او است که می داند مورچگان کوچک دانه هایشان را از کجا بر می دارند و به کجا می برند و اوست که می داند این پشه ها چه چیزی می خورند و ماده ها در شکمشان چه چیز دارند و چه چیز حمل می کنند و چه خصوصیتی دارد؟!

----- شروع جلسه یازدهم -----

۱۸۲ و مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَوَى عَنْ نَوْفِ الْبَكَالِيِّ قَالَ خَطَبَنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ع بِالْكُوفَةِ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعَدَهُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيُّ وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَ حِمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنَ الْيَفِ وَ كَانَ جَبِينُهُ ثِفْنَةً بَعِيرٍ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -

حمد الله و استعانته

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ وَ نَبِيرِ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ أَمْتِنَانِهِ حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً وَ لَشُكْرِهِ آدَاءً وَ إِلَى تَوَابِهِ مُقَرَّبًا وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤْمِلٌ لِنَفْعِهِ وَ آثِقٌ بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطَّوْلِ مُدْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا مِنْ رَجَاهُ مُوقِنًا وَ آثَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَ خَنَعَ لَهُ مَدْعَنَا وَ أَخْلَصَ لَهُ مَوْحِدًا وَ عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا وَ لَازَبَهُ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا كَمْ يُولَدُ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ كَمْ يَلِدُ فَيَكُونُ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَ كَمْ يَتَقَدَّمُهُ وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ وَ كَمْ يَتَعَاوَرُهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقِنِ وَ الْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوْطِدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ قَائِمَاتٍ بِلَا سِنْدٍ دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ غَيْرِ مُتَلَكِّئَاتٍ وَ لَا مُبْطِنَاتٍ وَ كَوَّلَا إِقْرَارَهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِذْعَانَهُنَّ بِالطَّوَاعِيَّةِ لِمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ وَ لَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ وَ لَا مَصْعَدًا لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فَجَاجِ الْأَقْطَارِ كَمْ يَمْنَعُ ضَوْءُ نُورِهَا أَذْلَهُمَا سُجُفِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ وَ لَا اسْتَطَاعَتْ جَلَالِيْبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقِ دَاجٍ وَ لَا لَيْلُ سَاجٍ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِمَاتِ وَ لَا فِي يَفَاعِ السُّفْعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ وَ مَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرِّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَ مَا تَلَاشَتْ عَنْهُ بَرُوقُ الْعِمَامِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَ أَنْهْطَالُ السَّمَاءِ وَ يَعْلَمُ مَسْقَطُ الْقَطَرَةِ وَ مَقَرُّهَا وَ مَسْحَبُ الدَّرَّةِ وَ مَجْرَهَا وَ مَا يَكْفِي الْبُعُوضَةَ مِنْ قُوْنِهَا وَ مَا تَحْمِلُ [مِنْ] الْأَثْنَى فِي بَطْنِهَا

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ لَا يُدْرِكُ بَوْهَمٍ وَ لَا يَقْدَرُ بِفَهْمٍ وَ لَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَ لَا يَنْظُرُ بَعَيْنٌ وَ لَا يُحَدُّ بَأَيْنٍ وَ لَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ وَ لَا يَخْلُقُ بِعِلَاجٍ وَ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بِلَا جَوَارِحٍ وَ لَا أَدَوَاتٍ وَ لَا نُطْقٍ وَ لَا لَهَوَاتٍ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصِفَ رَبُّكَ فَصِفْ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجَرَاتِ الْقُدُسِ مُرْجَحِينَ مُتَوَلِّهِ عَقُولُهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَ الْأَدَوَاتِ وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِإِفْنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ

از خطبه‌های آن حضرت است از نوف بکالی روایت شده

که امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه برای ما بیان فرمود، و به وقت ایراد خطبه به روی سنگی که آن را جعده فرزند هبیره مخزومی نصب کرد ایستاده بود، و جبه‌ای از پشم بر تن داشت، و بند شمشیر و کفش پایش از لیف درخت خرما بود، و پیشانی مبارکش از سجده مانند پینه زانوی شتر می‌نمود، و بدین گونه آغاز سخن فرمود:

حمد خدای را که بازگشت خلق و عواقب امر به اوست، او را بر احسان عظیم، و برهان روشن و فراوانی فضل و نعمتش حمد می‌کنیم، حمدی که حقش را بجای آورد، و شکرش را ادا نماید، و نزدیک کننده به ثوابش، و موجب حسن مزید نعمتش باشد. و از او طلب یاری می‌نماییم یاری کسی که فضلش را امیدوار، و بهره‌اش را آرزومند، به دفعش از بلا مطمئن، و عطایش را معترف، و مطیع او به کردار و گفتار است. و ایمان می‌آوریم به او ایمان کسی که با حالت یقین به او امید دارد، و با حال ایمان به او روی آورده، مقررانه در برابر او خاشع شده، و با اعتقاد به یگانگی او برایش اخلاص ورزیده، و با تمجید او بزرگش شمرده، و با رغبت و کوشش به او پناه آورده است.

خدا از کسی متوکل نشد تا در عزت و توانایی دارای شریک باشد، فرزندی ندارد تا وارث او باشد، وقت و زمان از او پیشی نگرفت، و زیادی و نقصان در او راه ندارد، خدا با نشانه‌های تدبیر استوار، و خواسته‌های حکیمانه در خلق نظام احسن، در برابر غفلت‌ها، آشکارا جلوه کرده است.

از نشانه‌های آفرینش او، خلقت آسمان‌های پا بر جا بدون ستون و تکیه گاه است. آسمانها را به اطاعت خویش دعوت و آنها بدون درنگ اجابت کردند اگر اقرار آسمان‌ها به پروردگاری او، و اعترافشان در اطاعت و فرمانبرداری از او نبود، هرگز آسمان‌ها را محل عرش خویش و جایگاه فرشتگان، و بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک و صالح بندگانش قرار نمی‌داد

ستارگان را نشانه‌های هدایتگر بیابان ماندگان سرگردان قرار داد تا به وسیله آنها راهنمایی شوند، ستارگانی که پرده‌های تاریک شب مانع نور افشانی آنها نمی‌گردد، و نمی‌تواند از نور افشانی و تلالؤ ماه در دل آسمان جلوگیری کند.

پس پاک است خدایی که پوشیده نیست بر او سیاهی تیره و تار بر روی ناهمواری‌های زمین، و قله‌های کوتاه و بلند کوه‌ها

و برقه‌های ابر که پراکنده و نابود می‌گردد (از انظار پوشیده می‌ماند) و برگی که (بر زمین) می‌افتد و آنرا بادهای جهنده که بسقوط ستارگان نسبت می‌دادند و باریدن باران از جای خود دور می‌گردانند (چون بادیه نشینان اعراب جاهلیت از روی عقیده نادرست آثار سماوی مانند باد و باران و سرما و گرما را بسقوط ستارگان نسبت می‌دادند و آنها را مؤثر می‌دانستند، لذا امام علیه السلام به عقیده آنها اشاره فرموده)

و میداند هر قطره باران کجا افتاده و کجا قرار می گیرد، و مورچه ریز از کجا می کشد و به کجا می برد، و روزی پشه را چه چیز کفایت میکند، و ماده در شکمش (هنگام آبستنی) چه بار دارد (نر یا ماده).

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که همواره وجود داشت، پیش از آن که کرسی یا عرش، آسمان یا زمین، جن یا انس، پدید آیند. خداوندی که ذات او را فکرها و عقل های ژرف اندیش نتوانند بشناسند، و با نیروی اندیشه اندازه ای برای او نتوانند تصوّر کنند. هیچ سؤال کننده ای او را به خود مشغول نسازد، و فراوانی عطا و بخشش از دارایی او نکاهد، برای دیدن به چشم مادی نیاز ندارد، و در مکانی محدود نمی شود. همسر و همتایی ندارد، و با تمرین و تجربه نمی آفریند، و با حواس درک نشود و با مردم مقایسه نگردد، خدایی که بدون اعضاء و جوارح و زبان و کام با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت و آیات بزرگش را به او شناساند. ای کسی که برای توصیف کردن پروردگارت به زحمت افتاده ای، اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و لشکریهای فرشتگان مقرب را وصف کن، که در بارگاه قدس الهی سر فرود آورده اند، و عقل هایشان در درک خدا، سرگردان و درمانده است، تو چیزی را می توانی با صفات آن درک کنی که دارای شکل و اعضاء و جوارح و دارای عمر محدود و أجل معین باشد. پس جز الله خدایی نیست که هر تاریکی را به نور خود روشن کرد، و هر چه را که جز به نور او روشن بود به تاریکی کشاند.

فراز ۸: (ادامه جلسه قبل)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ لَا يَدْرِكُ بِهِمْ وَلَا يُقَدَّرُ بِهِمْ وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ وَلَا يَنْظُرُ بَعِينٌ وَلَا يَحْدُ بَائِنٌ

ترجمه:

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که همواره وجود داشت، پیش از آن که کرسی یا عرش، آسمان یا زمین، جن یا انس، پدید آیند. خداوندی که ذات او را فکرها و عقل های ژرف اندیش نتوانند بشناسند، و با نیروی اندیشه اندازه ای برای او نتوانند تصوّر کنند. هیچ سؤال کننده ای او را به خود مشغول نسازد، و فراوانی عطا و بخشش از دارایی او نکاهد، برای دیدن به چشم مادی نیاز ندارد، و در مکانی محدود نمی شود.

شرح فراز ۸:

ستایش مر خدایی را سزااست که خدا بودن خدا اقتضاء می کند که قبل از مخلوقات موجود باشد و مخلوق بودن مخلوق اقتضاء میکند که وجودش مسبوق به عدم باشد، مخلوق زمانی مخلوق است که نباشد و به ایجاد غیر بوجود بیاید، فلذا خدا بود پیش از اینکه کرسی و عرش و سماء و ارض و انس و جان باشد.

نه زمانی بود و نه مکانی و نه شیئی بود ولکن خدا بود، و این حقیقتی است که در معارف ادیان توحیدی مطرح است برخلاف معارف فلسفی که چنین معنایی را نمی تواند تصور کند و قائل است که اگر علت العلل بود معلول آن نیز با

آن بود چرا که نمی شود علت بدون معلول باشد و تا علت هست معلول آن نیز در قرین آن وجود دارد ولکن در معارف الهی خداوند سبحان گرچه خالق ما سوی است ولی خالقیت ایجاب می کند که مخلوق نباشد تا آن را بشود ایجاد کرد، ولی چون در فلسفه های غیر الهی اصلاً خلقت آنگونه که بایسته است تصور نشده است و به نحو تولد تصور شده است آنها فکر کردند تا خدا باشد باید جلوه ها و ترشحات آن نیز باشد !!

ذات ازلی و ابدی و فرازمان و مکان و غیر امتدادی با وهم درک نمی شود چون وهم انسان اگر تربیت نشده باشد و تحت اشراف و تربیت وحی نباشد تا بخواهد خدا را تصور کند به وهم خودش، تصویری که دارد تصور یک موجودی است که همه جا را پر کرده است و تا می گوئید وجود دارد تصور می کند موجودی است که همه جا را پر کرده است و موطنی را اشغال کرده است و اصلاً ذهن بشر اولاً تا مواجه با معنای موجود می شود می گوید اگر موجود است پس جایی را پر کرده است !! چطور می شود موجود باشد و موطنی را اشغال نکرده باشد پس بگوئید معدوم است دیگر !! مثلاً شما می گوئید پدر من در آنجا است میرویم می بینیم پدر شما در آنجا نیست پس حکم به نبودن آن می کنیم لکن شما می گوئید هست ولی خوب جایی را پر نکرده است می گویند اذیتان نکن مگر می شود باشد و جایی را پر نکرده باشد !! اگر هست باید جایی را گرفته باشد و بتوان آن را دید !! لذا وهم انسان این بازیگری ها را دارد الا اینکه تربیت بشود به معارف الهی و اقرار کند خالق اشیاء دیگر خودش شبیه اشیاء نیست .

خداوند سبحان قابل تقدیر نیست آنگونه که ما سوی الله قابل اندازه گیری و تحدید و تقدیر هستند و این معنا بارها و بارها در کلمات گوهر بار اهل بیت علیهم السلام تکرار شده است و حال یک چنین ذات مقدسی که از زمان منزه است اگر شما و دیگری و دیگران دعا کنند و از او در خواست کنند در آن واحد هزاران هزار نفر به لسان حال و لسان استعداد و لسان قال او را می خوانند اما هیچ کدام از این خواندن ها او را مشغول نمی سازد و او به تمام این درخواست ها پاسخ می دهد و اگر یک لحظه مشیت او نباشد تمام این موجودات معدوم می شوند .

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ^{۲۵}

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا می کنند، و او هر روز در شأن و کاری است!

بعد در ادامه حضرت می فرماید : و لا ينقصه نائل، اگر یادتان باشد این مطلب را قبلاً بیان کردیم که کل معط منتقص سواه، حال حضرت در اینجا چه می فرماید ؟ ببینید چقدر این عبارات و کلمات با هم پیوند دارد و همانگونه که قرآن يَصْدُقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، همینطور اهل بیت علیهم السلام هم يَصْدُقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، حضرت می فرماید : فراوانی عطا و بخشش از دارایی او نکاهد!! این ما سوی الله هستند که اگر عطا بکنند از ایشان کم می شود لذا فرمود کل معط منتقص سواه، عیسی مسیح سلام الله علیه فرمود: اَنِّي اخلق لكم من الطين كهيئة الطير ... فانفخ فيه فيكون طيراً، این حضرت عیسی هر

اعطایی که داشت از خودش کم شد و به دیگری منتقل کرد، رسول اکرم صلوات الله علیه و اله هم همینگونه است و تنها ذاتی که وقتی عطا می کند لا ینتقص و لا ینقصه نائل، ذات خداوند است و لا غیر.

او است که ناظر تمام اشیاء است اما نه با چشم، هیچ چیز از تحت علم الهی خارج نیست اما اینگونه نیست که با چشم ببیند، چنانچه کسی سوال کرد که پس این آیه از قرآن را چه می گوید وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ؟ پاسخ این است که در اینجا عبارت "انک باعیننا" مجاز است و پر واضح است که خداوند چشم ندارد! ما متشابهات را به محکمت بر می گردانیم و مسلم است که خداوند چشم ندارد، خداوند می بیند و می داند اما نه با چشم و اوست که صدای ما را می شنود اما نه با گوش و اوست که محدود به مکانی نمی گردد و جا و مکانی ندارد. سجع^{۲۷} کلام امیرالمومنین علیه السلام را ببینید که چقدر زیبا و جذاب است وَ لَا يَنْظُرُ بَعَيْنٍ وَلَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّا لَا مَرَاءَ الْكَلَامِ، وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهْدَلَتْ عُصُونُهُ^{۲۸}

امام امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: ماییم امیران سخن؛ رگ و ریشه های سخن در ما دویده و شاخه های آن بر ما آویخته است.

خداوند سبحانه حدّ ندارد، حدّ مکانی ندارد، چرا که اصلاً حد یعنی مکان و حدّ در زمان و مکان است پس خدایی که زمان و مکان ندارد خود حدّ ندارد.

فراز ۹:

وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ وَلَا يَخْلُقُ بَعْلَاجٍ وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بَلَا جَوَارِحَ وَ لَا أَدْوَاتٍ وَ لَا نُطْقٍ وَ لَا لَهَوَاتٍ بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصَفَ رَبِّكَ فَصِفْ جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجَرَاتِ الْقُدُسِ مُرَجَّحِينَ مَتَوَلِّهِ عَقُولُهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَ الْأَدْوَاتِ وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بَنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلُّ نُورٍ

ترجمه فراز ۹:

همسر و همتایی ندارد، و با تمرین و تجربه نمی آفریند، و با حواس درک نشود و با مردم مقایسه نگردد، خدایی که بدون اعضاء و جوارح و زبان و کام با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت و آیات بزرگش را به او شناساند. ای کسی که برای توصیف کردن پروردگارت به زحمت افتاده ای، اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و لشکرهای

^{۲۶} الطور : ۴۸

^{۲۷} سجع : یکسانی دو واژه در یک عبارت؛ از نظر واج یا واج های پایانی، وزن یا هر دوی آن هاست. آرایه سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد و بیشتر در نثر بکار می رود.

^{۲۸} بحار الأنوار : ۶۲/۲۹۲/۷۱.

فرشتگان مقرب را وصف کن، که در بارگاه قدس الهی سر فرود آورده‌اند، و عقل‌هایشان در درک خدا، سرگردان و درمانده است، تو چیزی را می‌توانی با صفات آن درک کنی که دارای شکل و اعضای و جوارح و دارای عمر محدود و أجل معین باشد. پس جز الله خدایی نیست که هر تاریکی را به نور خود روشن کرد، و هر چه را که جز به نور او روشن بود به تاریکی کشاند.

شرح فراز ۹:

خداوند سبحان وصف می‌شود اما نه وصف به جا و وصف به ازواج، او زوج و مثل ندارد، قرآن شریف می‌فرماید:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

ذات خداوند سبحان اینگونه نیست که به علاج و با تجربه و تمرین، خلق و آفرینش فرماید بلکه به اراده و ایجاد خلق می‌فرماید. مخلوقات همه یدرک بالحواس هستند و همگی به حواس درک می‌شوند لکن خداوند ذاتش ذاتی است که به حواس پنجگانه، شش گانه و حتی صدگانه درک نمی‌شود چرا که ذات او حد و مکان ندارد.

ذات خداوند با مردم و مخلوقات قابل قیاس نیست او خداوندی است که با حضرت موسی علیه السلام سخن گفت و آیات عظیمش را به او نشان داد و تصور نکنید که از وجود او صوت خارج می‌شود و او کام و دهان ندارد، او است که بدون جوارح و ادوات سخن می‌گوید و خلق کلام می‌فرماید و کلام او فعل او است.

ای کسی که مدعی خداشناسی هستی و برای توصیف نمودن پروردگارت به سختی افتاده‌ای (در حالیکه به ما فرموده اند در وصف خدا از آنچه قرآن فرموده تجاوز نکنید مانند آیات سوره مبارکه توحید و حدید) و ای کسی که مدعی شهود خداوند هستی و ادعای اکتناه ذات او داری اگر واقعا صادق هستی و راستگویی جبریل و میکائیل را وصف کن آیا می‌توانی جبریل را وصف کنی؟ اگر مرد میدان هستی میکائیل را وصف کن! اگر مرد میدان هستی لشکرهای فرشتگان مقرب را وصف کن، که در بارگاه قدس الهی سر فرود آورده‌اند، و عقل‌هایشان در درک خدا، سرگردان و درمانده است.

در روایت دارد که از حضرت سوال می‌کنند که جناب عزرائیل سلام الله علیه در حالیکه یک نفر در مشرق و یک نفر در مغرب است چگونه روح آنها را در یک آن می‌گیرد و توفی می‌نماید؟! حضرت در حدّ فهم او فرمودند دنیا تحت اشراف عزرائیل مانند درهمی است در دستان تو. این ملائکه با این عظمت در خلقت متحیر در وجود خداوند هستند. آن کسی و آن چیزی که از طریق ابعاض و حالات و کیفیات و صفات درک می‌شود موجوداتی هستند که زمان و مکان و شکل دارند و دارای زمان و مدت هستند.

این خدا هر ظلمتی را با نورش روشن می فرماید و اگر همه جا تاریک باشد خداوند می تواند نوری را خلق فرماید که همه جا را روشن فرماید و همینگونه است در قیامت که در عین حال که صحرای قیامت برای بسیاری از مردم تاریک تاریک است برای برخی کاملاً روشن و واضح است .

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ^{۲۹}

روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بيفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب!

حال ما که از بهشت خبر نداریم و بهشت را نمی شناسیم چطور می توانیم خالق این بهشت را بشناسیم و از نزد خود وصف نماییم ؟!

----- شروع جلسه دوازدهم -----

جلسه دوازدهم:

۱۸۶ و من خطبة له عليه السلام في التوحيد و تجمع هذه الخطبة من أصول العلم ما لا تجمعه خطبة

مَا وَحَدَّه مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مِثْلِهِ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبَّهٍ وَلَا صَمَدَهُ مِنْ أَشَارٍ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابٍ آلَهُ مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلٍ فَكْرَهُ غَنَى لَا بِاسْتِفَادَةٍ لَا تَصَحُّبُهُ الْأَوْقَاتُ وَلَا تَرْفُدُهُ الْأَدَوَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنُهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَالْإِبْتِدَاءُ أَزَلُهُ [أَوَّلُهُ] بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنَّ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ يَبِينُ الْأُمُورَ عُرِفَ أَنَّ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنْتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنَّ لَا قَرِينَ لَهُ ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ [بِالصَّرْدِ] - مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارَنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحْسَبُ بَعْدٌ وَإِنَّمَا تَحْدُ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا مَنَعَتْهَا مِنْدُ الْقَدَمَةِ وَ حَمَّتْهَا قُدُّ الْأَزَلِيَّةِ وَ جَنَّبَتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةُ بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعُيُونِ وَلَا يَجْرَى [تَجْرَى] عَلَيْهِ [الْحَرَكَةُ وَ السُّكُونُ] السُّكُونُ وَ الْحَرَكَةُ وَ كَيْفَ يَجْرَى عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَ يَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ وَ لَامْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ - وَ لَكَانَ لَهُ وَرَاءَهُ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامَهُ وَ لَالْتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُوكًا عَلَيْهِ وَ خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ فِيهِ مَا يُؤَثَّرُ فِي غَيْرِهِ الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَفُولُ - لَمْ يَلِدْ فَيَكُونِ مَوْلُودًا وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا جَلَّ عَنْ اتِّخَاذِ الْإِبْنَاءِ وَ طَهَّرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَ لَا تَوَهَّمُهُ الْفِطَنُ فَتُصَوِّرُهُ وَ لَا تَدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتُحِسُّهُ وَ لَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ وَ لَا

يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَلَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَايَةٌ وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْتَلُهُ أَوْ تُهْوِيهِ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فَيَمِيلُهُ ٨٢ أَوْ يَعْدِلُهُ [يَعْدِلُهُ] لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَظُ وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ وَيَبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبَدَأٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعَلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَمِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهاً ثَانِيًا لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجَرَّى عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَصْلٌ وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ وَيَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَالْمُبْدِيعُ خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَالْأَعْوِجَاجِ وَمَنَعَهَا مِنَ التَّهَاقُفِ وَالْانْفِرَاجِ أَرْسَى أَوْتَادَهَا وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا وَاسْتَفَاضَ عِيُونَهَا وَخَدَّ أَوْدِيَّتَهَا فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ وَلَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَالْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلِبُهُ وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبُهُ وَلَا يَقْوَتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ وَذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعُ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ وَلَا كُفَّ لَهُ فَيُكَافِئُهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيَسَاوِيهِ هُوَ الْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَقْقُودِهَا وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَائِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا وَكَيْفَ وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا وَمَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَسَائِمِهَا وَأَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَأَجْنَاسِهَا وَمُتَبَدِّلَةِ أُمَمِهَا وَأَكْيَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ بَعْضِهَا مَا قَدَرْتَ عَلَى إِحْدَاثِهَا وَلَا عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا وَلِتَحْيِرَتْ عَقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَتَاهَتْ وَعَجَزَتْ قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ مُقَرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا مُدْعَنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا وَ[إِنَّهُ] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءٌ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بَلَا وَقْتُ وَلَا مَكَانٌ وَلَا حِينٌ وَلَا زَمَانٌ عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ وَزَالَتِ السَّنُونَ وَالسَّاعَاتُ فَلَا شَيْءَ ٩١ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مُصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ بَلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا وَبِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَاؤُهَا وَلَوْ قَدَرْتَ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا لَمْ يَتَكَأَدْهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ وَلَمْ يُؤْدِهِ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ [بَرَأَهُ وَخَلَقَهُ] وَلَمْ يَكُونْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ وَلَا لَخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَنَقْصَانٍ وَلَا لِلْإِسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نَدْمُكَاتٍ وَلَا لِلْإِحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُتَاوِرٍ وَلَا لِلزَّادِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ وَلَا لِلْمُكَاتَرَةِ شَرِيكِ فِي شَرْكِهِ وَلَا لَوَحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا وَلَا لِرَاحَةٍ وَأَصْلَةٍ إِلَيْهِ وَلَا لِثِقَلٍ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ لَا يُمْلَهُ طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ وَآتَقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ ثُمَّ يَعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا وَلَا لَانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَحَشَةٍ إِلَى حَالٍ اسْتِئْثَاسٍ وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَعَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَالتِّمَاسِ وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَكَثْرَةٍ وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ.

ترجمه :

آن که برای او چگونگی معین کرد یگانه‌اش ندانسته، و کسی که او را به چیزی مثل زد به حقیقتش دست نیافته، و هر کس او را به دایره تشبیه کشید حضرتش را در نظر نگرفته، و هر که به او اشاره نموده و به اندیشه‌اش تصور کند قصد او نموده است. هر آنچه به ذاتش شناخته شود مخلوق است، و آنچه به دیگری باشد معلول است.

انجام دهنده است بدون به کار بردن ابزار، تقدیر کننده است بدون جولان اندیشه، بی‌نیاز است نه به تحصیل اسباب.

اوقات با او همراه نیست، و ابزار و وسائل او را یاری ندهند. هستیش بر زمانها، وجودش بر نیستی، و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته. با به وجود آوردن حواس معلوم است که منزّه از حواس است، و از آفریدن اشیاء متضاد پیداست که ضدّی ندارد، و با ایجاد مقارنت بین اشیاء واضح است که او را قرینی نیست. نور را با ظلمت، سپیدی را با سیاهی، خشکی را با رطوبت، گرمی را با سردی مخالف و ضدّ هم قرار داد. بین پراکنده‌ها الفت بر قرار کرد، اضداد را با یکدیگر قرین نمود، دورها را با هم نزدیک ساخت، و نزدیک‌ها را از هم دور کرد. حدّی شامل او نیست، و به شماره محسوب نشود. ابزار و آلات جز مانند خود را به حدود نیاورند، و این وسائل جز به نظایر خود اشارت ننمایند. اینکه بی‌خبران گویند از چه زمانی به وجود آمد (منذ)، و به تحقیق به وجود آمد (قد)، و اگر چنین بود نقصی نداشت (لو لا) با قدیم بودن و ازلی بودن و کامل بودنش ناسازگار است (که قدیم و ازلی و کامل بودن از صفات خداوند است نه مخلوقات).

آفریننده با خود آفریده‌ها بر آنان در عرصه عقول تجلی کرد، و با دیدنی بودن مخلوقات قطعی است که آفریننده را نتوان دید (زیرا که شبیه هیچ آفریده‌ای نیست). نظام حرکت و سکون بر او جاری نمی‌باشد، و چگونه بر او جاری باشد آنچه که او جاری کرده؟ و چسان صفتی را که در مخلوقی آفریده به آفریننده باز گردد؟

یا آنچه را حادث کرده در خود او حادث شود؟! در این صورت در ذات او دگرگونی پدید آید، و کنه ذاتش تجزیه شود، و ازلی بودنش ممتنع گردد، و چون پیش رویی برایش فرض شود پشت سری هم خواهد داشت، و بر این اساس خواهان تمام شدن شود زیرا وجودش ملازم با نقصان شده، و در این وقت نشانه مخلوق در او پیدا گردد، و دلیل بر هستی صانع خواهد شد بعد از آنکه همه موجودات دلیل بر هستی اویند، و به سلطنت مسلطش بر تمام موجودات محال است آنچه در غیرش اثر می‌گذارد در او اثر بگذارد (پس از دایره اثر پذیری خارج و از نقص و عیب پاک است).

خدایی است که تغییر حال نمی‌دهد و از میان نمی‌رود، و پنهان گشتن بر او روا نیست. چیزی را نزاده تا خود مولود باشد، و زاییده نشده تا محدود گردد. برتر است از داشتن فرزندان، و پاک است از آمیزش با زنان. اندیشه‌ها او را در نیابند تا اندازه‌اش گیرند، و زیرکی‌ها او را به وهم در نیاورند تا تصوّرش نمایند، و حواس او را درک نکنند تا احساسش نمایند، و دستها لمسش نکنند تا به او دسترسی یابند. به حالی تغییر نکند، و در احوال دگرگون نگردد، و او را شبها و روزها کهنه نکنند، و روشنی و تاریکی تغییرش ندهند. به چیزی از اجزاء و اندام و اعضاء و عرضی از اعراض، و بودن چیزی غیر ذاتش با او، و داشتن ابعاض توصیف نشود. برای او حدّ و نهایت، و انقطاع و انتها گفته نمی‌شود، اشیاء را

بر او احاطه نیست تا پایین و بالایش برند، و چیزی قدرت حملش را ندارد تا بتواند متمایل یا راستش بدارد. در اشیاء داخل نیست، و از آنها خارج نمی‌باشد. خبر می‌دهد ولی نه به زبان بزرگ و زبان کوچک، و می‌شنود نه با شکافهای گوش و ابزار شنوایی، می‌گوید نه با تلفظ، حفظ می‌کند نه با قدرت حافظه، اراده می‌نماید نه با خطور در خاطره، دوست دارد و خشنود می‌گردد نه از رقت دل، دشمن دارد و خشم می‌کند ولی بی‌مشقت و اندوه.

چون بخواهد کسی را به وجود آورد می‌گوید باش پس بی‌درنگ به وجود می‌آید، نه به آوازی که گوشها را بکوبد، و نه به صدایی که شنیده شود، بلکه کلامش همان فعلی است که آن را ایجاد کرده، و مانند آن فعل پیش از آن نبوده، و اگر آن فعل قدیم بود هر آینه خدای دوم بود.

گفته نمی‌شود: بود شد پس از آنکه نبود، تا صفاتی که پدیده‌اند بر او جریان یابد. و در این حال میان به وجود آمده‌ها و حضرت او فرقی نخواهد ماند، و برای او بر موجودات برتری نخواهد بود.

در نتیجه خالق و مخلوق مساوی گردند، و پدید آورنده و پدید شده یکی شوند. موجودات را بدون نمونه‌ای که از غیر او به جای مانده باشد پدید آورد، و از احدی از مخلوق خود در آفرینش آنها یاری نجست. زمین را پدید آورد و بدون اینکه از کار دیگر باز ماند آن را نگاه داشت، و استوارش نمود نه بر جای آرام (بلکه بر امواج آب)، بدون پایه‌ها بر پایش داشت، و منهای ستونهایش بر افراشت، و آن را از تمایل و کژی نگه داشت، و از افتادن و شکافته شدن حفظ کرد.

میخهایش را (که کوههایند) استوار نمود، و سدهایش را برقرار کرد، چشمه‌هایش را روان ساخت، و رودهایش را شکافت. آنچه را بنا کرد سست نشد، و آنچه را قوی نمود ضعیف نگشت. به سلطنت و بزرگیش بر زمین غالب است، و به علم و معرفتش به کیفیت آن آگاه است، و به جلال و عزّتش بر هر چیز آن برتر است. چیزی از آن را که بخواهد عاجزش ننماید، و از او سر نییچد تا بر حضرتش غالب آید، شتاب کننده‌ای از دستش نرود تا بر جنابش پیشی جوید، به دولتمندی نیازش نیفتد تا او را روزی دهد. تمام موجودات برای او فروتنند، و در برابر عظمتش ذلیل و خاکسارند، قدرت گریز از سلطنتش را به سوی دیگر ندارند تا از سود و زیانش در امان مانند او را مانند نیست تا با حضرتش برابری کند، و شبیهی نیست تا با او مساوی باشد.

اوست که موجودات را پس از بودن نابود می‌کند، آنچنان که موجودش چون معدومش گردد. و فنای دنیا بعد از وجود آن شگفت‌تر از ایجاد و اختراعش نیست، چگونه شگفت‌تر باشد در صورتی که اگر تمام جانداران هستی از پرندگان و چهارپایان، و آنچه را که در شب به آغل خود باز می‌گردانند و آنچه که در مراتع و دشت‌ها می‌چرند، و از هر صنف و جنس صاحب حیاتی، از هوشمند و بیهوش، برای آفریدن پشه‌ای جمع شوند قدرت ساختنش را ندارند، و راه ایجاد آن را نشناسند، و در دانش این مسأله عقولشان حیران و سرگردان ماند، و نیروهایشان ته کشد و به عجز و ناتوانی نشینند، و زبون و خسته باز گردد و معلومشان شود که مغلوب و مقهورند، و طاقت و توان ایجاد یک پشه، و از بین بردن آن را ندارند. و همانا خدای سبحان، پس از نابود شدن جهان، تنها و یگانه ماند و چیز دیگری با او نخواهد

بود، همان طور که پیش از آفرینش آنها چنین بود پس از فَنای آنها نیز چنین خواهد بود، در آن موقعیت خیمه وقت و مکان، و هنگام و زمان برچیده می شود. مدت ها و وقت ها، و سالها و ساعتها معدوم می گردد، و جزی خدای واحد قهار که بازگشت همه امور به اوست چیزی باقی نمی ماند. موجودات را به وقت آفرینش آنها قدرتی نبود، و به هنگام فنا شدن هم مقاومتی نشان نمی دهند، چرا که اگر قدرت امتناع از فنا شدن داشتند هستی آنها تداوم داشت. ایجاد هیچ یک از موجودات به وقت آفریدن برای او دشوار نبود، و آفریدن آنچه را به وجود آورد حضرتش را خسته نکرد. موجودات را برای قدرت بخشیدن به سلطنتش نیافرید، و از ترس زوال و نقصان به وجود نیاورد، و برای یاری جستن از آنها در برابر همتای معارض خلق نکرد، و برای دوری گزیدن از هجوم دشمن مهاجم، و به خاطر بسط در حکومت، و به علت چیره شدن بر شریک در شرکتش، و برای وحشت از تنهایی و انس گرفتن با آنها به عرصه هستی نیاورد. باز هم خداست که کائنات را پس از ساختن نابود می کند، نه به خاطر ملالت و خستگی از کار گردانی و تدبیر امور آنها، و نه برای اینکه به استراحت پردازد، و نه به علت اینکه چیزی از آن بر او سنگینی داشته. طول بقاء موجودات او را خسته نمی کند تا در نابود کردنشان عجله داشته باشد، بلکه خدای سبحان با لطفش همه را اداره کرده، و به امرش نگاه داشته، و به قدرتش استوار نموده، سپس همه آنها را بعد از فانی شدن باز می گرداند بدون اینکه او را به آنان نیازی باشد، یا از آنان کمک بخواهد، یا از ترس تنهایی با آنان انس بگیرد، یا از حالت جهل و کوری به علم و درخواست بینش باز آید، یا از فقر و نیاز به ثروت و دارایی برسد، و یا از خواری و ناتوانی به عزت و توانایی دست یابد

فراز ۱:

مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبْهِهِ وَلَا صَمَدَهُ مِنْ أَشَارِ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ

ترجمه:

آن که برای او چگونگی معین کرد یگانه اش ندانسته، و کسی که او را به چیزی مثل زد به حقیقتش دست نیافته، و هر کس او را به دایره تشبیه کشید حضرتش را در نظر نگرفته و هر که به او اشاره نموده و به اندیشه اش تصور کند قصد او ننموده است.

شرح فراز ۱:

کسی که در مسیر توحید الهی است و خدا را واحد می داند (توحید یعنی واحد دانستن) اگر برای خداوند متعال کیفیت و صفات و حالات و شئون و تطورات قائل شود در حقیقت خدا را واحد ندانسته است!! چرا که موجودی کیفیات و صفات و اعراض و تطورات و حالات دارد که یک موجود مَبْعُض و متجزی و مقداری و محدود باشد.

موجودات مقداری و محدود مرگب از جوهر و عرض هستند، مرگب از موصوف و صفت هستند و کیفیات و حالات متعدده دارند، همینطور است نفس و روح ما که حالات مختلفه و کیفیات مختلفه دارد مثلاً علم و قدرت در ما یک

کیفیت و حالت است و غم و شادی و حزن و اندوه ما همه کیفیاتی است که در ما حادث می شود لکن خداوند سبحان تنها ذاتی است که کیف و کیفیت ندارد.

اما اگر کلمات اول این خطبه را به معنای دیگری نیز برداشت کنیم به این معنا که کسی که بخواهد برای خدا چگونگی مشخص کند و او را ترسیم کند و برای او حدّ مشخص کند او را یگانه و واحد ندانسته است .

در ادامه می فرماید : کسی که بخواهد خدا را از طریق تمثیل و مثال بشناسد و بگوید خداوند مثل فلان چیز و مانند آن است از آنجا که این خداشناسی تمثیلی و قیاسی است پس چنین کسی به حقیقت خداوند متعال نرسیده است لذا در مکتب اهل بیت علیهم السلام خداشناسی قیاسی و مثالی نهی شده است .

بعد حضرتش می فرماید اگر کسی خدا را به چیزی تشبیه کند خدا را قصد نکرده است، مستحضرید ما با مفاهیمی که داریم چیزی را قصد می کنیم و می گویند الفاظ برای معنا وضع شده اند یعنی چنانچه مثلاً شما لفظی مانند درخت یا دیوار را می شنوید به یک معنایی منتقل می شوید لذا وقتی انسان الفاظی را استعمال می کند در پشت استعمال این الفاظ معانی را قصد می کند، حال اگر کسی از خدا سخن بگوید ولکن سخن او سخن تشبیهی باشد و از سخن او بوی تشبیه به مشام برسد خدا را قصد نکرده است، چنین کسی لفظ خدا را بر زبان می آورد اما آنچه قصد کرده آن چیز، خدا نیست بلکه آن وجودی است مانند سایر مخلوقات و دلیل این امر آن است که این شخص خدا را با تشبیه معرفی می کند و می شناسد.

در ادامه حضرت می فرماید : و لا صمد من اشار الیه و توهمه، یعنی او را قصد نکرده و به او توجه نکرده کسی که به خدا اشاره کند مثل اینکه فردی برای نشان دادن چیزی با دست به آن اشاره کند، کسی که به خداوند اشاره کند در حقیقت او را قصد نکرده است، تمام مخلوقات قابل اشاره هستند اما خداوند سبحان قابل اشاره نیست. و به شرح ایضاً کسی که خدا را در ذهن توهم کند و برای او در ذهن خود شکلی بسازد او را قصد ننموده است .

فراز ۲:

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابٍ آلَهُ مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلٍ فِكْرَهُ غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ

ترجمه:

هر آنچه به ذاتش شناخته شود مخلوق است، و آنچه به دیگری باشد معلول است. انجام دهنده است بدون به کار بردن ابزار، تقدیر کننده است بدون جولان اندیشه، بی نیاز است نه به تحصیل اسباب.

نکته:

نکته ای که حائز اهمیت است این است که در آن فضای نهضت ترجمه که آثار یونانی به زبان عربی ترجمه شده و به جهان اسلام ورود پیدا کرده است این کلمات امام رضا علیه السلام و این خطبه در بیان حقایق توحیدی و هستی شناسی غوغا می کند .

شرح فراز ۲:

در این فراز یک اصل اساسی توحیدی بیان می شود که وجود مقدس حضرت می فرمایند: هر چیزی را که بتوانی خودش را بلاواسطه و به خودش بشناسی مخلوق است یعنی با هر چیزی که بتوانید مواجهه مستقیم برقرار کنید و بلافاصله آن را با قوای ادراکی دریابید آن چیز مخلوق است. مثلاً شما تمرکز می کنید و در خود فرو می روید و یکدفعه یک صحنه ای مقابل شما شکل می گیرد و مستقیماً با آن ارتباط وثیق پیدا می کنید و آن را حس می کنید این مخلوق و مصنوع است و خالق نیست چرا که با هر چیز مواجهه مستقیم داشته باشید و بتوانید آن را بلاواسطه بیابید و حس کنید آن چیز مکانمند و زمانمند است و این مواجهه در زمان و مکان حاصل می شود !!

در جای دیگر در روایت شریفه داریم که امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند :

لَيْسَ بِأَلْهٍ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ^{۳۰}

پروردگار و اله نیست آن کسی که به خودش او را بشناسید و به خودش شناخته شود .

بعد در ادامه می فرمایند: کل قائم فی سواه معلول، یعنی هر موجودی که قیام و اتکا و وابستگی آن به غیر است معلول است و بنفسه موجود نیست !! چیزی که به غیر وابسته است و بالغیر موجود است و قیامش در غیر است معلول است .

برخی گفته اند چیزی که به ایجاد غیر وابسته است معلول است یعنی خود به خود موجود نیست اما به نظر می رسد این عبارت معنای دیگری داشته باشد و آن اینکه موجودی که در غیریت محقق است و قیامش در غیر است این معلول و مخلوق است . مثالی بزنییم تا بیشتر روشن شود: مثلاً تصور کنید صفتی مثل علم اگر بخواهد موجود شود آیا موضوعی نمی خواهد؟ یعنی آیا علم می تواند خود به خود موجود باشد؟ باید حتماً چیزی باشد تا بگویید عالم است یعنی یک نفسی و جسمی باشد که بگوییم صفت علم دارد . می گویند عرض و صفت قیامش به موصوفش است مانند رنگ، بو، مزه که یک رنگ و بو و مزه ی خالی نداریم باید چیزی باشد که رنگ و بو و مزه داشته باشد مثل اینکه می گوئیم گوجه سبز ترش مزه است ! یعنی هر چیزی که بخواهد موجود شود در غیر موجود است یعنی باید چیزی باشد تا این چیز به آن بند شود و ممکن است اشکال کنید که این رنگ، بو یا مزه به یک چیزی وابسته است در

^{۳۰} بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴، ص: ۲۵۳

وجودش، همینگونه است اگر موصوفی بخواهد موجود شود باید صفتی داشته باشد و موصوف بدون صفت ممکن نیست پس بنابراین جوهر و عرض یا موصوف و صفت در خارج با هم تلازم دارند و ما سوی الله در اجزاء و غیریت و صفات محققند. موجودی که تبعیض بردار باشد و دارای اجزاء باشد در سواه موجود است، این جزء به آن جزء وابسته است و جزء دیگر به جزء دیگر وابسته و این طرف به آن طرف وابسته است لذا چنین چیزی معلول و مصنوع است.

بعد حضرت می فرماید: فاعلٌ لا باضطراب، این جمله و این بخش از کلمات حضرت به چه معنا است؟ خداوند فاعل است اما نه با استفاده از آلت و ابزار، اما موجودی که جوهر و عرض است و موصوف و صفت است از اجزائش کمک می گیرد و کار می کند. اگر شما بخواهید دستتان را حرکت بدهید چگونه حرکت می دهید؟ حرکت دست شما فعل شما است، برای حرکت دادن دست که فعل شما است از قوای درونی خودتان کمک می گیرید و این دست را جلو و عقب می برید یا اگر بخواهید فعل دیگری انجام بدهید مثلاً چیزی را جابجا کنید از ابزار دست استفاده می کنید پس فاعلید اما با آلت و ابزار و لکن خداوند سبحان فاعل است اما بدون ابزار و آلت، او اجزاء ندارد که از اجزاء خود کمک بگیرد!

او عالم را تقدیر کرده است، مقدر است و اشیاء را اندازه گیری کرده است و به آن ها حد داده است اما این تقدیر و اندازه دادن مانند نقدیر کردن مخلوقات نیست که در نفس ایشان جولان و حرکت است، تقدیر او بدون جولان اندیشه است.

او غنی و بی نیاز است اما اینگونه نیست که از یک اسباب و وسایلی کمک بگیرد و خود را بی نیاز کند. توضیح اینکه ما در مخلوقات غنای نسبی را می بینیم مثلاً فردی خود را از یک سری چیزها بی نیاز می کند اما برای این بی نیاز کردن خود از ابزار کمک می گیرد مثلاً انسان با استفاده از اتومبیل خود را از راه رفتن با پا بی نیاز می کند و یک شخص معلول با استفاده از ویلچر خود را از خزیدن بر روی زمین یا کمک گرفتن از دیگران برای حرکت و جابجایی بی نیاز می کند.

فراز ۳:

لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ وَلَا تَرْفِدُهُ الْأَدَوَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنَهُ وَالْعَدَمَ وَجُودَهُ وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْلَهُ [أَوَّلُهُ]

ترجمه:

اوقات با او همراه نیست، و ابزار و وسائل او را یاری ندهند. هستیش بر زمانها، وجودش بر نیستی، و ازلیتش بر ابتدا پیشی گرفته

شرح فراز ۳ :

وجود خداوند همراه با وقت و زمان نیست، این سوال غلطی است که خداوند از کی بوده و تا کی است چرا که ذات او ذات بلا زمان است. از ابزار و ادوات کمک نمی گیرد چون موجودی که زمان و مکان ندارد قهراً ابزار در رابطه با او فرض ندارد.

وجود او سابق بر زمان است، زمان مخلوق او است و قبل از آنکه زمان و زمانی باشد و قبل از آنکه مکان و مکانی باشد او بود، قبل از اینکه قبل خلق شود او بود.

وجود او سابق بر عدم است یعنی خداوند بر خلاف مخلوقات که همیشه عدم آنها سابق بر وجودشان است و نبودند و بوجود آمدند خداوند سبحان اینگونه نیست که نبود و بوجود آمد العیاذ بالله و اگر نبود و آمد می توانیم سوال کنیم که چه کسی او را بوجود آورد؟! قطعاً یک موجود که خود به خود نمی تواند بوجود بیاید. لذا اینکه سوال می کنند خدا را چه کسی آفریده؟ این سوال از روی کم دقتی است چرا که درباره ی کسی سوال می کنند چه کسی آن را بوجود آورده که نبود و آمد اما اگر بود و اگر موجودی سبق الاوقات کونه و سبق العدم وجوده دیگر بوجود نیامده که برسیم چه کسی او را بوجود آورده است!! این موجود یک موجود ازلی و بدون ابتدا است.

و الابتداء ازله یعنی سبق الابتداء ازله، توضیح آنکه ما سوی الله همه ابتدا دارند و بر خلاف پندار ارسطویی ها عالم قدیم نیست و ابتدا دارد. او ازلی است و ما سوی الله همه مبتدع الوجودند.

----- شروع جلسه سیزدهم -----

جلسه سیزدهم :

خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه

ادامه جلسه قبل ...

فراز ۴ :

بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنْتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَ الْحَرُورَ بِالصَّرْدِ [بِالصَّرْدِ] - مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايَنَاتِهَا مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا

ترجمه :

با به وجود آوردن حواس معلوم است که منزّه از حواس است، و از آفریدن اشیاء متضاد پیداست که ضدّی ندارد، و با ایجاد مقارنت بین اشیاء واضح است که او را قرینی نیست. نور را با ظلمت، سپیدی را با سیاهی، خشکی را با رطوبت، گرمی را با سردی مخالف و ضدّ هم قرار داد. بین پراکنده‌ها الفت بر قرار کرد، اصداد را با یکدیگر قرین نمود، دورها را با هم نزدیک ساخت، و نزدیک‌ها را از هم دور کرد

شرح فراز ۴ :

یک نکته ی بسیار ظریفی در روایات ما وجود دارد و بر خلاف این پندار که باید بین علت و معلول سنخیت باشد، روایات ما بر خلاف این پندار ناصواب می فرماید بین علت فاعلی و مخلوق حتما نباید سنخیت و شباهت باشد و این یک اصل اساسی و فارق بین دریافت های ساده و بسیط بشری از نحوه ی نسبت بین خالق و مخلوق با دریافتی است که وحی به بشر آموزش می دهد .

علت اگر علت تولیدی باشد بدون شک با معلول خود در سنخیت و شباهت است بلکه اصلاً معلول از متن علت تولیدی ترشح می نناید و ظهور می کند ولی در رابطه با خداوند سبحان چون علت، یک علت ایجاد ی و احدائی است لذا حتما بین خالق و مخلوق نباید شباهت و سنخیتی باشد چرا که اگر شباهتی باشد خالق نیز حکم مخلوق را پیدا می کند و این یک قاعده ی عقلی است که استثناء بر نمی دارد، هماره خالق نباید سنخ مخلوق باشد و الا او نیز حکم مخلوق خواهد داشت و نیازمند به خالق دیگر خواهد بود و این سلسله به صورت بی نهایت ادامه خواهد داشت!!

حضرت می فرمایند : **بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنَّ لَمْشَعَرَ لَهُ** / وقتی شما خودتان را می بینید که مشاعر و حواس دارید متوجه می شوید که خالق شما دیگر نباید اینگونه باشد .

در کتاب شریف کافی این فراز را نیز اضافه دارد که : **وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنَّ لَاجَوْهَرَ لَهُ** / آن خدایی که جواهر و اعراض را خلق می کند، سیب و پرتقال و فرشته و درخت خلق می کند که همگی صفت و موصوف هستند و جواهر متعدد دارند، او خود مانند این مخلوقات جوهر و عرض نیست بلکه او است که جوهر را می آفریند. اگر آفریننده نیز همانند مخلوقات جوهر و عرض و صفت و موصوف باشد می توان اشکال قطعی نمود که به چه دلیل و به چه ملاک او خالق ما است ؟ شاید من نوعی خالق او باشم !! اگر من نیازمند خالقم او که همانند و شبیه من است نیز نیازمند خالق است !! پس نتیجه آن شد که خالق نباید سنخ مخلوق باشد .

در کتاب شریف تحف العقول نیز این فراز را اضافه به همراه دارد که: **وَ يَنْشَأُهُ الْبَرَاءَةُ عِلْمَ أَنْ لَا مَشْيَءَ لَهُ**^۳ به هستی بخشی او به آفریدگان دانسته شد که او را خود هستی بخشی نیست. آن کسی که ایجاد و احداث می کند مخلوقات را او خود دیگر نباید منشیء داشته باشد چرا که او مانند ما نیست که از جایی نشأت گرفته باشد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در ادامه می فرماید: **وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرْفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ** / با دیدن اشیاء و مخلوقاتی که بین آنها تضاد و ضدیت وجود دارد (همچون آب و آتش، نور و ظلمت، سردی و گرمی، سختی و نرمی و ...) متوجه می شویم که او ضد ندارد. مستحضر هستید که هر ضدّی نسبت به ضدّ دیگر تاثیر و تاثر دارد و در علوم عقلی و فلسفی اینگونه معنا می کنند که دو ضدّ دو عرض هستند که نمی شود در آن واحد و در موضوع واحد وجود داشته باشند مثلاً نمی شود یک چیزی در حین اینکه سیاه است سفید باشد و در حین اینکه گرم است سرد باشد!! ولکن نسبت به خداوند سبحان ضدّی فرض نمی شود و هیچ چیز نمی تواند در او تاثیر بگذارد.

در ادامه می فرماید: **وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرْفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ** / او است که بین اشیاء مقارنت ایجاد کرده است و اشیاء را در کنار هم قرار داده است، کل ما سوی الله همه نسبت به هم قران دارند و می توانند روی یکدیگر تاثیر و تاثر بگذارند و انسان با دیدن این مقارنه و در کنار یکدیگر قرار گرفتن اشیاء می فهمد که خالق این اشیاء قرین ندارد!! فیزیک امروز می گوید هر عملی عکس العملی دارد و هر عملی در ما سوی الله تاثیر می گذارد اما در رابطه با خداوند سبحان اینگونه است که هیچ چیز قرین او نخواهد بود و بر روی او تاثیر نخواهد گذاشت.

تاثیری که خداوند سبحان در عالم می گذارد از سنخ تاثیر آتش بر روی کاغذ نیست، سوزاندن آتش به نحوی است که در مقابل کاغذ تاثیر و تاثری است! اما خداوند سبحان تاثر نمی پذیرد و لکن اگر می گوئیم خداوند عالم مخلوقی را می سوزاند به این معنا است که خداوند متعال آتش را آفریده و در این آتش صفت سوزاندن قرار داده است و این آتش است که می سوزاند و بر روی کاغذ تاثیر می گذارد و لکن این سوزاندن به اذن خداوند سبحان است و این اذن تعارف نیست بلکه به این معنا است که خداوند سبحان است که آتش را خلق کرده و این صفت را در او قرار داده و البته خداوند می تواند اثر سوزاندن را از آتش بگیرد ولی باید توجه داشت که این خداوند نیست که می سوزاند!!

بعد می فرماید: **ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ** / خداوند ضدها را قرارداد و این ها در هم تاثیر و تاثر می نمایند و یکدیگر را دفع می نمایند اما تاثیر خداوند بر اشیاء به معنای ایجاد و خلقت است.

مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا مُقَارَنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا / این خداوند است که بین اشیاء پراکنده تالیف برقرار فرمود همچون بدن انسان که همه ی این عناصر در آن قرار گرفته و هم گرما و هم سرما و هم خشکی و هم تری با نسبت منظمی در آن تقدیر شده است که آن را تعدیل می کند. این اشیائی که در نگاه ابتدایی

با هم درگیر هستند خداوند آن ها را قرین هم خلق فرموده است . آن اشیائی که از هم دورند نسبت به هم نزدیک کرد و آن اشیائی هم که به هم نزدیکند از هم دور کرد .

فراز ۵:

لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحَسَبُ بَعْدَ وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَتُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا مَنَعَتْهَا مِنْدُ الْقَدَمَةِ وَحَمَّتْهَا قَدْ الْأَزْلِيَّةُ وَجَبَّتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةُ بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَبِهَا امْتَنَعَ عَنْ نَظَرِ الْعُيُونِ وَلَا يَجْرِي [تَجْرِي] عَلَيْهِ [الْحَرَكَةُ وَالسُّكُونُ] السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَلَتَجَزَّأَ كُنْهَهُ وَلَا مَتْنَعَ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ

ترجمه:

حدی شامل او نیست، و به شماره محسوب نشود. ابزار و آلات جز مانند خود را به حدود نیاورند، و این وسائل جز به نظایر خود اشارت نمایند. اینکه بی خبران گویند از چه زمانی به وجود آمد (مند)، و به تحقیق به وجود آمد (قد)، و اگر چنین بود نقصی نداشت (لولا) با قدیم بودن و ازلی بودن و کامل بودنش ناسازگار است (که قدیم و ازلی و کامل بودن از صفات خداوند است نه مخلوقات).

آفریننده با خود آفریده ها بر آنان در عرصه عقول تجلی کرد، و با دیدنی بودن مخلوقات قطعی است که آفریننده را نتوان دید (زیرا که شبیه هیچ آفریده ای نیست). نظام حرکت و سکون بر او جاری نمی باشد، و چگونه بر او جاری باشد آنچه که او جاری کرده؟ و چسان صفتی را که در مخلوقی آفریده به آفریننده باز گردد؟

یا آنچه را حادث کرده در خود او حادث شود؟! در این صورت در ذات او دگرگونی پدید آید، و کنه ذاتش تجزیه شود، و ازلی بودنش ممتنع گردد

شرح فراز ۵:

حدی خداوند سبحان را شامل نیست و او عاد و شمارنده ندارد (مقداری نیست)، هر چیزی را از مخلوقات بخواهید اندازه ای دارد و قابل شمارش و وزن است اما ذات خداوندگار قابل شمارش و اندازه نیست .

وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا وَتُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا / . ابزار و آلات جز مانند خود را به حدود نیاورند، و این وسائل جز به نظایر خود اشارت نمایند، موجوداتی که از سنخ ادات و ادوات هستند و وجودشان وجود ابزار است چون وسیله ای برای انجام کاری دارند هم عددی هستند و هم محدود لذا زیباترین دلیل بر وحدت حق همین است که خداوند مقداری و عددی نیست .

مَنْعَتَهَا مِنْدُ الْقَدَمَةِ وَحَمَّتَهَا قَدْ الْأَزَلِيَّةَ وَجَنَّبَتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةُ بِهَا / افرادی که با ادبیات عرب آشنا هستند می دانند کاربرد عبارت منذ به معنای از فلان زمان است و این دلالت بر زمانی بودن چیزی دارد، ادوات و آلات و ابعاض واجزاء زمان دارند فلذا از بردار هستند و این چنین موجوداتی دیگر نمی توانند قدیم و ازلی باشند .

موجودی که قد (محقق شدن) در رابطه با آن معنا دارد یک چنین ذاتی دیگر نمی تواند ازلی باشد، همچنین استعمال واژه ی " لولا " در رابطه با موجوداتی است که می توانند کامل بشوند اما هنوز کامل نشده اند پس استعمال لولا در رابطه با خداوند سبحان غلط است زیرا او ذاتی نیست که قابل زیاده باشد .

یک چنین ذاتی به همین اشیاء متجزی تجلی می کند به واسطه ی همین مخلوقات بر عقل های ایشان و اگر انسان عقل نداشته باشد پی به این تجلی نمی برد و خدا را نخواهد شناخت . وقتی به این اشیاء نظر می کنی و پی میبری که خالق این اشیاء نظیر این اشیاء نیست متوجه خواهی شد که او قابل دیدن و رویت نیست زیرا ذات خداوند سبحان نه قرین مخلوقات است و نه ضدّ مخلوقات است و نه شبیه مخلوقات است و نه از آنها دور است و نه به آنها نزدیک است!! ذاتی است غیر مکانمند (بلا مکان) و غیر زمانمند (بلا زمان) .

خداوند متعال نه ساکن است و نه متحرک زیرا سکون و حرکت وصف جسم است و او جسم نیست و سکون و حرکت در رابطه با او معنا ندارد و در حقیقت سکون و حرکت وصف مخلوق است و در خالق راه ندارد .

اما به عنوان کلام آخر در این جلسه به عبارتی بسیار وزین از وجود مقدس امام معصوم علیه السلام در رابطه با نفی سکون و حرکت و مانند آن از خداوند سبحان دقت فرمایید :

فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ^{۳۲}

هر ویژگی و صفتی که در خلق است آن صفت و ویژگی در خداوند نیست و هر چه در مخلوقات ممکن است (مانند آنکه می شود تغییر کنند، خشک بشوند، تر بشوند، کوچک شوند و ...) همه ی این ها در خداوند سبحان ممتنع و مُحال است و در او راه ندارد .

----- شروع جلسه چهاردهم -----

^{۳۲} التوحید (للصدوق)، ص: ۴۰

جلسه چهاردهم:

خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه

ادامه جلسه قبل ...

ادامه فراز ۵:

وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَلَتَجَزَأَ كُنْهَهُ وَلَامْتَنَعَ مِنْ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ

ترجمه فراز ۵:

و چگونه بر او جاری باشد آنچه که او جاری کرده؟ و چسان صفتی را که در مخلوقی آفریده به آفریننده باز گردد؟ یا آنچه را حادث کرده در خود او حادث شود؟! در این صورت در ذات او دگرگونی پدید آید، و کنه ذاتش تجزیه شود، و ازلی بودنش ممتنع گردد

شرح ادامه فراز ۵:

این فراز حاوی یکی از اصول اساسی توحیدی است و از آن اصولی است که فروع فراوانی از آن قابل استنباط است. حضرت سلام الله علیه می فرمایند: چگونه ممکن است آنچه او جاری کرده بر خودش نیز جاری شود؟ یعنی چگونه ممکن است صفات مخلوقات که به اجرا و احداث الهی موجود شده اند این اوصاف و صفات و ویژگی ها بر خود خداوند نیز حمل شود؟! یعنی چگونه ممکن است خالق شبیه مخلوق باشد؟ این چگونه ممکن است ها یعنی عقلاً مُحال است اینچنین باشد و استثناء پذیر نیست.

شما نمی توانید بگویید: عقلاً مُحال است ۲ ضربدر ۲ = ۵ باشد الا اینکه شرایط خاصی باشد که مساوی با ۵ باشد!! شما نمی توانید بگویید: هر معلولی علت می خواهد اما یک جاهایی معلول هایی هستند که علت نمی خواهند و خود به خود بوجود می آیند!!

شما نمی توانید بگویید: اجتماع نقیضین مُحال است و یک چیزی نمی شود هم باشد و هم نباشد الا یک جاهای خاصی که اجتماع نقیضین هم ممکن است!!

لذا احکام عقلی استثناء پذیر نیست پس ۲ ضربدر ۲ = ۴ دیگر استثناء نمی پذیرد، هر معلولی علتی می خواهد و اجتماع نقیضین نیز مُحال است و هیچ کدام از این ها استثناء نمی پذیرند.

حتی قدرت خداوند سبحان نیز به امور ممکن تعلق می گیرد و چیزی که ذاتاً ممتنع الوجود است و امکان وجود ندارد خداوند نیز نمی تواند آن را موجود بنماید. مانند اینکه کسی از حضرت امیر علیه السلام سوال کرد خدا می تواند دنیا را در یک تخم مرغ جای دهد بدون آنکه دنیا کوچک و تخم مرغ بزرگ شود؟! حضرت فرمودند (مضموناً): خدا به عجز و ناتوانی وصف نمیگردد و لکن آن چیزی که توازن من سوال کردی نشدنی است.

این شخص از خدا می خواست که آسمان در حین اینکه آسمان است نباشد و تخم مرغ در حین اینکه تخم مرغ است تخم مرغ نباشد و این یک امر ممکن نیست و عقلاً محال است.

شبهه همین مواجهه و داستان را، ابلیس لعین با حضرت عیسی مسیح علیه السلام داشتند و این ماجرا را امام صادق سلام الله علیه نقل فرموده اند:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ إِبْلِسَ قَالَ لِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَ أَ يَقْدِرُ رَبُّكَ عَلَى أَنْ يُدْخِلَ الْأَرْضَ بَيْضَةً لَا يُصَغَّرُ الْأَرْضَ وَلَا يُكَبِّرُ الْبَيْضَةَ فَقَالَ عِيسَى عَ وَيْلَكَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِعَجْزٍ وَ مَنْ أَقْدَرُ مِنْ يُلَطِّفُ الْأَرْضَ وَيَعْظُمُ الْبَيْضَةَ.

از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که فرمودند: شیطان بعیسی بن مریم (علیه السلام) گفت که آیا پروردگارت بر این قدرت دارد که زمین را در تخم مرغی داخل گرداند که زمین کوچک نشود و تخم مرغ بزرگ نشود عیسی (علیه السلام) به او فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا بناتوانی و درماندگی وصف نمیشود و کی تواناتر است از کسی که زمین را لطیف و نرم و نازک و تخم را بزرگ گرداند.

لذا قرار گرفتن آسمان و زمین در یک تخم مرغ امر ممکن نیست بلکه امری محال است و محال عقلی است اما حضرت عیسی علیه السلام امر ممکن آن را به ابلیس بیان می فرمایند و آن اینکه اگر خداوند بخواهد آسمان و زمین را در یک تخم مرغ جای بدهد باید زمین را کوچک و تخم مرغ را بزرگ کند در این صورت ممکن است و چه کسی توانمندتر است از کسی که بتواند زمین را کوچک و تخم مرغ را بزرگ کند؟!

در ادامه حضرت می فرمایند: **وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبَدَاهُ** / یعنی نمی شود و چگونه ممکن است چیزی را که خداوند آفریده است و ویژگی خداوند خلق کرده است همان ویژگی به خود خداوند برگردد! پس اوصافی که در مخلوق است در خدا راه ندارد و بالعکس اوصاف و خصوصیات که در خداوند است در مخلوق راه ندارد!

اما اگر بخواهیم اوصاف و خصوصیات مخلوق را خلاصه کنیم آن زمان و مکان است و تمام اوصاف خداوند سبحان نیز منزله از زمان و مکان است.

بعد حضرت می فرمایند: **وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدُهُ إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَلَتَجَزَأَ كُنْهَهُ وَلَامْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ /** آن چیزی که خداوند سبحان حادث فرموده است و ایجاد کرده است در خودش حادث نمی شود به این دلیل که اگر اوصاف مخلوق در خالق متعال هم باشد بنابراین مخلوقاتی که متفاوت الوجود هستند (متفاوت الوجود یعنی مخلوق مُبَعَّض است مانند اینکه دست و پا و چشم و سر و گردن و .. دارد لذا مخلوقات در غیریت و در اجزاء موجود هستند) خداوند سبحان نیز مانند آنها می گردد (و این مُحال است).

همچنین اگر صفات مخلوقات در خداوند سبحان راه داشته باشد خداوند سبحان همچون مخلوقات متجزی (دارای اجزاء) می گردد و خداوند حادث می گردد و دیگر ازلی نخواهد بود به این جهت که ذات او زمانی و مکانی می گردد و ذاتی که زمان و مکان داشته باشد دیگر نمی تواند ازلی باشد و مخلوقات به این دلیل حادث هستند که زمان و مکان و اجزاء و مقدار دارند.

فراز ۶:

وَلَكَانَ لَهُ وَرَاءَ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامَ وَلَالَتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ وَإِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ وَلَتَحُولَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُوكًا عَلَيْهِ وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْأَمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ مَا يُؤَثِّرُ فِي غَيْرِهِ الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَقُولُ

ترجمه:

و چون پیش رویی برایش فرض شود پشت سری هم خواهد داشت، و بر این اساس خواهان تمام شدن شود زیرا وجودش ملازم با نقصان شده، و در این وقت نشانه مخلوق در او پیدا گردد، و دلیل بر هستی صانعی خواهد شد بعد از آنکه همه موجودات دلیل بر هستی اویند، و به سلطنت مسلطش بر تمام موجودات محال است آنچه در غیرش اثر می گذارد در او اثر بگذارد (پس از دایره اثر پذیری خارج و از نقص و عیب پاک است). خدایی است که تغییر حال نمی دهد و از میان نمی رود، و پنهان گشتن بر او روا نیست.

شرح فراز ۶:

به همان دلیل متجزی بودن ما سوی الله اگر او نیز همانند مخلوقات متجزی پیش رو داشته باشد پشت سری خواهد داشت!! هر مخلوقی پشت و رو دارد و اگر صفات مخلوقات در خداوند جاری بود خداوند نیز پشت و رو داشت!!

اگر خداوند نیز مانند مخلوقات باشد او نیز همچون مخلوقات زیاده و نقصان پذیر خواهد بود، هر موجودی که بتوانی از آن کم کنی (قابل نقصان باشد) می توانی به آن اضافه کنی و آن را تمام کنی و هر چیزی تمام شدنی باشد باز قابل افزایش و زیاده است.

در توحید صدوق این عبارت نیز به صورت اضافه آمده است که: **كَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ**

یعنی چگونه ممکن است کسی مستحق ازلیت باشد در حالیکه می تواند حادث باشد و تغییر و تطور بپذیرد، چیزی که حال و صفت جدید قبول می کند به معنای آن است که شیء محدود است یعنی چیزی را ندارد و اکنون به آن اضافه می شود بنابر این با توجه به اینکه هر محدودی ابتدای وجود دارد و تک تک موجودات عالم محدود هستند پس کلّ عالم که تک تک این محدودات با هم است محدود است و کلّ عالم قهراً حادث است و نمی تواند ازلی باشد .

در ادامه در توحید صدوق نقل می فرماید که : **وَ كَيْفَ يَنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ إِذَا لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ** / چگونه چیزها را ایجاد میکند کسی که از ایجاد و موجود شدن امتناع ندارد چه آن هنگام علامت و نشانه مصنوع که دیگری او را ساخته در او برپا شود.

چگونه ممکن است اشیاء را ایجاد کند کسی که خودش می تواند انشاء و ایجاد شود؟! و این برهان عقلی است که موجودی که حادث است و هستی اش را از دیگری گرفته است خودش نمی تواند هستی ایجاد کند چرا که هستی بخش نباید از سنخ مخلوق و هستی یافته باشد چون در این صورت حکم خود آن را پیدا می کند!

اگر خداوند شبیه مصنوع خود باشد نشانه ی مصنوعیت در او هم هست بنا بر این به چه ملاکی او خالق این مخلوقات است؟ مثالی بزنیم می گوئیم ما را چه کسی خلق کرده است؟ می گویند: این خورشید شما را آفریده می گوئیم: این خورشید که همانند ما است خوب بنابر این خورشید را چه کسی آفریده است؟ می گویند: ماه، خورشید را ماه آفریده!! می گوئیم این ماه هم که همانند خورشید است بنابر این ماه را چه کسی آفریده است؟! باز پاسخی ندارند. سوال اینجاست: تمام این ها که همانند ما هستند و شبیه ما هستند و حتما نبودند و بوجود آمدند چه کسی ایجاد کرده؟ باید اینها را کسی ایجاد کرده باشد که او دیگر خودش شبیه این مخلوقات نباشد و الا اگر قبول کنیم او نیز همانند این مخلوقات است دیگر نمی توان اثبات صانع کرد و خدای سبحان را اثبات نمود. لیکن ما می گوئیم تمام این مجموعه مخلوقات که شبیه هم هستند اول دارند و خالقی دارند و آن خالق یا شبیه این ها هست و یا شبیه این ها نیست اگر شبیه ایشان باشد که حکم خود ایشان را دارد و زیر مجموعه همین ها خواهد بود و اگر غیر از این باشد که همچنین است او دیگر شبیه این مخلوقات نیست و لیس کمثله شیء .

بعد حضرت امیر المومنین سلام الله علیه می فرماید: **وَلْتَحَوَّلْ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ**

خداوند مدلول است، دلیل آن چیزی است که تو را به چیزی می رساند و آیت چیزی است که چیزی را به تو نشان می دهد مثلاً می گوئیم دود آیت است بر وجود آتش و می گوئیم کل این مصنوعات دلیل هستند بر وجود فاطر و خالق کلّ، حال اگر خداوند نیز مانند این ها باشد دیگر خداوند مدلول نیست و خود دلیل می شود!!

به چه ملاکی می گوئید این موجود متجزی تو را خلق کرده است؟ وقتی او نیز همانند شما متجزی و مقداری است در این صورت او نیز نیازمند خالق دیگری است که اگر آن هم همانند این متجزی باشد تسلسل بوجود می آید و به

ابتدا نخواهیم رسید و این در حالی است که تسلسل عقلاً مُحال است مگر اینکه بگوییم همه ی این مجموعه ی محدود و مقداری و متجزی را کسی خلق کرده است که او دیگر مانند این ها نیست، متجزی و مقداری نیست و صفات مخلوقات در او راه ندارد .

مثالی بزنیم : یک دیگ آب داغ داریم سوال می کنیم این دیگ آب را چه کسی گرم کرده است ؟ میگویند این دیگ دیگر آن را گرم کرده است می گوییم : آن دیگ دیگر که مانند همین است و حکم همین را دارد ما این سوال را در مورد همین دیگ دوم هم می کنیم که آن را چه کسی گرم کرده است ؟ پاسخ : آتش است این دیگ اول و دوم دلیل بر وجود آتش هستند، آتش مدلول است و این دو دیگ هر دو دلیل هستند بر وجود آتش .

وقتی سوال می کنیم ما را چه کسی خلق کرده است می گویند خورشید! می گوییم آن خورشید نیز همانند ما است و حکم خود ما را دارد بنابر این خود خورشید را چه کسی خلق کرده است ؟ ما و خورشید همه دلیل هستیم بر وجود مدلول که خداوند است و او دیگر همانند ما نیست .

در ادامه این فراز امام امیرالمومنین علیه السلام می فرماید : **وَ خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مَنْ أَنْ يُؤْثَرُ فِيهِ مَا يُؤْثَرُ فِي غَيْرِهِ**

خداوند سلطان به دلیل وجود آن سلطنت مسلطش بر تمام موجودات ممتنع است که آن چه در دیگران اثر می گذارد در او نیز اثر بگذارد یعنی آنچه در دیگران ممکن است در خداوند ممکن نیست . در دیگران (مخلوقات) تغییر و تبدل و زیاده و نقصان وجود دارد اما در خداوند سبحان این ها راه ندارد .

و می فرماید : **الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأُفُولُ**

خداوند سبحان نه تغییر حال دارد و نه از بین می رود بر خلاف مخلوقات که از حالی به حال دیگر می روند و دائماً صفات و حالات در آنها تغییر می کند به عنوان مثال غمگین هستند، شاد می شوند، عصبانی هستند به یکباره آرامش می گیرند و همچنین خداوند سبحان افول ندارد بر خلاف مخلوقات که افول دارند همچون خورشید که افول دارد و یک روز انرژی آن به پایان می رسد.

وجود مبارک حضرت ابراهیم سلام الله علیه در استدلال برای ستاره پرستان می فرماید : **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ**^{۳۳} هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره ای مشاهده کرد، گفت: «این خدای من است؟» اما هنگامی که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست ندارم!»

این استدلالات زیبا بر وجود خداوند متعال را خداوند به انبیاء تعلیم فرموده است

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ^{۳۳}

اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم! درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم)، بالا می‌بریم؛ پروردگار تو، حکیم و داناست.

فراز ۷:

لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُودًا وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَنْبَاءِ وَ طَهَّرَ عَنْ مِلَامَسَةِ النِّسَاءِ لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفُطُنُ فَتُصَوِّرُهُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتُحِسَّهُ وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ

ترجمه فراز ۷:

چیزی را نزاده تا خود مولود باشد، و زاییده نشده تا محدود گردد. برتر است از داشتن فرزندان، و پاک است از آمیزش با زنان. اندیشه‌ها او را در نیابند تا اندازه‌اش گیرند، و زیرکی‌ها او را به وهم در نیاورند تا تصوّرش نمایند، و حواس او را درک نکنند تا احساسش نمایند، و دست‌ها لمسش نکنند تا به او دسترسی یابند. به حالی تغییر نکند، و در احوال دگرگون نگردد، و او را شب‌ها و روزها کهنه نکنند

شرح فراز ۷:

خداوند نه می‌زاید و نه عالم رشحه و ترشح وجود او است و نه صادر از وجود او است اگر او می‌زاید بنابر این خود همانند آنچه زاییده بود متجزی بود و بایستی خودش نیز مولود می‌بود!! و زاییده هم نشده است چرا که اگر زاییده شده بود محدود بود.

یک اصلی اساسی قرآنی - روایی آن است که در عالم تکوین تمام نسبت‌ها تولدی و تولیدی است، یعنی تاثیر و تاثراتی که موجودات لحظه به لحظه در هم می‌گذارند از عالم شهادت گرفته تا عالم غیب همه تاثیر و تاثرات از باب تولد است حال تولد جسم کثیف از کثیف و یا لطیف از لطیف.

خداوند بر اساس همین اصل فرزند ندارد، نه عیسی پسر اوست و نه عزیر پسر او است!! و نه این بت‌ها پسران خدا هستند که اعراب جاهلی گمان می‌کردند و نه فرشتگان دختران او هستند که اعراب آن‌ها را دختران خدا می‌دانستند. در این فضای سرتاپا شرک و کفر که همه‌ی جهان را شرک فراگرفته بود و در بین این فرهنگ به یکباره یک نگار به مکتب نرفته‌ای می‌آید و می‌گوید قل هو الله احد و قرآنی می‌آورد که از گذشته و آینده می‌گوید و از بهشت و

جهنم می گوید و آنگاه یک چنین شخصی بیاید امیرالمومنین علیه السلام را تربیت کند و به عنوان جانشین خود از جانب خدا معرفی کند که این بزرگترین آیت و معجزه بر پیغمبری و حقانیت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) است.

و در ادامه می فرماید: وَ طَهَّرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ / و پاک است از آمیزش با زنان و به قول قرآن شریف که می فرماید: بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^{۳۵} او پدید آورنده آسمانها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آنکه همسری نداشته، و همه چیز را آفریده؛ و او به همه چیز داناست.

----- شروع جلسه پانزدهم -----

جلسه پانزدهم:

ادامه خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه

ادامه فراز ۷:

لَمْ يَلِدْ فَيَكُونْ مَوْلُوداً وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرْ مَحْدُوداً جَلَّ عَنْ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ وَ طَهَّرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفُطُنُ فَتُصَوِّرُهُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتَحِسُّهُ وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ

ترجمه فراز ۷:

چیزی را نزاده تا خود مولود باشد، و زاییده نشده تا محدود گردد. برتر است از داشتن فرزندان، و پاک است از آمیزش با زنان. اندیشه‌ها او را در نیابند تا اندازه‌اش گیرند، و زیرکی‌ها او را به وهم در نیاورند تا تصوّرش نمایند، و حواس او را درک نکنند تا احساسش نمایند، و دستها لمسش نکنند تا به او دسترسی یابند. به حالی تغییر نکند، و در احوال دگرگون نگردد، و او را شبها و روزها کهنه نکنند

شرح ادامه فراز ۷:

در ادامه حضرت می فرمایند: لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفُطُنُ فَتُصَوِّرُهُ، اوهام و خیالات و تصورات هیچ کدام توان آن را ندارند که نائل به حقّ شوند، خداوند سبحان را احدی آنگونه که هست به نحوی که تحت اشراف

علمی انسان در بیاید در ذهن تقدیر نماید و آن به این دلیل است که خداوند قدر ندارد و مقداری نیست که بتوانیم در ذهن ترسیم کنیم.

فطنه به همان معنای هوش و اندیشه و تفقه و مانند اینها است، هر چه اهل اندیشه عمیق باشید نمی توانید خداوند سبحان را انگونه که هست تصور کنید الا اینکه اقرار کنید او شبیه ما سوی نیست اما اینکه چگونه هست نمی دانیم.

وَلَا تُدْرِكُهُ الْاَحْوَاسُ فُتَحِّسَهُ وَلَا تَلْمَسُهُ الْاَيْدِي فَمَمَسَهُ، خداوند سبحان قابل حسّ نیست یعنی هیچ کس نمی تواند خداوند سبحان را با یکی از این قوای درونی یا بیرونی درک کند و او قابل حسّ نیست چون چیزی قابل حسّ است که در ظرف زمان و مکان واقع و محقق شود.

او همچنین قابل لمس نیست که کسی بتواند وجود او را لمس و یا حس نماید به این دلیل که مکان و زمان ندارد.

وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْاُحْوَالِ وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْاَيَّامُ، او (خداوند سبحان) تغییر حالت ندارد و این از ویژگی های مخصوص به خداوند سبحان است و احدی غیر از او این ویژگی را ندارد. ما سوی الله همه تغیر پذیرند و حالاتشان تغییر می کند همچنین ما سوی الله همه تبدل احوال پیدا می کنند و این تبدل حال و احوال ناشی از تبدل روح است و روح بر خلاف آنچه برخی تصور کردند موجود مجرد نیست بلکه موجود مادی است که حال او در زمان تغییر می کند و وقتی زمانمند بود دیگر مجرد نیست.

اینگونه نیست که شب و روزی که در جریان است بر عمر او بیفزاید و شب و روز بر او اثر بگذارد، خیر او خود خالق شب و روز است و به هیچ وجه تحت قوانین شب و روز و آثار آن قرار نمی گیرد.

فراز ۸:

وَلَا يُغَيِّرُهُ الضَّيَاءُ وَالظُّلَامُ وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ وَلَا بَعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ وَلَا يَقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَآيَةٌ وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فُتَقَلِّهُ أَوْ تَهْوِيهِ أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فِيمِثْلَهُ ۚ أَوْ يُعَدِّلُهُ [يُعَدِّلُهُ] لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَاجٍ وَلَا عَنْهَا بَخَارٍ

ترجمه فراز ۸:

و روشنی و تاریکی تغییرش ندهند. به چیزی از اجزاء و اندام و اعضا و عرضی از اعراض، و بودن چیزی غیر ذاتش با او، و داشتن ابعا ض توصیف نشود. برای او حدّ و نهایت، و انقطاع و انتها گفته نمی شود، اشیاء را بر او احاطه نیست تا پایین و بالایش برند، و چیزی قدرت حملش را ندارد تا بتواند متمایل یا راستش بدارد. در اشیاء داخل نیست، و از آنها خارج نمی باشد.

شرح فراز ۸:

روشنی و تاریکی (شب و روز) او را تغییر نمی دهند و در این فراز حضرت تقابل خالق و مخلوق را تاکید می فرماید که خالق سنخ مخلوق نیست و این مخلوق که تغییر می کند و شب و روز بر او تاثیر می گذارد دیگر خالق او اینگونه نیست .

خدای متعال جزء ندارد و به قول امام جواد علیه السلام ان ما سوی الواحد متجزی (به غیر خداوند واحد همه چیز متجزی و دارای اجزاء) است . او به چیزی از اجزاء و اندام و جوارح وصف نمی گردد چرا که شکل و صورت و اندام ندارد و دلیل آن این است که مقداری نیست و مقدار ندارد .

این اصطلاحات که اصطلاحات مرسوم زمان امیرالمومنین علیه السلام نیست و اصطلاحات زمان نهضت ترجمه و ورود فلسفه به دنیای اسلام است . در این جا حضرت می فرماید خداوند عرض و اعراض ندارد .

او یعنی خداوند سبحان وصف می گردد اما نه به صفات مخلوقین (صفات مخلوقین غیریت و ابعاض دارند یعنی متجزی هستند و هر ویژگی از مخلوقات غیر ویژگی دیگر است) در یک کلامی از امام باقر علیه السلام است که فرمودند خداوند سبحان آن ذاتی است که : **الَّذِي لَا يُوصَفُ بِالْتَّغَايُرِ** / خداوند به غیریت وصف نمی گردد چون متجزی و مقداری و محدود نیست اما مخلوقات به غیریت وصف می گردند چون متجزی و مقداری و محدود هستند !!

در ادامه مولا می فرماید : **وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَآيَةٌ وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ** / خداوند غیر محدود و غیر منتهای است اما غیر محدود و غیر منتهای در روایات یک معنای باطل دارد و یک معنای صحیح دارد، اما معنای باطل آن این است که خداوند وجودی است که سعه ی بی نهایت دارد و همه جا را پر کرده است و هیچ جایی از او خالی نیست و وجود او همه جا را گرفته است و آنقدر وجود او سعه دارد و گستره دارد که اگر بخواهد خلق کند یک نگاه به خود می کند می بیند وجودش همه جا را گرفته است و جای خالی برای خلق او نیست لذا مجبور است تجلی و تطور کند و همان ذات را متطور کند به صورت مخلوقات !! معنای باطل دیگر آن است که گفته اند خداوند توی خودش خلق می کند و درون خودش خلق می کند !! در حالیکه خداوند جا ندارد و این ها توجه نداشته اند به این مطلب که چنین معتقد شدند !!

اما معنای صحیح غیر محدود و غیر منتهای بودن خداوند متعال این است که او به غیریت و ابعاض وصف نمی گردد و به اجزاء داشتن وصف نمی شود (اجزاء ندارد) نه آنکه وجود او یک وجود بی نهایت است همچون دریایی که سر و ته آن مشخص نیست !!

بعد حضرت می فرماید : **وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ** / او ذاتی است که انقطاع و غایت ندارد چون زمان ندارد و لکن هر موجود زمانی دارای غایت و پایان است با وجود آنکه خداوند می تواند به زمان آن بیفزاید و اضافه کند مثلاً : خورشید یک غایت و پایانی دارد اما خداوند سبحان می تواند برای خورشید انرژی های جدید خلق کند و بر زمان آن بیفزاید.

در ادامه می فرماید: **وَلَا أَنْ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ أَوْ تُهْوِيَهُ** / اشیاء حاوی خداوند نیستند که خداوند محوی بشود و او را در بر بگیرند که او را بالا و پایین ببرند، لذا رابطه ی خداوند رابطه ی حاوی و محوی نیست، رابطه ی ظرف و مظروف نیست، اشیاء درون خدا نیستند و خدا نیز درون اشیاء نیست.

أَوْ أَنْ شَيْئًا يَحْمِلُهُ فِيمِيلَهُ ۚ أَوْ يُعَدِّلُهُ [يَعْدِلُهُ] لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ / موجودی خداوند را حمل نمی کند و خداوند محمول وجود کسی نیست!! لذا نه به سویی متمایل می شود و نه کسی حامل خداوند است. نه خداوند در ما است و نه ما در خدا هستیم!! اگر خدا در ما باشد با حرکت ما خدا نیز باید حرکت کند!! مثل ظرف آبی که با حرکت آن ظرف، آب درون ظرف نیز حرکت می کند. خیر نه خداوند است درون اشیاء است و نه اشیاء درون خداوند هستند و اصلاً ذات خداوند سبحان ذاتی نیست که تو و درون داشته باشد.

تا می فرماید خداوند در اشیاء نیست و درون اشیاء نیست در ادامه بدون وقفه می فرماید خداوند بیرون اشیاء هم نیست! و این ارتفاع نقیضین نیست، ارتفاع نقیضین زمانی است که این جمله در رابطه با موجود مقداری و دارای اجزاء گفته شود مانند خورشید که یا بیرون ما است و یا درون ما است. ولیکن در رابطه با خداوندی که منزله از مقدار است غلط و اشتباه است که بگوییم او درون یا بیرون اشیاء است به این علت که درون و بیرون وصف مکان است و خداوند مکانمند نیست بلکه خالق مکان است.

اینکه گروهی می گویند خداوند درون اشیاء است یا بیرون اشیاء دقیقاً مثل این سوال است که بگویند خداوند چاق است یا لاغر است؟! یا بگویند خداوند سبحان یا کن است یا متحرک؟! پاسخ: هیچ کدام، چاقی و لاغری، حرکت و سکون همه همانند درون و بیرون وصف موجودات مقداری هستند و خداوند موجود غیر مقداری است لذا منزله از این اوصاف است.

فراز ۹:

يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ يَقُولُ وَلَا يَلْفُظُ وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمَرُ يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رَفَّةٍ وَيُبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَسَقَّةٍ يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبَدَأٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَاءٌ وَمِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَانَتْ أَوْ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا

ترجمه فراز ۹:

خبر می دهد ولی نه به زبان بزرگ و زبان کوچک، و می شنود نه با شکافهای گوش و ابزار شنوایی، می گوید نه با تلفظ، حفظ می کند نه با قدرت حافظه، اراده می نماید نه با خطور در خاطره، دوست دارد و خشنود می گردد نه از رقت دل، دشمن دارد و خشم می کند ولی بی مشقت و اندوه.

چون بخواهد کسی را به وجود آورد می گوید باش پس بی درنگ به وجود می آید، نه به آوازی که گوشها را بکوبد، و نه به صدایی که شنیده شود، بلکه کلامش همان فعلی است که آن را ایجاد کرده، و مانند آن فعل پیش از آن نبوده، و اگر آن فعل قدیم بود هر آینه خدای دوم بود.

شرح فراز ۹:

خداوند متعال با زبان با مخلوقات سخن نمی گوید چرا که خداوند با ابزار و قوا کار نمی کند، او می شنود نه با ابزار گوش و شکافهای گوش و ادات شنوایی، او سخن می گوید نه آنکه تصور کنید کلمات را تلفظ می نماید، او حافظ اشیاء است و لکن تحفظ او با قوه ی حافظه نیست، خداوند سبحان اراده دارد و لکن اراده ی او ضمیر او نیست در همین رابطه در توحید صدوق روایتی است که به این مساله اشاره می نماید اما فرد از حضرت سوال می کند که فرق اراده ی ما با اراده خداوند سبحان چیست ؟ پاسخ آن است که اراده در ما ضمیر است (به قول فلاسفه انسان مساله ای را بررسی می کند، تصدیق به فایده می کند، شوقی در او ایجاد می شود بعد آن فعل را انجام می دهد) اما خداوند سبحان ضمیر ندارد، بررسی و اندیشه و شوق ندارد چرا که همه ی اینها حرکت است و حرکت در خداوند سبحان راه ندارد .

در ادامه این فراز می فرماید : **يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ وَيُبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ** / خداوند به مومنین محبت دارد و البته همه را دوست ندارد (خداوند لا يحب الکافرین) و خداوند از همه راضی نیست (لا یرضی لعباده الکفر) و اگر از کسی رضا دارد و خشنود است این به معنای رقت نیست (در مخلوقات نسبت به مسائل رقت قلب و آرامش قلبی وجود دارد) به این جهت که در خداوند سبحان حرکت و سکون راه ندارد . او غضب دارد اما نه به معنای مشقت و رنج و تغییر حالت در ذات . اما امیرالمومنین علیه السلام یغضب (خشمگین) می شود اما همراه با مشقت و این وصف مخلوقات است که زمانی که غضب می کنند این غضب همراه با مشقت و تغییر حالت درونی است لکن دوباره تکرار می کنیم چون در خداوند تغییر راه ندارد پس بنابر این یغضب من غیر مشقه (خشم میکند اما بی مشقت و اندوه و تغییر حالت) .

----- شروع جلسه شانزدهم -----

يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَ لَهَوَاتٍ وَ يَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَ أَدَوَاتٍ يَقُولُ وَ لَا يَلْفُظُ وَ يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَفَّظُ وَ يَرِيدُ وَ لَا يُضْمِرُ يُحِبُّ وَ يَرْضَى مِنْ غَيْرِ رَقَّةٍ وَ يَبْغِضُ وَ يَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَ لَا بِبَدَأٍ يُسْمَعُ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعِلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَانْنَا وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا

خبر می دهد ولی نه به زبان بزرگ و زبان کوچک، و می شنود نه با شکافهای گوش و ابزار شنوایی، می گوید نه با تلفظ، حفظ می کند نه با قدرت حافظه، اراده می نماید نه با خطور در خاطره، دوست دارد و خشنود می گردد نه از رقت دل، دشمن دارد و خشم می کند ولی بی مشقت و اندوه.

چون بخواهد کسی را به وجود آورد می گوید باش پس بی درنگ به وجود می آید، نه به آوازی که گوشها را بکوبد، و نه به صدایی که شنیده شود، بلکه کلامش همان فعلی است که آن را ایجاد کرده، و مانند آن فعل پیش از آن نبوده، و اگر آن فعل قدیم بود هر آینه خدای دوم بود.

از بحث های پیچیده اعتقادی بحث اراده حضرت حق است و مستحضرید که همه فلاسفه اراده خداوند سبحان را قدیم و ازلی می دانند و معتقدند تا خدا بود مراد او هم بود!! و فلاسفه نمی توانند اراده ی حادث قبول کنند!! میگویند خداوند سبحان حالت منتظره ندارد و تا بوده است خلق او هم بوده است و اینگونه نبوده است که بگوییم او زمان هایی بیکار بود و به یکباره چرتش پرید و اراده ی خلق کرد!!

همین پندار باطل را که فلاسفه دارند وجود مقدس حضرت رضا سلام الله علیه نقد می فرمایند و رد می کنند و می فرماید: يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ / یعنی اگر خداوند سبحان وجود چیزی را بخواهد و بخواهد چیزی را بیافریند به او می گوید كُنْ و آنگاه موجود می شود. حال سوال اینجاست به او یعنی به چه کسی؟ سوال دوم: خود كُنْ لفظ است؟ و همین که این لفظ را می گوید آن چیز می شود؟ یعنی آیا موجودات در عدمستان خوابیده اند و همین که خداوند می گوید باشید و بشوید آن ها موجود می شوند؟ آیه را باید درست معنا کرد و درست است که تعبیر آیه یک تعبیر مجازی است اما باید درست معنا کرد.

سوال: آیا این کُن لفظ است یا صدا است؟ خیر اصلاً و ابداً، حضرت می فرمایند: **فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فَعِلٌ مِنْهُ** / کُن گفتن خداوند یعنی فعل خداوند و گفتن کُن تعبیری استعاری و کنایی است و کن نفس ایجاد الهی است نه اینکه واقعاً به موجودی خطاب می کند که بشو و آن هم بشود، بلکه نفس ایجاد را کُن می گوئیم. به نفس وجود دادن اشیاء موجود می شوند پس اراده نفس ایجاد و هستی بخشی و خلق و صُنع است.

حال آیا ایجاد خدا ازلی است و همیشه بوده است؟ یا آنکه حادث است؟ حضرت پاسخ را می فرمایند: **لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَانَتْهُ وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا** / یعنی خلقت ازلی نیست بلکه حادث است به این دلیل که اگر خلقت قدیم و ازلی بود خدای دومی خواهد شد و دیگر مخلوق نیست چون مخلوق یعنی چیزی که نبوده است و به آن هستی داده اند و آن را آفریده اند اما چیزی که خودش بوده، دیگر نیازی به خالق ندارد. چیزی را ایجاد می کنند که نبوده!!

همین امام رضا صلوات الله علیه یک مناظره ی مبسوط با سلیمان مروزی دارد که او قائل به قدم اراده است و اراده را صفت ذات خدا می داند و او عقائد فلاسفه را داشته است و امام رضا علیه السلام با این عقائد جنگید و از توحید حقیقی دفاع کرد. حضرت در این کلمات هر جمله ای که می گویند یک گروهی را می زنند و ابطال می کنند.

در جای دیگر امام رضا علیه السلام می فرمایند: **فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقًا لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ؟** / چگونه خدا خالق چیزی است که همیشه با او بوده است؟

اینکه اینها می گویند خداوند بیکار بوده و یکباره خلق کرده است دلیل آن این است که خداوند را زمانی و زمانمند می بینند، می گویند خداوند سبحان، ۱۰ دقیقه، ۲۰ دقیقه، صد سال، هزار سال گذشت بیکار بود و بعد یکباره خلق کرد!! خیر به نفس هستی بخش خداوند، اشیاء موجود شدند و به نفس هستی بخشی این اشیاء زمان ایجاد شد.

فراز ۱۰:

لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجْرَى عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحَدَّثَاتُ وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ فَصْلٌ وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ وَ يَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ

ترجمه فراز ۱۰:

گفته نمی شود: بود شد پس از آنکه نبود، تا صفاتی که پدید‌ه‌اند بر او جریان یابد. و در این حال میان به وجود آمده‌ها و حضرت او فرقی نخواهد ماند، و برای او بر موجودات برتری نخواهد بود. در نتیجه خالق و مخلوق مساوی گردند، و پدید آورنده و پدید شده یکی شوند موجودات را بدون نمونه‌ای که از غیر او به جای مانده باشد پدید آورد، و از احدی از مخلوق خود در آفرینش آنها یاری نجست.

شرح فراز ۱۰:

راجع به خداوند سبحان نمی توان گفت بوجود آمد بعد از آنکه نبود!! چرا؟ به این دلیل که در این صورت صفات محدثات و مخلوقات را به او داده ای!! و بر او بار کرده ای. چیزی که نیامده و آمده زمان دارد و محدود است لذا اگر به چنین چیزی خالق بگویی حکم مخلوقات را بر او بار نموده ای. اگر اینگونه باشد دیگر فرقی بین خدا و خلق نخواهد بود. پیام این روایت مبارک این است که اشیاء همگی نبودند و بود شدند و همگی ابتدا دارند.

اگر چنین باشد دیگر برتری برای خدا نسبت به خلق نمی ماند در حالیکه خداوند باید برتری و علو نسبت به خلق خود داشته باشد.

ما دو نوع علت داریم الف - علت طبیعی و مولد ب - علت ایجاد، خداوند سبحان علت ایجاد عالم است یعنی عالم نبود و خداوند عالم را ایجاد کرد یعنی آن کسی که به این اشیاء هستی داد دیگر خودش شبیه این اشیاء نیست.

روز قیامت عده ای را به جهنم می برند، دلیل این جهنم رفتن را می پرسند جواب می آید: **إِذْ تُسَوِّیْکُمْ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ** / یعنی: چون شما (خدایان) را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم!

در ادامه حضرت می فرمایند: اگر اینگونه باشد که بیان شد، پدید آورنده و پدید شده یکی شوند در حالیکه لم یکن له کفو احد، خدای سبحان کفو ندارد و احدی کفو او نیست.

بعد مولا می فرمایند: **خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَی غَیْرِ مِثَالِ خَلَا مِنْ غَیْرِهِ** / موجودات را بدون نمونه ای که از غیر او به جای مانده باشد پدید آورد. اینگونه نیست که خداوند موجودات را از روی مثال و نمونه و نقشه ای افریده باشد بلکه او بدیع المساوات و الارض است و به علم ذاتیه اش اشیاء را ایجاد کرد.

وَلَمْ یَسْتَعِنْ عَلَی خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ / او برای خلق موجودات از احدی کمک نگرفت. این خداوند بود که تمام این پدیده ها را با تمام آثارش خلق فرمود و تمام این استعداد ها و قوا را به آنها داد و او کسی است که عالم را ابقا می کند و اگر یک لحظه اعمال قدرت الهی و کُن الهی نباشد عالم معدوم می شود. این کسانی که می گویند لا موثر فی الوجود الا الله که حرف باطلی می زنند خیر اینگونه نیست، موجودات روی هم تاثیر می گذارند مثلاً حقیقتاً آتش چوب های خشک را می سوزاند اما نکته اینجاست این آثار و این صفات را خداوند سبحان خلق فرموده است و به این موجودات عطا فرموده است.

فراز ۱۱:

وَأَنشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ وَارْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَحَصَّنَهَا مِنْ الْأَوْدِ وَالْأَعْوَجَاجِ وَمَنْعَهَا مِنَ التَّهَاقُطِ وَالْانْفِرَاجِ أَرْسَى أَوْتَادَهَا وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا وَاسْتَفَاضَ عُيُونَهَا وَخَدَّ أَوْدِيَّتَهَا فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ وَلَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَاعْظَمَتِهِ وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ

ترجمه فراز ۱۱:

زمین را پدید آورد و بدون اینکه از کار دیگر باز ماند آن را نگاه داشت، و استوارش نمود نه بر جای آرام (بلکه بر امواج آب)، بدون پایه‌ها بر پایش داشت، و منهای ستونهایش بر افراشت، و آن را از تمایل و کژی نگه داشت، و از افتادن و شکافته شدن حفظ کرد. میخهایش را (که کوههایند) استوار نمود، و سدهایش را برقرار کرد، چشمه‌هایش را روان ساخت، و رودهایش را شکافت. آنچه را بنا کرد سست نشد، و آنچه را قوی نمود ضعیف نگشت. به سلطنت و بزرگیش بر زمین غالب است، و به علم و معرفتش به کیفیت آن آگاه است، و به جلال و عزتش بر هر چیز آن برتر است.

شرح فراز ۱۱:

خداوند زمین را پدید آورد و بوجود آورد و این زمین را نگه داشته است (تا معدوم نشود) چرا که اگر یک لحظه اراده ی خداوند بر وجود زمین نباشد زمین معدوم می گردد اما تصور نکنید اینکه خداوند زمین را حفظ می کند از آسمان و سایر مخلوقات حواسش پرت می شود و کاری از کار دیگر او را باز می دارد!! به قول قرآن شریف: **وَلَا يُوَدُّهُ حِفْظُهُمَا**، یعنی: و نگاهداری آن دو [= آسمان و زمین]، او را خسته نمیکند!! چرا که خداوند خلق می کند و لکن ما سوی هیچ کدام خلق نمی کنند.

و این زمین را استوار کرد بدون آنکه آن قراری داشته باشد و آرام باشد و آن همیشه در حال تلاطم است و آن را نگه داشته است بدون پایه ها (او است که هر چه می خواهد با اراده ی خود نگه می دارد).

پایان